

دولت و مذهب

کلیسا و دولت مسیحی اروپائی

انگلیس: سوسیالیسم قضاشی (نوامبر تا ۱۹۰۷ دسامبر ۱۸۸۶)

جهان بینی قرون وسطایی اساساً مذهبی بود. وحدت دنیای اروپائی-که واقعیت هم نداشت-در مقابله خارج، یعنی در برابر اسلام، دشمن مشترک آنها، بوسیله‌ی مسیحیت بود- جود آمد. وحدت اروپای غربی که شامل گروهی از خلقها شی بود که در اشر روا بط متقابل داشت، تکامل یافته بودند- بوسیله‌ی آئین کاتولیک صورت گرفت. بلکه این ترکیب فقط از نقطه نظر ایده نبود، بلکه حقیقتاً وجود داشت. نه فقط وجود پاپ اعظم محور بساط سلطنت بود، بلکه این ترکیب بیش از هرچیز در کلیسا شی که طبق ضوابط فئودالی و هیرارشی سازماندهی شده بود، مبتلور میشد. کلیسا در هر کشور بعنوانی مالک تقریباً یک سوم زمین بود و در تشکیلات فئودالی قدرت عظیمی داشت. کلیسا با مالکیت فئودالیش رشته ارتباط واقعی میان کشورهای مختلف را تشکیل میداد و تشکیلات فئودالی کلیسا به نظام فئودالی و سلطنهایی خسل تطهیر میبخشید.

روحانیون، تنها طبقه‌ی تحصیل کرده بودند و بنا بر آین بدیهی است که جزم کلیسا ائم منشاء و پایه کلیه تفکرات بود. علوم قضا نی، علوم طبیعی و فلسفه، همه بر حسب آن بررسی می‌شدند که آیا محتواهای آنها با تعالیم کلیسا منطبق است یا نه.

قدرت بورژوازی در دامان فئودالیسم رشدیا فتوطیقه‌ی جدیدی در مقابل مالکیت بزرگ بوجود آمد. اهالی شهرها بیش از هر چیز و منحصراً تولیدکنندگان و فروشندهان کالاهای بودند، حال آنکه شیوه‌ی تولید فئودالی عمدتاً بر پایه مصرف محصولاتی استوار بود که مدر درون یک ناحیه‌ی محدود تولید می‌شدند و بخشی از آن بوسیله‌ی تولیدکنندگان و بخش دیگر بوسیله‌ی خراج داران فئودال ساخته می‌شد. جهان بینی کا تولیکی که متناسب با فئودالیسم بود، دیگر نمی‌توانست برای این طبقه‌ی جدید (بورژوازی) و شرایط تولید و مبادله‌ی آن کافی باشد، معهذا مدت مددی در تارو بود روحانیت اسیرماند. کلیه مصالحات و مبارزاتی که با آن توان بود وازن قرن سیزدهم تا قرن هفدهم تحت عنوان مذهبی صورت گرفت، از لحاظ تئوری یک‌چیزی بیش از تلاش‌های مکرر نبود که بورژوازی و عوام انسان شهرها و دهستانی که همراه این دو سربه شورش برداشت می‌نمود بعمل آورده بود تا جهان - بینی مذهبی دیرینه را با شرایط اقتصادی تغییری را فتح و وضع زندگی طبقه‌ی جدید هم - آهنگ سازد. لکن این تلاشها بی شمر ماند. پرچم مذهبی انگلستان برای آخرین بار در قرن هفدهم به اهتزاز در آمد و هنوز نیم قرن سپری نشده بود که جهان بینی نوین - که می‌باشد - جهان بینی کلاسیک بورژوازی بشود - یعنی جهان بینی حقوقی بدون بزرگ در فرانسه تجلی کرد.

این به معنی دنیوی شدن جهان بینی مذهبی و جانشین شدن جمود حقوق الهی بوسیله‌ی حقوق انسانی و جایگزین شدن کلیسا بوسیله‌ی دولت بود. مناسبات اقتصادی و اجتماعی که درگذشته، مردم تصویر می‌کردند بوسیله‌ی کلیسا و جزم آفریده شده است، زیرا به وسیله‌ی کلیسا تحمیل شده بود. اکنون بمنزله‌ی مناسباتی تلقی می‌شده که بر پایه‌ی حقوقی

استوار بوده و بوسیله‌ی حکومت بوجود آمده بود.

انگلستان: وضع انگلستان (۲) - مشروطیت انگلیسی (مارس ۱۸۴۳)

درکشوری که " مسیحیت یکی از ارکان ما هوی قوانین کشوری است ". (مسیحیت جزء ارکان انگلستان ناپذیر قوانین کشور است) ، کلیسا دولت جزء لازم قانون اساسی میباشد. انگلستان طبق قانون اساسی اش دولتی مسیحی است و مهمتر از همه یک دولت کاملا تکمیل یافته و نیرومند مسیحی است . دولت و کلیسا بهم جوش خورده و انگلستان ناپذیرند ولی این اتحاد کلیسا و دولت میتواند تنها در یک مذهب مسیحی برای جلوگیری از سایر مذاهب موجود باشد و این سایر دسته های محدود شده همه مهر کفار میخورند تحت تعقیب و پیگرد مذهبی و سیاسی قرار میگیرند. این از انگلستان . بدین ترتیب آنها از قدیم همگی جزء یک طبقه محسوب گشته ، بعنوان دشمن کلیسا و دولتی انگلیس و انگلیسی غیر مسیحی از شرکت در کلیه امور دولتی محروم می شدند، از برگزاری آداب و رسوم شان جلوگیری بعمل میآمد و مورد آزارقرار می گرفتند و مجازات می شدند. هرچه هم که آنها دشمنی خود را با وحدت کلیسا و دولت اعلام میداشتند ، این اتحاد هم بوسیله ی حزب حاکم بیشتر مورد دفاع قرار می گرفت و بمثابه گرهی حیاتی دولت برجسته میشد. زمانیکه دولت مسیحی در انگلستان هنوز در شکوفا شی کامل خود قرار داشت ، پیگرد دولتی غیر مسیحیون بویژه کاتولیک ها در دستور روز قرار داشت ، پیگردی که با شدت کمتر لیکن همه- جانبه ترو دامنه دارتر از قرون وسطی . بیماری مزمن به بیماری حاد تبدیل گشت . حملات دیوانه وار ، ناگهانی و خون آشامانه کاتولیسیسم جای خود را به یک تصفیه حساب خودسرانه و سیاسی داد ، که درپی نابودی شرک از طریق فشاری نرمت— ولى دائمی بود. پیگرد به مناطق دیگر جهان سراست نمودو بدینوسیله غیرقا بل تحمل ترس گشت .

به بی ایمانی به ۱۳۹ اصل (۵۹) تحت لوای اهانت به مقدسات مذهبی ، درحالی که عنوان جناحت دولتی جای آنرا میگرفت ، پایان داده شد .
کلیات آثار - جلد ۱ - صفحات ۵۸۱ - ۵۸۰

انگلیس : فریدریش ویلهلم چهارم ، پادشاه پروس (حدود اکتبر ۱۸۴۲)

ارتیاج دولتی در سالهای آخر (سلطنت) شاه قبلى (فریدریش ویلهلم سوم) اتحاد خود را با ارتیاج کلیساى اعلام نمود. بارشد تضاد نسبت به آزادی مطلق ، دولت اصیل همچون کلیساى اصیل لازم دانست که به بنیادهای خویش باز گردید و اصول مسیحیت را با کلیه نتایج حاصله از آن اعتبار بخشد. بدین ترتیب مؤمنین پرووتستان به کاتولیسیسم رجعت کردند، مرحله ای که در لئون و کروم ماخر (Krummacher) قاطع ترین و شایسته ترین نمایندگان خود را راند میدهد، که دولت پرووتستان را به سوی سلطنت قاطع مسیحی - فئodalی همچنان که فریدریش ویلهلم چهارم آنرا به میدان آورد ، فرا میخوانند .

فریدریش ویلهلم چهارم محصول مطلق عصر خودش است . هیئتی که تنها در نتیجه تکامل آزادمنشی روح و مبارزه اش علیه مسیحیت و کاملا در این مسیر قابل تو صیف است . او کاملترین نتیجه ای اصول پروسی است که اما در او نهایت درجه چنگ آندازی حریمانه به خود آگاهی آزاد ، در عین ناتوانی کاملش دربرا بر آن به ظهور میرسد . تکامل فکری پروس فعلی با او به پایان میرسد ، سامان دهی نوین غیرممکن است ، واگر فریدریش ویلهلم موفق شوند ظاهر این نظام را علاوه بر پیش ببرد ، پس پرسوس باید بدین ترتیب یا به یک نظام کاملا جدیدی نائل آید - و آن میتواند فقط (نظام) آزادمنشی روح باشد . یا ، هنگامیکه نیروی آن ترقی و پیشرفت را در خود ندارد ، باید در بطن خود فرو ریزد .

دولتی که فریدریش ویلهلم برا یش میکوشد ، طبق ادعاهای خودش (دولتی) مسیحی است . شکلی که با آن مسیحیت همینکه میخواهد بطور علمی تجزیه گردد ، بر صحنه ظاهر میشود ، الهیات است . محتوى الهیات ، مشخصا در عصر ما ، واسطه گری و سرپوشی روی اضداد مطلق میباشد . حتی قاطعترین فرد مسیحی قادر نیست خود را از شرایط عصر مارها سازد ، زمان اورا مجبور میکندکه به تغییرات ناشی از زمانه در مسیحیت تن دردهد . او این پیشگویی را مبنی بر اینکه تکاملش میتواند به لامذهبی (آن ایسم) منجر گردد ، در بطن خود نهفته دارد . بهمین سبب هم آن هیئتی از الهیات بمنصه ای ظهور میرسد که در برونو با وتر شکننده ای خود را یافته و بوسیله ای

دروغ و جنجال آفرینی سراسر زندگی ما را پوشانده است . این الهیات در صحنۀ دولت مطابق است با نظام حکومتی فعلی در پروس . فریدریش ویلهلم چهارم صاحب نظامی است ، که غیرقابل انکار ، یک نظام کاملاً تکمیل شده‌ی رومانتیسم است ، همچنان که این نتیجه‌ی ضروری موضع‌او می‌باشد، زیرا هر کسی بجز از این راه بخواهد دولتش را سازمان بدهد ، نباید بیش از چند نظر جداگانه‌ی بی‌ربط بیشتر در اختیار داشته باشد . پس مضمون الهی این نظام تازه باید تکامل پیدا کند .

پادشاه پروس که اصول قانونیت را در نتیجه گیری‌ها پیش می‌گذاشت ، نه تنها به مكتب قضائی ملحق می‌شود ، بلکه آنرا به پیش هم میراندویه "تجدیدنظر طلبی" (۶۰) میرسد . او برای آنکه بتواند حکومت مسیحی را به تحقق درآورد ، باید بتداعتقربانی دولت کارمندی منطقی ای را که به جنب و جوش درآمده باشد های مسیحی بسیار لایند و فرهنگی را ارتقاء دهد که بکوشش رکت در آن جریان را تعویت ننماید . ولی او از اهم فراموش نکرده است . قوانین افزايش رفتن به کلیسا برای عموم و مشخصاً (کلیسا رفت) برای کارمندان ، حفظ جدیتر تعطیلی یکشبی بطور کلی ، قصد تشدید قوانین مربوط به طلاق ، پاکسازی تقریباً آغاز شده‌ی داشکده‌ی الهیات ، سنگین کردن وزنه‌ی امتحان الهیات در برابر دیگر دروس ، اشغال بسیاری از مقامات اداری توسط افراد مکتبی و بسیاری واقعیتها را فشرده در جهان دراین (مفهوم) می‌گنجند . اینها سندها شی هستند دال براینکه فریدریش ویلهلم چهارم تا جای پیش می‌رود که مسیحیت را بلافاصله در دولت‌جای دهد ، قوانین گام مستقیم می‌باشد . نظام دولت مسیحی نمی‌تواند در این برقرا رسازد . ولی این فقط اولین گام مستقیم می‌باشد . نظام دولت مسیحی نمی‌تواند در این مقطع باقی بماند . گام بعدی جداشی کلیسا از دولت می‌باشد ، گامی که از چارچوب دولت پیروتستان خارج می‌شود . شاه در آن چکیده روحانیت (Summons Episcopus)

است و با لاترین قدرت کلیسا شی و دولت را متحدم می‌گرداند ، امتزاج دولت و کلیسا ، همانگونه که هنگل بیان می‌کند ، آخرین هدف این شکل دولت می‌باشد . لکن همانگونه که پیروتستان نیسم اعتراض به دنیویت است ، همان نظرور هم تقدس شاهزادگان . بدیرفترن سعی ضرورت یک سرور آشکار برای کلیسا ، تا بیدو توجیه آقائی پاپ است ! ولی از سوی دیگر قوه‌ی قهر زمینی و دنیوی ، قوه‌ی قهریه‌ی دولتی را بعنوان عالیت‌ین مطلق مینامد و قدرت کلیسا شیرا تحت سلطه آن قرار میدهد . این تقریباً تساوی (قدرت) دنیوی والهی نیست ، بلکه قرار گرفتن

قدرت الهی در پا شین (قدرت) دنیوی است. چون شاهزاده قبل از آنکه چکیده روحانیت گردد، شاهزاده بوده، و پس از آنهم ابتدا شاهزاده باقی خواهد ماند، بدون آنکه از یک خصلت روحانیت برخوردار گردد. سوی دیگر جریان البته از این قرار است که شاهزاده اکنون همه نیروها را، هم زمینی و هم الهی را در خود متحد گردانید و بعنوان خدای زمینی پایان دولت مذهبی را عرضه می‌نماید.

لیکن همانطور که آن تبعیت با روح مسیحیت متبادر بین میباشد، همانطور هم برقرار ساختن استقلال مجدد کلیسا در برابر دولتی که ادعای مسیحیت دارد، ضروری است. این بار این بازگشت به کاتولیسیسم غیر ممکن است، آزادی مطلق کلیسا هم بهم ان ترتیب بدون بخاک سپردن پایه های اساسی دولت عملی نیست. پس در اینجا باید یک نظر موسسه گرا بعیدان آورده شود. فریدریش ویلهلم چهارم هم همین را درست در رابطه با کلیسا کاتولیک بعمل درآورد، و آنچه که به کلیسا کاتولیک پروتستان مربوط نمیشود، آنجا هم واقعیتها بروشنی خورشید ثابت میکنند که اوچگونه در این باره می‌اندیشد، ببیژه حذف اجبار تن دادن به اتحاد (۶۲) و رهائی هوا داران قدیمی لوترازیز فشاری که با یستی عمل مینمودند، را با یستی نام برد. در مذهب پروتستان نیسم حالا یک مناسبات بیویزه خود پیدا نمیگردد. افاده یک آقا بالاسر مرعی است. بطور کلی (فاقد) وحدت و به دسته های متعددی تجزیه میشود و بدین ترتیب دولت پروتستان همراه دیگری برای آزاد یش بجز جمع آوری دسته های گوناگون بعنوان یک اجتماع ندارد، و برای آنان در امور داخلی آزادی مطلق قائل نمیشود. اما معندا شاهزاده نمیگذارد تقدیش بر زمین بیفتغلکه حق تایید، بطور کلی تعاونیت (حقوق) را در حالیکه از سوی دیگر مسیحیت را بعنوان قدرتی ما فوق خویش برسمیت می‌شنا سدوا قطاعه هم با ید در بر کلیسا تعظیم نماید. بدین صورت نه تنها تضادها را که دولت پروتستان خود را در چارچوب آن با وجود کلیه راه حلها را قابل لمس موجود به حرکت در می آورد، بلکه اختلاطی نیز با اصول کاتولیسیسم دولت پدیده می‌آید، که با ید در آشتفتگی اعجاب آنگیز و فقدان اصولیت به پیش برود. این امر جنبه مذهبی ندارد.

دولت پروتستان بوسیله ای التن اشتاین و فریدریش ویلهلم سوم از طریق تشکیل دادگاه علیه کشیش عالیرتبه ای کلن (۶۲) این جمله را تکرار نموده یک کاتولیک حزب الهی نمیتو-

اند یک شهروند مفید باشد. این جمله که از اعتباری در سرا سرتا ریخ قرون وسطی برخوردار است، نه تنها برای یک دولت پروتستان بلکه کلا برای هر دولتی معتبر است. کسی که همه‌ی هستی و زندگیش را تبدیل به یک مكتب آسمانی مینماید، نمیتواند در (دنیا) زمینی دارای آن منافعی باشد که دولت را تباعش میطلبد. دولت مدعاً است که در خدمت همه‌ی شهروندانش میباشد، هبیج نیروی را مافوق خویش برسمیت نمی‌شنا سدوخود را کلا جانشین قوه قهریه مطلق میگرداند. ولی کاتولیک خدا و موسسات و کلیسا را بمناسبتی قادر مطلق برسمیتمی شنا سدوبدین ترتیب نمیتواند هرگز خود را بدون امتیازات داخلی بر اساس دولت قرار دهد. این تضاد غیرقابل حل است، حتی خود دولت کاتولیکی باشد تابع کاتولیکهاست کلیسا باشد، یا کاتولیک‌هم بهمراه اهل ملتاشی شود، پس چقدر بیشتر از دولت غیر کاتولیکی متلاشی میگردد؟ عملکرد حکومت سابق از این نظر کاملاً قاطعاً نبود و بخوبی مستدل، دولت آزادی مذهب کاتولیک را تازمانی تنگ نخواهد گردید که این تبعیت خود از قوانین موجود ادامه دهد. این حالت جریانات نمیتوانست برای شاهان کاتولیک کافی باشد در آید. ولی چه میشود که دولت پروتستان نمیتوانست در پی عظمت طلبی کاتولیکی باقی بماند، و اینکه با شعور بیشتر خویش نمیدانست که بسوی کدامین دولت و کلیسا بگراید. یک راه حل اساسی بود که تنها بوسیله انتقادیکی توسط دیگری امکان پذیر میگشت. انتقادی که برای دسته‌ی منقاد گشته نابودی خویشن را بدنبال میداشت. مسئله مشکلی اصولی شده بود و هر کس در مقابل اصول، در هرمور دیده اگانه، با پیداعقب‌نشینی نماید، ولی فریدریش ویلهلم چهارم چکار کرد؟! و کاملاً شیانه اصول مزا هم را بکاری زد، کاملاً بمورد موجودی پرداخت که اکنون دیگر بدون اصول کاملاً بجریان افتاده بود و میکوشید آنرا از طریق واسطه‌گری از سر راه بردارد. پاپ اعظم میدان را خالی نکرد - ولی کسی که از این جریان سرمشکسته بیرون آمد، دولت بود. این استهمان راه حل مشهور پرانختار، با مضمون حقیقتی کا هش یا فته‌ی دیوانگان کلندی.

انگلیس: انقلاب و ضدانقلاب در آلمان (اوت ۱۸۵۱ تا سپتامبر ۱۸۵۲)

چه در پروس و چه در ایالات کوچکتر مشکلاتی که بر سر راه گسترش اپوزیسیون سیاسی قرار داشت موجب پیدایش اپوزیسیون مذهبی بشکل جنبش‌های موازی کا تولیسم آلمان و همباشی‌های آزاد شد. تاریخ نمونه‌های بسیاری را به مانشان میدهد که در کشورهایی که از بربکت دعا و خیر کلیسای دولتی برخوردارند و آنها مباحه‌ی سیاسی قفل و زنجیر می‌شود، خظرناک - ترین اپوزیسیون کلیساشی بر ضد قدرت دنیوی، خود را در پس ماسک مبارزه بر ضد انقیاد روح و ظاهر توان با از خود گذشتگی و حامل تقدسی والا پنهان می‌کند. باین ترتیب پاره‌ای حکومتها که بهیچوجه بحث درباره‌ی اعمالشان را تحمل نمی‌کنند، قبل از اینکه قهرمانان شهیدی بیافرینند و درنتیجه‌ی آن تعصّب‌توده‌هارا برانگیزند، نیک مذاقه می‌کنند. به سال ۱۸۴۵ در همه کشورهای آلمان، مذهب کاتولیک رومی یا پروتستانی و یا هردو بعثاً به جزء اساسی قانون مسلط بر کشور اعتبار داشتند و همچنین در همه‌این کشورها روحانیون مذاهب رسمی جزء اساسی دستگاه حکومتی بوروکراتیک را تشکیل میدادند. هر حمله‌ای به اصلاحات پروتستان

یا کاتولیک، هر حمله‌ای به آخوندباری، معنای حمله در لفافه به حکومت را داشت. در خصوصی کاتولیک‌های آلمان نیز با یدگفت صرف وجودشان بعثت به حمله‌ای به حکومتها کاتولیک در آلمان و بویژه در اتریش و باواریا محسوب می‌شدند این حکومتها آنرا چنین تلقی می‌کردند. پیروان همپایی‌های آزاد پرووتستانها بریده از کلیسا که شباخته‌اش با یکتا-پرستان انگلیسی و آمریکائی شان (۶۴) میدادند مخالفت خود را با گرایی‌شای کلیسا ای و شدیداً افرادی پادشاه پروس و وزیر فرهنگ نورچشم آیشه‌ورن پنهان نمی‌کردند. اختلاف هردو فرقه جدید که یکی در نواحی کاتولیک نشین و دیگری در نواحی پرووتستان نشین موقتاً و به سرعت اشاعه یا فتند، تنها در منشاء اشان بود، از لحاظ عقاید پرسنل مهتم است اصل با هم توافق داشتند: بدین معنی که همه اصول تحریدی مستقر را بی اعتبار میدانستند. فقدان تمايز، جوهره استی شان را تشکیل میداد، آنها مدعی بودند که در آن گنبد بزرگی را ساخته‌اند که همه آلمانی‌ها می‌توانند در زیر سقف آن گرد هم آیند، آنها به شکل مذهبی‌نما - ینده ایده‌ی سیاسی دیگر آن زمان بودند، ایده‌ی وحدت آلمان، و با این وجود نتوانستند هیچگاه در بین خود توافق حاصل کنند. ایده‌ی وحدت آلمان که فرقه‌های مذکور می‌خواستند حداقل در بخش مذهبی تحقق بخشدند، این بود که آنها مذهب مشترک برای تمام آلمانی‌ها اخراج کردند، مذهبی که چون جامه‌ای اختصاصی طبق نیازها، عاداً توسلیقه شان بریده شده بود - یک چنین ایده‌ای در واقع بطور وسیع رواج داشت، بویژه در ایالات کوچک.

کلیات آثار - جلد ۸ - صفحات ۲۷ - ۲۶

مارکس: (سخنرانی ما نتوانل - منازعات کلیسا در پروس - فراخوان ما سینی - فرمان‌سدار

لندن - رفرم راسل - پارلمان کارگری) ۲۹، ۱۸۵۳ نوامبر

هر کس که تاریخ آلمان را بطور بنیانی نشناشد، از منازعات مذهبی که هر زمان و هر لحظه از نو ظاهر آرام معمولی زندگی عمومی را در آلمان تیره و تارمی سازند، سر در تحواهد آورد. این بقایای با صلطاح کلیسای آلمان (۶۳) است که اکنون از سوی حکومتها پا بر جا بطوری جدی مانند در سال ۱۸۴۷ مورد تعقیب قرار می‌گیرد. چنان‌که مسئله‌ای ازدواج بیین کاتولیک‌ها و پرووتستانهاست که بخاطرش روحانی کاتولیک هنوز دقیقاً آنچنان با حکومت

پروس ور میرود که سال در ۱۸۴۷ بیهوده مبارزه بی امانی بین آیت‌العظمی فرایبورگ که حکومت بادن را زوابستگی کلیسا شی خارج مینماید و فتوان اماده ش رادر مراسم مذهبی به گوش مردم میرساند، و هرتسوگ کبیر بادن که کلیسا های غیروفادار را می‌بست و دستور دستگیری کشیش های محلی را میدارد، در جریان است، و در این اشناه قاتان جمع شده و به تسلیح خویش می‌پردازندتا از آخوندهای خود حفاظت کنند و زاندار مها را بیرون برانند چنین است حواشی که در پیش از فرزها یم بکوئیگر هون، گروسرفلد، گلافرهایم، منجر به فرار کخدای ده شده و دردها ت بسیار دیگری اتفاق می‌افتد. قلمداد کردن منازعه‌ی مذهبی در بادن بعنوان یک جریان محلی اشتباه است. بادن فقط میدان نبردی است که کلیسای کاتولیک با هشیاری انتخاب کرده است تا به شاهزادگان پرووتستان حمله ببرد. در این درگیری آیت‌العظمی فرایبورگ مجموعه‌ی روحانیت کاتولیک آلمان را نمایندگی می‌کند، همان‌طور که هرتسوگ کبیر بادن مجموعه‌ی منتقدین با نفوذ پرووتستان را نمایندگی مینماید. حالا درباره‌ی سرزمینی که از طرفی بوسیله‌ی انتقاد ریشه‌ای، جسورانه و بی‌نظیر از کلیه‌ی سنن مذهبی اشتها را دردو از طرف دیگرسرا سرا روضا را با دوره‌های پی‌آپی فواصل زمانی بوسیله‌ی دامن زدن به منازعات مذهبی قرن هفدهم به اعجاب و امیدار، پیگونه می‌اندیشند. سر آن در این نهفته است که همه جنبشها خلقی که زیر ظواهر می‌جوشند و به سیله‌ی حکومتها سرکوب می‌شوند، ابتدا شکل عرفانی و تقریباً غیرقابل کنترل جنبش‌های مذهبی را بخود می‌گیرند. ازوی دیگر روحانیت فریب ظواهر را می‌خورد و در حالیکه تصور می‌کنده درد و رنجها را خلق را بعنوان بهترین آمال خود برعلیه حکومت متوجه کرده است، خود در حقیقت ابزار ناخودآگاه و ناخواسته ای انقلاب می‌گردد.

طبقه کارگر و مذهب

نابودی استثمار شرط بنیانی جهان بینی طبقه کارگر است

مارکس-انگلیس: مانیفست حزب کمونیست، دسامبر ۱۸۴۷ تا ژانویه ۱۸۴۸

در اوضاع واحوال زندگی پرولتا ریا، دیگر شرایط جامعه کهن نابود شده است. پرولتاریا مایلکی ندارد، مناسبات وی با زن و فرزند بامناسبات خانواده های بورژوازی هیچگونه وجه مشترکی ندارد، کارنویین صنعتی وشیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یکنواخت است، هرگونه جنبه ملی را از پرولتا ریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیز دیگری نیست جز خرافات بورژوازی که در پس آنها منافع بورژوازی پنهان شده است.

تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن به سیاست، میکوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را

که به چنگ آورده‌اند، تحکیم کنند و تمام جامعه را بشرایطی که طرز تملک آنها را تامین کند، تابع سازند. اما پرولتارها تنها زمانی میتوانند نیروهای مولده جامعه را بدست آورند که بتوانند شیوه‌کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تا کنون وجود داشته است، از میان ببرند. پرولتارها از خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آنچه را که تا کنون مالکیت خصوصی را حفاظت مینمود و آن را مامون و مصون میساخت نابود گردانند (...).

آیا زرف اندیشه و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه پی ببریم که تصورات، نظریات و مفاهیم، در یک کلمه شعور انسانها، همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر میباشد؟

تاریخ ایده‌ها، چه چیز دیگری جز این حقیقت را میرهن می‌سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکم.

از ایده‌های سخن میراندکه تمام جامعه را انقلابی می‌کند، ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن می‌سازد که در درون جامعه قدیم عناصر جامعه جدید تشکیل شده است و اینکه زوال افکار کهن همپا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است.

هنگامیکه دنیاً قدمی در دست زوال بود، مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامیکه در قرن ۱۸ اعقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدیدطلبانه نابود می‌شد، جامعه فئodal با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود، در کار پیکاری مرگبار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجود و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجود این‌جایت بود. بما خواهند گفت: "ولی ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی وغیره قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدل و تطور محفوظ مانده است.

* در چاپهای بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ بجای "در عرصه وجود این‌جایت" نوشته شده است، "در عرصه معرفت" ه.ت

بعلاوه حقوق جاویدانی نظیر آزادی، عدالت وغیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. حال آنکه کمونیسم، بجای آنکه بدل تازه‌ئی بیاورد، حقایق جاویدان و مذهب و اخلاق را از میان میبردو بدینسان با سراسر مسیر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته است مخالف است.

این اتهام سرانجام بکجا منجر میشود؟ تاریخ کلیه‌ی جوامعی که تاکنون وجود داشته در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی بخود گرفته سیر کرده است. ولی این تناقضات هر شکلی که بخود گرفته باشد، باز استثمار شدن بخشی از جامعه بوسیله بخش دیگر حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدین مناسبت عجبی نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه‌ی قرون واعصار گذشته، علیرغم همه اختلاف شکلها و تفاوتها، با شکلهاشی یکسان و معین، یعنی با آن شکلهاشی از معرفت سیر میکند که تنها بر اثر نابودی نهائی تناقض طبقاتیکلی نابود خواهد شد.

انقلابات کمونیستی قطعی ترین شکل گسترن رشته‌های پیوند با مناسبات مالکیتی است که ماترك گذشته است، شگفت‌آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود باشد، هاشی که ماترك گذشته است، به قطعی ترین شکلی قطع را بطيه کند.

کلیات آثار - جلد ۴ - صفحات ۴۷۳ - ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۰

طبقه کارگر ولامذهبی

نامه‌ی مارکس به فویر باخ در بروکبرگ، پاریس ۱۱ اوست ۱۸۴۴

"فلسفه آینده" و "نیز" "ذات اعتقاد" شما در هر صورت علیرغم دایره محدودشان بیش از همه ادبیات فعلی آلمانی وزن دارد.

شما - نمیدانم آیا عمدا - در این آثار به سوسياليسم، بنیانی فلسفی بخشیده اید و کمو- نیستها نیز در عین حال از این آثار همان رادرک کردید. وحدت انسان با انسان که بر پایه اختلافات واقعی انسانها بنیان گذاشته شده است، مفهوم رده‌های انسانی از راز

آسمانی انتزاع بر زمین واقعی فروکشیده شده، چه چیز دیگر بجز مفهوم جامعه است (...). در این لحظات فرانسویها فوراً بسوی کتاب هجوم خواهند برد، چون هر دوسته - کشیشها و هواداران ولتر و ماتریالیستها - نیاز به یاری قوای بیگانه‌ای خواهند داشت. جالب توجه‌ای نیست که بر عکس قرن هیجدهم طبقه متوسط گرایش بدین داشت و برخلاف او طبقه بالا گرایش ضد دین - امامض دینی که خود را بصورت انسان دریابنده انسان - در بین پرولتا ریای فرانسه تنزل کرده است.

کلیات آثار - جلد ۲۷ - صفحات ۴۲۶ - ۴۲۵

انگلیس: نامه‌های لندن - ۳ (حوالی اوائل ژوئن ۱۸۴۳)

سوسیالیستها ای انگلیسی بسیار جدی تر و عملی تر از سوسیالیستها ای فرانسوی هستند نتیجه‌ای که بخصوص از آن حاصل می‌شود این است که آنها در گیرمبارزه‌ی آشکار با کلیساها و متعدد می‌باشند و مایل نیستند چیزی در راه دین بشنوند. مثلاً آنها در شهرهای بزرگ طبق معمول سال‌نی (محل تجمعی که هریک‌شنبه در آن سخنرانی می‌شود) اجاره می‌گیرند. موضوع بیشتر آنها همان جدل‌های علیه مسیحیت هستند و لامذهبی، ولی کا هی به یکی از جهات زندگی کارگران هم اشاره‌ای می‌کنند، در میان مبلغین (موقعه کنندگان) وات در منچستر به‌حال مرد جالب توجهی بنظر می‌رسد، مردی با ابتکارات فراوان که جزو ای راجع به موجودیت خدا و اقتصاد ملی برشته تحریر در آورده است. موقعه کنندگان از تجارب شخصی بسیار عالی در زمینه‌ی پایه‌ی شناخت برخوردارند، همه چیز برپا بهی تجربه و استدلال یا واقعیتها قابل لمس است، ولی در آنجا اینکار چنان دقیق بمورد اجراء درمی‌آید که مبارزه بر پردازان در میدانی که انتخاب کرده اند بسیار مشکل بنظر می‌رسد. اگر کسی در خط دیگری بزند، با نیشخند همگان مواجه خواهد شد، بطور مثال من می‌گویم: موجودیت خدا بستگی به استدلال واقعیات موجود برای بشنیدارد، آنچاست که آنها پاسخ میدهند: " سخنان شما چه مسخره است: اگر او در واقعیات خود را متجلى نمی‌سازد، پس ما چکار داریم که به آن بپردازیم، از سخنان شما چنین برمی‌آید وجود یا عدم وجود خدا برای انسانها می‌تواند بدبی تفاوت باشد. نظر به اینکه اکنون ما با یددرفکر هزاران چیز دیگر باشیم، ما هم با خدای مهریان شما در پشت ابرها، جائی که شاید موجود باشد، شاید نباشد کاری نداریم

آنچه را که ما از طریق واقعیت‌ها نفهمیم، شاید بما هم مربوط نمی‌شود. ما به بنیان وریشه‌ی "دلایل زیبائی که در آنجا از قطعات خیال پردازنه‌ای چون خدا و مذهب سخن‌هم در میان نیست، من چسبیم". آنها بهمین ترتیب هم سایر جملات کمونیستی خود را برپا یه استدلال واقعیاتی که در پذیرفتن آنها بسیار محتمله‌است، قرار میدهند. سرخختی این افراد غیرقابل توصیف است و از چگونگی غلبه روحا نیت بر آنها فقط خدا خبردارد. اعضای مخالف کم و نیستهای مثلا در منچستر که در سالن حضور میباشد بالغ بر ۸۰۰۰ نفر می‌شوندوه همان تعداد هم حق عضویت پرداخت می‌شود. واگر ادعا شود که بیش از نیمی از کارگران منچستر به ابراز نظریا تشاں در مردم مالکیت می‌پردازند، غلو نشده است، چون وقتیکه وات‌دریبانیه (کمونیستها در انطباق با شریعت مسیحیها) می‌گوید: وقتیکه من امروز به این یا آن می‌تینگ می‌روم، پس می‌توان روی آن حساب کرد، محركی که واعظ بوجود می‌ورد، اکثریت را بجانب خویش دارد:

لیکن در میان سوسیالیستها تئوریسین‌هایی یا همانطور که کمونیستها به آنها خطاب می‌کنند، کافرهای نابی هم وجود دارد، در حالیکه دیگران پراتیسین نامیده می‌شوند، در میان این تئوریسینها مشهورترینشان چارلز ساوت ول در بریستول میباشد که نشیه‌ای جنجال آفرین بنام "اسرار عقل" منتشر می‌کرد و بخاطر آن به یکسال مجازات و جرم‌های حدود ۱۰۰ پوند محکوم شد: مسلم است که این جرم‌های فوراً بوسیله پیش فروشها نیت می‌گشت، به همان نحوی که هرانگلیسی روزنامه‌اش را دریافت می‌کند، به پرداختن با راجرم‌های رهبر-انش کمک می‌کند، برای دسته و سالنس حق عضویت می‌پردازد و به می‌تینگش می‌رود. چارلز ساوت ول مجدداً به زندان افتاده است، بدین ترتیب سالن بریستول فروخته شد، چون تعداد سوسیالیستها در بریستول زیاد نیست و تازه در میان آنها تعداد پولدارها هم خیلی نادر است، در حالیکه یک چنین سالنی بسیار پر قیمت است. این سالن توسط یک دسته‌ی مسیحی خردیاری شد و تبدیل به یک محل نمازگزاری گردید. هنگامیکه سالن، به عنوان محل نمازگزاری تعمید داده می‌شده سوسیالیستها و چارتیستها به آنجا هجوم برداشتند تا به آنها هم گوش فرا دهند و هم ناظر جریان باشند. ولی وقتیکه مرد روحانی شروع به تعریف خدا و این کرد که بالآخره به این جریان ناشایستخانم داده شد، وجا نی که خدا هجو می‌شد، اکنون دیگر خدا شکرگزاری و پرستش می‌شود، آنها آنرا حمله به خود تلقی کرده و از

آنچه شیکه طبق مردم انگلیسی ها هر جمله ای دفاعی بدنیال دارد، فریاد برآورده است: ساوت ول اساوت ول اساوت ول ابا پیستی در مخالفت با آن سخنرانی کند اسپس ساوت ول می- رود و شروع به موقعه مینما ید احالا دیگر در اینجا روحانیون دسته‌ی مسیحی در راس دسته‌های بچه طلبه‌ها یشان قرار میگیرند و بسوی ساوت ول هجوم میبرند، بقیه‌ی افراد دسته‌پلیسها را می‌بینند، چون ساوت ول مزاحم مراسم نمازگزاری مسیحی گشته است، روحانیون او را زیر باران مشتولگد میگیرند، و را بادکنک میگیرند. (چیزی که همیشه پیش می‌باید) و اورا تحویل مامور پلیس میدهند. ساوت ول خودش به هوا دارانش دستور داد که اقدام به مقاومت یدی ننمایند، هنگامیکه اورا میگیرند ۵۰۰ نفر اورا با فریادهای هورا و زنده باد مشایعت میگردند.

ناشر سوسیالیستها اوئن، مانند یک فیلسوف آلمانی، یعنی (بنحوی) خیلی بد، چون او گاهی جا های حساسی دارد که جملات مه آلودش را الذتبخش مینماید، در دفاتر کوچک متعدد خود نظریاً تش را بصورت کاملی بیان مینماید. بر طبق نظر اوئن "ازدواج، دین و مالکیت تنها سرمنشاء همه بدختیها شی که از آغاز جهان جود داشته است، میباشد."!! کلیه‌ی آثار او و آنکه از عبارات خشم آگین علیه روحانیت، حقوق دانها و اطبا شی است که‌او آنها را دریک کا سه میریزد. "قضايا سوگنه خورده همگی از یک طبقه تشکیل می‌شوند که هنوز کاملاً روحانی اندیعني با طرف هستند، قوانین نیز همچنین الهی اندوبهمین سبب باشد بهمراه هیأت قضات را زیین برده شود."

در حالیکه کلیسای عالی انگلیس به شکمبارگی مشغول بود، سوسیالیستها برای آموزش طبقه‌ی کارگر در انگلستان بی‌اندازه فعالیت کرده‌اند، هنگامیکه انسان به سخنان کار-گران خشنماکی که با ذهنی روش درسالن علوم راجع به اوضاع سیاسی، مذهبی و اجتماعی گوش فرا میدهد، نمیتواند درابتدا، بی‌اندازه متحیر نگردد، ولی وقتیکه انسان به نشریات خلقی رجوع مینماید و هنگامیکه به سخنان سخنرانیهای سوسیالیستها شی چون وات گوش فرا میدهد، دیگر جاشی برای تحریر باقی نمی‌ماند.

Social Contract "روسو"، سیستم طبیعت (۵۴) و آثار دیگر و بهتر رادر بروشورهای تمیزدر اختیار دارند، علاوه بر آنها بروشورها و نشریات خبری مجا دلات کمونیستها به قیمتها یک

و دو فنیک در اختیارشان قرار میگیرد، آثار رتوماس بن و شل بصورت نشریه به قیمتها ارزان نیز در اختیار کارگران است. بجز اینها درسها روز یکشنبه هست که با جدیت فراوان در آن شرکت مینما یند. مثلاً وقتیکه در منچستر بودم شاهد یک سالن کمونیستی بودم که ۳۵۰۰ نفر در خود گنجانده بود، هر یکشنبه انباشته میشد. (در آنجا) به سخنرانی - هائی گوش فرادادم که تاثیرات مستقیم دارد، بنحوی که برای خلق قابل لمس است، گاهی لطایفی هم علیه روحانیت شنیده میشود. اینکه مسیحیت مستقیماً مورد حمله قرار میگیرد، اینکه مسیحیها بعنوان "دشمنان ما" نشان داده میشوند، بسیار پیش می آید.

اشکال (برگزاری) این تجمعات بعضاً به تجمعات کلیسا می‌ماند، با یک‌گروه گرگه ارکستری آنرا همراهی می‌نماید. روی تربیون سرودهای سوسیالیستی میخوانند، آهنگها نیمچه یا کاملاً مذهبی با متون کمونیستی اندکه در حال خواندن شنوندگان بپا میخیزند. سپس تدریس کننده‌ای روی صحنه میروند و در پشت میز سخنرانی که یک صندلی در کنار آن قرار دارد، کاملاً بدون هراس و سراسیمگی همچنان کلاه برسرش قرار میگیرد و با تکان دادن کلاهش درهوا به حاضرین درود میفرستد و پیشندش را زتن درمی‌آورد؛ بعد می‌نشینند و رساله‌اش را ارائه میدهد، در انتای آن بخاطر لطیفه‌های انگلیسی معلواز ظرفت که جائی دراین سخنرانیها می‌یابند، بسیار خنده میشود، دریک‌گوشه‌ی سالن مغازه‌ی کتاب‌وبروشور و درگوشی دیگریوفه‌ای دارای پرتقال و سایر تنقلات که هر کسی میتواند برای تجدید قوا و یا اگرسخنرانی‌ها خسته‌اش کرده باشد، به آنها سری بزنند و یا از آنها بگذرد. بعضی وقتها هم یکشنبه شبها مهمانی چای داده میشود که همه سنین، اقتشار و جنسها در کنار هم می‌نشینند و یک شام‌ساده، چای و نان روغنی میل میکنند، در روزهای کار اغلب جشنها و کنسرت در سالن برگزار میشوند که خیلی شادی بخش است. ضمناً یک قهوه‌خانه هم در سالن هست.

چگونه است که این‌همه شلوغی تحمل میگردد؟ ما کمونیستها برای یک‌با ربرا و وزارت Whig ministerium اسنادی جهت پارلمان تهیه کردند و آن زمان چنین تصور میکردند که دیگر نمیتوانند بعنوان یک‌کورپوراسیون کاری با آنها داشته باشند. دو ما از کنار افراد عالی مقام به خوشی رد شوند، ولی میشد فهمید که این کار، بنحوی که انتظار عمومی را بسوی آنها، چیزی که خودشان خواستارش هستند جلب مینما ید، درنتیجه تنها بسود سوسیالیست‌ها

پایان خواهد یافت.

اگر از جان گذشته‌ای برای آرمانشان پیدا بشود (وچه تعداد زیادی از این افراد آمده‌پذیرا شی چنین لحظه‌ای هستند)، تهییج گری بوجود می‌آید، و تهییج هم وسیله‌ایست برای اشاعه هرچه بیشتر آرمانشان، در صورتیکه در حال حاضر بخش بزرگی از خلق به آنها توجهی ندارند و آنها را مثل دسته‌های دیگر قلمداد می‌کنند، و یگاه بخوبی مطلع بودند که تدا بیر امنیتی تاثیر نیرومندتری دارندتا خودبرانگیزی، بهمین سبب هم حق حیات را به شکلی به آنها دادند. درحالیکه هر شکلی اسارتبار است. توریها بر عکس وقتیکه آثار و نشر-یات لامذهبی پخش می‌شود، فوری عکس العمل نشان میدهند، لیکن هر بار برسودکم-سو-نیستها، در دسامبر ۱۸۴۰ ساوت ول و دیگران تحتلوای هانتبخدا مجازات شدند، درست همزمان سه نشریه جدید منتشر شدند، "آته‌ایست"، "دیگری" آته‌ایست و جمهوری خوا-هان" و سومی هم که توسط وات سخنران انتشار می‌یافتد: "مزا حمین خدا". بعضی از شماره‌های "مزا حمین خدا" انعکاس فراوانی یا فتندو بعضی‌ها مشغول بررسی این امر بودند که چگونه آنرا سرکوب کنند. آنها اینکار را کردند و هر سه روزنا مه مجدد استه شدند! سوماً سوسیالیستها مانند همه ای حزاب دیگر با در رفتن از زیرقانون و مستبرده عبا-رات به نجات خود می‌پردازند، کاری که اینجا در دستور روز قرار دارد.

بدین ترتیب اینجا همه زندگی و روابط برپایه استوار و عملی است، هر چیزی یک شکل خارجی بخود می‌گیرد: درحالیکه ما فقریا س آورکتا با شتا یعنی قورت میدهیم، خیال می‌کنیم که چیزی میدانیم، یا وقتیکه ما اینجا یا آنجا عقیده‌ای را با عطر گلاب اشاعه میدهیم خیال می‌کنیم چیزی هستیم.

در سوسیالیستها میتوان بخوبی انرژی انگلیسی را مشاهده کرد، لیکن چیزی که بیش از همه مرا به حیرت و آشت، وجود با اراده‌ی اینها، تقریباً اذاشتم می‌گفتم بچه‌ها، است، که به اندازه‌ای از ضعف بدور است که آنها به تمسخر جمهوری خواهان می‌پردازند. چون جمهوری - خواهان همانطور جنجال آفرین، همانطور مذهبی، همانقدر از نظر قانونی نا حق می‌گردد که سلطنت طلبان، اما آنها فرمهای اجتماعی می‌خواهند و بخاطر آن بهمراه کلیه زن و بچه - هایشان، هستی خود را بمیدان می‌آورند.

انگلیس: ادبیات مهاجر- ۲ (ژوئن ۱۸۷۴)

بلانکیستهای ما با کمونیستها در یک چیز مشترکند و آنهم اینکه میخواهند دورترین و افراطی ترین مواضع را نمایندگی کنند. بهمین علت هم آنها، کناری گفته باش، با وجودیکه اهدافشان مخالف اهداف آنهاست دیگر است ولی در شیوه‌ی عملکرد اغلب آنها را همراهی می‌نمایند. یعنی موضوع بر سر اینست که در مورد لامذهبی افراطی‌تر از هر کسی دیگر باشد. امروزه لامذهب بودن، خوشبختانه هنری نیست. بهمین علت هم، کناری بگوییم، آنها با وجودیکه اهدافشان مخالف اهداف طرف دیگر است، ولی در شیوه‌ی اغلب آنها را همراهی می‌نمایند. تقریباً بطور مسلم لامذهبی در نزد احزاب کارگری اروپائی، با وجودیکه در کشورهای معینی اغلب چنین بنظر میرسد که بعد کافی بوجود آمده باشد، مثلاً نزد باکونیستهای اسپانیائی که چنین اعلام کرده‌اند: اعتقاد بخدا، پنده‌گونه سوسیالیستی است، ولی اعتقاد به مریم مقدس چیز دیگری است، یک سوسیالیست خوب با یستی مسلمان با واعتقاد داشته باشد. در مورد کارگران سوسیال دمکرات آلمان حتی میتوان گفت که لامذهبی توانسته است هنوز به حیات خود ادامه بدهد، این عبارت خالصاً منفی دیگر در مورد آنها درست نیست، زیرا آنها دیگر در تضادی تئوریک در اعتقادشان به خدا قرار ندارند بلکه تنها در تضادی عملی: آنها بسادگی از پس خدا بر می‌آیند، آنها در دنیا ای واقعی زندگی و فکر می‌کنند و بهمین سبب هم ماتریالیستند. این امر در فرانسه هم صادق است. اما اگر چنین نصی بود به این سهولت نمی‌شد بفکر این بودکه ادبیات ماتریالیستی ارزشمند قرون گذشته فرانسه را انبیه، انبیه در میان کارگران اشاعه داد، آنهم ادبیاتی که روح فرانسوی تاکنون نهاده است درجه‌ی خود را چه در شکل و چه در مضمون در آن اراده داده است و - که آخرین مرزها ای علوم را در نظر گرفته است - براساس محتوا یعنی هنوز در حدی کاملاً بالاقرار داردو براساس شکلش هم هرگز دوباره بدست نیامده است، ولی این امر نمی‌تواند با بلانکیستهای ما جور در بیاید. برای آنکه ثابت شود آنها جزو افراطی ترین افراطیون میباشند، خدار ۱۷۹۳ بوسیله دستوری از میان برداشتند:

" باشد تا کمون برای همیشه بشریت را از شر این شبح فرق گذشته، "(خدا)" از شر این عامل" (خدا ای که موجود نیست عامل امیشود) " فقر امروزی رها ای بخشد... در کمون جائی برای کشیش هانیست، هر میتینگ مذهبی، هر تشکیلات مذهبی با یدم منوع اعلام گردد!"

و این خواست که مردم را بوسیله فتوای مفتی‌ها به لامذهب تبدیل نمایند، توسط دونفر از اعضای کمون امضاء شده است که حقیقتاً به اندازه‌ی کافی فرصت داشته اند به همین‌دست که اولاً روی کاغذ بطور فراوان میتوان احکامی صادر کرد، بدون آنکه احتیاجی به عملی شدن داشته باشد، و دوماً اینکه پیگرد بهترین وسیله‌ی است برای تقویت اعتقادات مخالف اتا اینجا روشن است که: تنها خدمتی که امروز هنوز میتوان به خدا نمود، اینست که لامذهبی را بمه عنوان یک‌بند (قانونی) اجباری اعلام کردو قوانین مبارزه با فرهنگ کلیسا شی بی‌سیارک (۵۶) را بوسیله‌ی قدغن نمودن مذهب بطور کلی پشت سر گذاشت.

کلیات آثار- جلد ۱۸- صفحات ۵۳۲- ۵۳۱

مارکس: توضیحاً تحلیه‌ای درباره برنامه حزب کارگری آلمان (آوریل تا اوائل مه ۱۸۷۵)
"آزادی وجوداً"! اگر میخواستند در این ایام مبارزه با فرهنگ (۵۶) لیبرالیسم را تابع همان احساسات قدیمی‌ش نمایند، تنها به این صورت میتوانستند عمل کنند که: هر فردی با یادبود ندانیا زمندی‌های مذهبی و شخصی خود را بدون آنکه پلیس در کارش دخالتی نماید، برآورده کند. لیکن در آن صورت حزب کارگری باستی در این شرایط در کارخود را مبنی بر اینکه "آزادی وجوداً" بورژواشی چیز دیگری نمی‌باشد، بجز عمل کلیه‌ی اقسام ممکنۀ آزادی وجوداً مذهبی، واپسیکه این امر فقط و فقط میکوشد وجوداً را از شبح مذهبی رها سازد، اعلام میکرد. ولی با استی سعی می‌نمود از چارچوب "بورژواشی" خارج نمی‌گشت.

کلیات آثار- جلد ۱۹- صفحه ۳۱

انگلیس: وضع طبقه کارگر در انگلستان (تا سنتان ۱۸۴۵)

تنها چیزی که توجه آنها را بخود جلب میکند، بنا به گفته‌ی بازرسان، اینست که مزدشان نسبت به کارشاق و خطرناکشان ناچیز است. آنها هیچگاه به کلیسانمیر وندویا بندرت میروند. همه‌ی روحانیون از نوعی لامذهبی بی‌مانند آنها شکوه دارند. براستی در بین آنها با چنان نا آگاهی در مردم مسائل مذهبی و دنیوی روبرو می‌شویم که با نا آگاهی کارگران صنعتی که در بالا نمونه‌هایی از آن را نشان دادیم، قابل مقایسه نیست. مقولات مذهبی فقط در قالب دشنا مها برای آنهاست و اخلاقشان هم که توسط کارنا بود می‌شد. (....)

نا آنجا که مسئله‌ی مذهبی بودن روزمزدا ن زراعی مربوط می‌شد، آنها به هر حال بیش از کارگران صنعتی مذهبی اند، ولی با وجود این با کلیسا - زیرا که در این نواحی تقریباً فقط

پیروان کلیسا شی بزرگ وجود دارند. میانه خوبی ندارند. یک خبرنگار "مورنینگ کرونیکل" که گزارشاتی به امضا یکنفر که در پشت خیش سوت زده است، در مورد ایالات زراعی که به آنها سفر کرده مینویسد، از جمله گفتگوی زیر را با چند روز مزد پس از بازگشت از کلیسانقل میکند: "من از یکیشا ان پرسیدم که آیا واعظ امروز روحانی خود آنها بود. آری لعنت برآ و، او کشیش خود ماست. امدا گذاشی میکند. از وقتیکه او را من شناسم گذاشی کرده است." (با یادگفت که موعده برای کمکبیک هیئت مذهبی ایراد شده بود.) و "یکی دیگرا ضافه کرد، همینطور از وقتیکه من اورا من شناسم هیچ کشیشی را ندیده ام که مدا برای این یا آن چیز گذاشی نکند. زنی که در همان موقع از کلیسا بیرون آمده بود گفت: آری و نگاه کنید دستمزدها چطوری پائین میروند و نگاه کنید به این شر و تمندان ولگرد که کشیشها با آنها می خورند، می نوشند و با آنها بشکار میروند. خدا شاهد است ما به آنجا رسیده ایم که بکارستان برویم و از گرسنگی بمیریم، چه رسدباینکه به کشیشها پول بدھیم تا بعیان کافران بروند. یکی دیگر میگفت: چرا، چرا آنها کشیشهاش را که هر روزه در کلیسا بزرگ سالیسیوری گریه و فغان دروغین برای اندازند، آنهمه برای کسی، بلکه برای سنگهای عربان نمی فرستند؟ چرا آنها بعیان کافران نمیروند؟ پیرمردی که ابتدا از وی سوال کرده بود گفت: آنها نمیروند برای اینکه شر و تمندند، آنها بیش از حد مورد نیاز شان ملکدارند. آنها پول می خواهند تا کشیشها فقیر را از سر خود باز کنند... من خوب میدانم آنها چه میخواهند، آنها را باندازه‌ی کافی میشناسم. پرسیدم: ولی، دوستان من، شما که همیشه چنین احساس تلخی نسبت به واعظ کلیسا ندارید؟ چرا صولا به کلیسا میروید؟ زنی گفت: چرا به آنجا میرویم؟ چون ما مجبوریم، اگر نخواهیم، همه چیز را از دست بدھیم، کار و همه چیز را مجبوریم. من بعد از متوجه شدم که اگر آنها به کلیسا بروند، برخی امتیازات کوچک در مورد هیزم و زمین کشت سیب زمینی بدهست میا ورند، که در غیر اینصورت با یه پول با لایشا ن بپردا زند.

خبرنگار ما پس از شرح فقر و نادانی آنها، با این جملات بپایان میرسد:

"و اکنون من به جرات اطمینان میدهم که وضع این مردم، فقر شان، نفرت شان نسبت به کلیسا، اطاعت آنها و خشم درونیشا نسبت به بزرگان کلیسا در تمام نواحی زراعی انجلستان قاعده است و عکس آن استثناء است."

بازتاب اخلاق طبقاتی در مذهب

انگلیس: انقلاب آقای دورینگ در علم ("آنتی دورینگ")، سپتا مبر ۱۸۷۶ تا ژوئن ۱۸۷۸

اگرمان نتوانستیم حتی در مرور حقیقت و اشتباه چندان پیش رویم، در مرور خیر و شر که دیگر وضع از این بدتر است. این تضاد تنها و تنها در زمینه ای اخلاقی، یعنی در زمینه ای که مربوط به تاریخ انسانی است حرکت می‌کند و درینجا حقایق بعراقب کمتر از جا های دیگر وجود دارد. تصورات خیر و شر درینین یک خلق و خلق دیگر، از یک دوره تا دوره دیگر تغییرات زیادی کرده است، بطوریکه حتی این تصورات اغلب متناقض یکدیگر بوده اند. ولی ممکن است کسی ایراد بگیرد خیر، شر، خیر نیست و اگر خیر و شر در هم ریخته شود، دیگر اخلاقیاتی وجود نخواهد داشت و هر کس هرچه بخواهد می‌کند. این بدون تعارف و صاف پوست کنده نظریه ای آقای دورینگ هم هست. ولی مسئله که با این سادگی حل شدنی نیست و اگر به این سادگی می‌بینید، دیگر در مرور خیر و شر مجادله ای وجود نداشت و هر کس میدانست که خیر چیست و شر کدام است. ولی امروزوضع از چه قرار است؟ چه چیزی بنام اخلاقیات بما موعده می‌شود؟ در اینجا اخلاقیات مسیحی - فثودالی که با قیماندهی اعتقادات گذشته است وجود دارد که در اصل به اخلاقیات کاتولیکی و پروتستانی تقسیم می‌شود که آنهم بنویه ای خود به اخلاقیات کاتولیکی - مسیحی وارتکسی - پروتستانی و اخلاقیات کاملاً بین دوبار تقسیم می‌شود. در کنار آن اخلاقیات جدید بورژواشی عرض اندام می‌کند و با زهم در کنار آن اخلاقیات آینده نگر پرولتاریا. بنا بر این تنها در کشورهای پیشرفت اروپا، سه گروه بزرگ، گذشته، حال و آینده در کنار یکدیگر تصوریها ای اخلاقی عرض می‌کند. حال کدام می‌کار اینها اخلاق حقیقی است؟ بمفهوم قطعیت مطلق هیچکدام از اینها، ولی مطمئناً اخلاقیاتی که دارای تداوم بیشتر است، اخلاقیاتی که حال و تغییرات حال را نمایندگی می‌کند، یعنی اخلاقیات پرولتری حقیقی است.

ولی اگر ملاحظه کنیم که هر سه طبقه جامعه مدرن، آریستوکراسی فثودالی، بورژوازی و پرولتاریا هر کدام اخلاقیات مربوط به خود را دارند، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که انسانها آنها نه و نا آنها نه، با لآخره بینش های اخلاقی خود را از روابط واقعیشان استنتاج

میکنند. از روایتی که در آن شرایط طبقاتیشان نهفته است، زماناً سباتاً اقتصادی که در طی آن تولید و مبادله میکنند.

ولی در هر سه تئوری اخلاقیات فوق نکاتی مشترک وجود دارد. آیا لاقل همین چیزهای مشترک، خود اخلاقیات ثابت و همیشگی نیست؟ تئوریهای اخلاقی مزبور سه مرحله مختلف تکامل تاریخی واحدی را نمایندگی میکنند و بنا بر آین زمینه‌ی تاریخی مشترکی دارند و بهمین علت ضرورتاً نکات مشترکی دارند... از اینهم بالاتر- تئوریهای اخلاقی برای هر مرحله‌ی معین و یا مرحله‌ی شبیه آن باشد ضرورتاً کم و بیش با یکدیگر تطبیق داشته باشد. از لحظه‌ای که مالکیت خصوصی معتبربود، دستوراً اخلاقی مشترکی وجود داشت: نباید دزدی کنی، آیا این دستور به دستور اخلاقی جاودانی تبدیل میشود؟ بهیچ وجه در جامعه‌ای که انگیزه‌های دزدی بر طرف شده باشد، در جاییکه دزدی حداً کثرفقط توسط بیماران روانی صورت میپذیرد، دیگر واعظ اخلاقی که بخواهد مرتباحقاً یق جاودانی را موعظه کند که نباید دزدی کرد، مورد تمسخر قرار میگیرد.

بنا برآین ما هر گونه ادعائی را که بخواهد یک جرم اخلاقی را بعنوان قانون اخلاق ابدی، قطعی و همواره لایتغیر بنا تحمیل کند، بین بهانه که در جهان اخلاقیات هم اصول پا بر جایی وجود دارد که ورای تاریخ و تفاوتها خلقهاست، رد میکنیم. بر عکس ما ادعا میکنیم که تمام تئوریهای اخلاقی تاکنون، سرانجام نتیجه‌ی شرایط اجتماعی، اقتصادی همان مرحله است. و همان نظروریکه جامعه تابه امروز بر اساس تضاد طبقاتی در حرکت بوده همانطورهم اخلاق، اخلاق طبقاتی بوده است که یا تسلط و منافع طبقاتی طبقه‌ی حاکم را توجیه کرده و یا اینکه هنگامیکه طبقه تحت ستم باندازه کافی قوی بوده، نارضاً یتی علیه این تسلط و منافع آینده، زحمتکشان را نمایندگی نموده است. اینکه در مورداً خلاق نظیر دیگر بخشهای شناخت انسانی، پیشرفتی صورت پذیرفته، بهیچ وجه مورد شکا و تردید نیست. ولی ما هنوز از اخلاق طبقاتی بالاتر نرفته‌ایم. اخلاقی که ورای تضاد طبقاتی و ورای خاطره‌ی این تضاد باشد، اخلاقی واقعاً انسانی فقط در آن مرحله اجتماعی میسر است که نه تنها تضاد طبقاتی متوجه شده باشد بلکه همچنین این تضاد را علکرد زندگی فراموش شده باشد حال باشد خواهی آقای دورینگ راسنجیده که از درون جامعه طبقاتی قدیم و در آستانه‌ی انقلاب جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی آینده، قصد دارد تا اخلاقی جاودانی و

مستقل از زمان و تغییرات واقعی بما تحمیل کند، آنهم فقط مشروط برای نکه سامان چنین
جایمده‌ی آتی را لاقل در خطوط اساسی اش شناخته باشد. امری که برای مانا معلوم
است. در پایان نظریه‌ی افشاگرانه که "اساسا ویژه" انسان است و از این رو بیشتر در
ویشه‌ی مسائل نفوذ می‌کند: در رابطه با منشاء شرّ میگوید که:

"دوز وکلکی که مربوط به طبیعت گربه است، کاملاً شبیه به پاره‌ای از خصوصیاتی است که در انسان نیز دیده می‌شود. از این رو شرّ اسرار آمیزتیست. هر آینه علاقمند بـ شیم که در هستی گربه یا اصولاً حیوان شکاری در بی نوعی عرفان باشیم" (۵۷)

شیم که در هستی گریه یا اصولا حیوان شکاری در پی نوعی عرفان باشیم" (۵۷)

گر به شر است. بنا بر این شیطان شاخ و سمنداشته است بلکه چنگال و چشمان سبز دارد. و گوته هم که مفیستو را بصورت سگ سیاهی و نه بصورت چنین گر به ای مجسم ساخت، خطای نا بخشودنی مرتكب شد. شر گر به است! و این اخلاق است، نه تنها برای همه دنیاهای، بلکه حتی برای گر به ها!

کلیات آثار - جلد ۲۰ - صفحات ۸۶-۸۸

برابری انسانها در دین مسیح

انگلیس: (یا داداشتھائی برای تهییه "آنٹی دورینگ") ۱۸۷۶

برابری - عدالت، تصور اینکه برابری بیان عدالت است، اصول نظام سیاسی سی و اجتماعی کاملی است، کاملاً بطور تاریخی پدید آمده است. نزد گروه های اجتماعی طبیعی وجود نداشت. برای یک عضو یک جامعه اجتماعی جدا گانه ای که از حقوق کامل برخوردار است بسیار محدود بود و با برده داری همراه بود. فرد در دموکراسی باستان تساوی همه انسانها، یونانیها، رومیها و بربراها، آزادها و برده ها، اتباع دولت و سیگانگان، شهری ها و نزدیکان تحت الحفاظ وغیره برای مغزهای باستانی نه تنها دیوانگی بود، بلکه جنایتکارانه بود، و آغاز آن ابتدا با مسیحیت بطور جدی دنبال شد. در مسیحیت ابتدا برابری منفی همه انسانها در مقابل خدا بعنوان گناهکار و دقیقتر گفته شود برابری این یکی با آن یکی از

طريق بخشايش و خون مسيح فرزندان خدا را آزاسا ختند. هر دو مفهوم مسيحيت را به مثابه مذهب برده ها، تبعيديان مرانده شدگان، محکومين و ستمديدان پي ريزی مى نماید. با پپروزی مسيحيت اين نكته در پس پرده قرار گرفت، تضاد مومنين و چند خدا پرستان (بست پرستان)، متدينين و کفار مسئله اي اصلی بعدی گشت.

با پيدا يش شهرها و بدين و سيله عنا صركم و بيش تکامل يا فته‌ي بورژوازی و همچنيين پرولتا ريا، با يدخوا ستبرا بري بعنوان شرط حيات بورژوازی آهسته، آهسته مجددا طلوع مينمود و با نتيجه گيري هاي پرولتری در مرور برا بري سيا سی واجتماعي گره ميخورد. اين امر طبیعتا بشکل مذهبی خود ابتدا بصورتی حاد در جنگ دهقاني بعنصه‌ي ظهور رسید.

کليات آثار- جلد ۲۰- صفحات ۵۸۰- ۵۷۹

انگلستان: انقلاب آقای دورینگ در علم ("آنتی دورینگ")، سپتامبر ۱۸۷۶ تا ژوئن ۱۸۷۸

مسيحيت هم فقط يك نوع تساوي ميان انسانها مى شناخت، آنهم تساوي معصيّت موروشی که با خصوصيت مسيحيت بعنوان مذهب برداران و ستمکشان تطابق داشت. علاوه بر آن تساوي برگزيران را هم برسمیت مى شناخت. که آنهم فقط در اوایل بدان اشاره ميشد. آن نشانه هاي هم که در ابتدای مذاهب جديده، در مرور اشتراك مال مشاهده ميشود، بيشتر به همبستگي تحت تعقيب قرار گرفتگان مربوط ميشود، تا به تصورات واقعی در مرور تساوي. ديری نگذشت که تثبيت تضاد روحاني و عوام به کوششهاي اوليه اين تساوي مسيحي هم خاتمه بخشيده. سرا زيرشدن ژرمن ها به اروپا ي غربي و ايجاد تدریجي نوعی طبقه بندي اجتماعي- سيا سی پيچide که تا آن زمان در هیچ کجا اروپا دیده نشده بود، هرگونه تصوري درباره مساوات را از بين برد، ولی در عين حال اروپا ي غربي و مرکزی را بحرکت تاریخی کشاندو برای اولين مرتبه سر زمين فرهنگی يکپارچه ای بوجود آمد.

کليات آثار- جلد ۲۰

سوسیالیسم مذهبی

مارکس-انگلیس: ما نیفست حزب کمونیست (دسامبر ۱۸۴۷ تا ژوئن ۱۸۴۸)

هما نطور که کشیش پیوسته با زو به با زوی فتووال گام بر میداشته است، سوسیالیسم کشیش نیز دوش بدوش سوسیالیسم فتووال در حرکت است.

هیچ چیز از این آسانتر نیست که به شیوه‌ی مرتابانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز به ضد مالکیت خصوصی، زناشویی و دولت پیکار نکرده است؟ مگربجای آنها نکوکاری و مسکنت، زندگی مجرد و خوار داشتن نفس، رهبانیت و کلیسا را موعظه ننموده است؟ سوسیالیسم مسیحی تنها به مثابه آب متبرکی است که کشیش‌ها برخشم و غصب اشاره فیض می‌پاشند.

کلیات آثار—جلد ۳—صفحات ۴۸۳-۴۸۴

اصول اجتماعی مسیحیت و کمونیسم

مارکس: کمونیسم "نظره گر راینی" (۵ سپتامبر ۱۸۴۷)

(...) هیئت امنای ^۱کلیسای پرووتستان بجز مالیات بر درآمد وسیله‌ی دیگری هم برای اجرای کمونیسم دارد، همانگونه که آنها اینرا چنین درک میکنند:

"الفبای اعتقادات مسیحیت چیست؟ دگم مربوط به گناهان موروشی و رهائی از آن و پیوند همدردی انسانها در اوج توان خویش در این نهفته است، یک تن فدای همه و همه فدای یک تن"

چه خلق خوبختی! امثاله‌ی اصلی برای همیشه حل گشته است. پرولتا ریا زیر بالهای مضاعف عقابپروری و روح القدس دوسر منشاء فنانا پذیرخواهد یافت: اول ما زادمالیات بردرآمد در مورد احتیاجات دولتی معمولی و خارق العاده که ما زادش برای صفر است،

و دوم در آمدهای حاصله از سرزمینها مقدس گناهان موروشی و رهائی از آن، که خود آنهم برای پر صفر است. این دو صفر زمینه‌ی مناسبی برای یک سوم خلق بوجود می‌آورد که هیچ گونه زمینه‌ی حیاتی نداشتند و پشتیبان نیرومندی برای یک سوم دیگراست که در مقطع الراس پایانی قرار گرفته‌اند. معنای این باید مازادهای تخمینی گناهان موروشی و رهائی از آن گرسنگی خلق را کاملاً بنحو دیگری آرامش می‌بخشدند تا نقطه‌های بلند بالای نما - یندگان لیبرال اپاز هم چنین میخوانیم :

"ما همچنین پدر مقدس را شکرگزاریم که : "نگارد ما گرمه گردیم. و آنچه را که ما برای خود می‌طلبیم، با پیش‌بینی برای افراد دور برمان هم بخواهیم. ولی اوضاع اجتماعی، قبل از همه وضع انسانها و فقری‌ها حدود حصر مارانیزی بسوی جنایت سوق میدهد."

و ما، حضرات بوروکراتها، قضات و هیئت‌های امنیتی دولت پروس این توجه را معطوف میناریم. بطوریکه با آرزوی قلبی خویش، می‌چلانیم، سرها از تن جدا می‌کنیم و شلاق می‌زنیم و بدین ترتیب پرولتاریا را به "معصیت گناهان آلووه می‌سازیم". و بعد هم اجازه میدهیم که مارا چلانند، سرها مان را از تن جدا سازند، به محسماً بی‌فکنند و شلاق کاری نمایند. آنچه که در انتظارش روز شماری می‌کنم.

"حضرت عضوهیئت امناء اعلام نموده: یک" دولت مسیحی نبا پیشی چنین اوضاع و احوالی را تحمل نماید. باید به ختم آن همت گمارد."

بله. همه اینها همراه با فاسدترین هارت و پورتهاشی در مورد وظایف همدردی با جا - معه، با مازادهای تخمینی و عوض وبدلها غیرقابل قبول در مورد پدر مقدس، فرزند و دارو دسته‌اش.

"آقای ناظر هیئت امناء ما معتقد است که "صحابتها بیشتر درباره‌ی کمونیسم را می‌توان بلا تردید صرفه جوش نمود. "تنها وقتی آنها شیکه شغلشان ایجاد می‌کنند اصول اجتماعی مسیحیت را ارتقاء بخشدند، آنگاه کمونیستها بسرعت لال خواهند گشت."

اصول اجتماعی مسیحیت تاکنون بیش از هزار و هشت‌صد سال فرصت داشته‌اند تا خود را ترقی بخشدند پس احتیاجی به رشد آتی توسط امناء پروس ندارند. اصول اجتماعی مسیحیت برده‌داری عهد عتیق را رسمیت‌بخشید. بندگی قرون وسطی را ارج نهاد و در موارد لزوم هم، اگرچه با قیافه‌ای کم تردید آمیز، از پرولتاردر مقابله ظلم دفاع می‌کردند.

اصول اجتماعی مسیحیت لزوم وجود طبقه‌ای حاکم و طبقه‌ی ستمدیده را موضعه مینما - پند و درحالی که طبقه‌ی حاکم را در تمعن و خوشی غرق می‌سازد برای طبقه‌ی ستمدیده ترس از خداوند را به ارمغان می‌آورند.

اصول اجتماعی مسیحیت برابری همه نفرین شدگان را به آسمان‌ها حواله میدهند و بدین ترتیب بقای این نفرین شدگی را در روی زمین توجیه می‌نمایند.

اصول اجتماعی مسیحیت کلیه‌ی تحقیرات ستمگران را نسبت به ستمدیدگان یا بعنوان مجازات بحق گناهان موروشی و سایرگاهان قلمداد مینماید یا بعنوان آزمایش که خداوند برای بندگانش طبق حکمت پایان ناپذیر خود بمورد اجراء گذارده است، استتباط مینماید.

اصول اجتماعی مسیحیت، جبن، تحقیر نفس، سفلگی، تبعیت، بی‌ارادگی، بدیگر زبان مجموعه‌ای از خصوصیات هرزگان را موضعه می‌نمایند، و پرولتا ریا شی که نمیخواهد جا به دهد با او بعثثاً به هرزگان رفتار شود، بیش از پیش نیازمند اراده‌ی خویش، حساسات، غرور و غریزه مستقل خویش است تا به نان شبش. درحالیکه اصول اجتماعی مسیحیت ترس و واهمه‌ی جاودانه‌اند، پرولتا ریا انقلابی است.

) تا اینجا در مورد اصول اجتماعی مسیحیت و بازهم:

"ما رفرم اجتماعی را بعثثاً به مناسبترین وظیفه سلطنت برسمیت شناخته‌ایم."

آیا همینطور است؟ تا کنون که اصلاحخنی از آن نمیرفت. بله چنین است. پس رفرم اجتماعی سلطنت در چه چیزی نهفته است؟ در عملی ساختن مالیات بر درآمد، سرقت از راگانه‌ای لیبرالیسم، که با یستی ما زادی اراده نماینده وزیرداری خبری از آن ندارد، در بانکهای رهنی محلی ورشکست شده، در راه آهن شرقی پروس و در واقع در سودحاصله از یک سرما یه بسیار کلان از گناهان موروشی و رهایی از آن!

"منافع سلطنت خودا ینها را توجیه می‌کند. "درا ینصورت سلطنت باشد در چه عمقی سقوط کرده باشد!

"اوطالب تامین نیازمندیها را جامعه است. "نیازمندیها که در لحظه‌ی حاضر مالیات‌های گمرگی فراوانتر را می‌طلبند تا تحجرات فکری .

"انحل اینرا توصیه می‌کند" - اولکا همه چیز را توصیه می‌نماید، بجز وضع ورشکسته خزانه‌ی دولتی پروس را، آن گودالی را که در عرض سه سال به آن ۱۵ ملیون (روبل) روسی

مقروض خواهد گشت بدون توانایی باز پرداخت آن. بعلاوه انجیل بیش از این توصیه می‌کند.
البته بیش از هر چیز اختره کردن خویش را هم بعنوان سرآغا ز رفرمهاي اجتماعی.

از کلیات آثار مارکس - انگلیس جلد ۴ - صفحات ۱۹۹-۲۰۱

اقتصاد و مذهب

انگلیس: سهمی در انتقاد از اقتصاد ملی (پایان سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶)

قرن هیجدهم، قرن انقلابات، اقتصاد را نیز انقلابی کرد، لیکن همانگونه که همهٔ اینقلابات این قرن یک جانبه بودند و بر عکس درجا زدند، همانطورهم اسپیریتوالیسم انتزاعی در برابر ما تریالیسم سلطنت در برابر جمهوری، حقوق الهی در برابر قرارداد - های اجتماعی قرار گرفت بهمان ترتیب همان انقلاب اقتصادی فراتر از دشمن خود نرفت. شرایط در همهٔ جا همان شرایط گذشته باقی ماندند، ما تریالیسم تحقیر و تنزل مقام انسان را توسط مسیحیت مورد حملهٔ خود قرار نداد و تنها بجاٰ خدا وندی مسیحیست، طبیعت را بعنوان قدر مطلق در برابر انسان قرار داد. سیاست متوجه نبود که با یستی اوضاع دولت را مورد بررسی قرار دهد، اقتصاد هم میل نداشت که دربارهٔ حق بسودن مالکیت خصوصی تحقیق نماید، بهمین سبب اقتصاد جدید فقط یک نیمچهٔ ترقی بود، و مجبور بود که به اوضاع خود خیانت نماید و آنرا حاشا کند. از سفسطه و جنبی نگری یاری بطلبید تا تضادهای را که به پروپا یش پیچیده‌اند، پنهان نماید، تا به نتایجی دست یا بد که نه بوسیلهٔ شرایط موجودش به آن میرسید بلکه بوسیلهٔ روح انساندوستی قرن کشانیده شده بود. بدین ترتیب اقتصاد خصلت انساندوستانه بخود گرفت و آنها را از تولید - کنندگان به مصرف کنندگان تبدیل کرد، اونوی پرهیزکاری مقدس را علیهٔ خوفهای خون - آکود نظام مرکانتالیسم (سیستم تجاری) به جنبش در می‌آورد و تجارت را بعنوان پسل دوستی و اتحاد بین ملت‌ها و افراد (...) اعلام نمود.

آینده نشان خواهد داد که مدافعین آزادی تجارت انحصارگرها بمراتب بدتری هستندتا خود تا جرهای دوران گذشته، آینده نشان خواهند داد که درین انساندوستی گلایسنر تازه بدوران رسیده، آن وحشیگری نهفته است، که گذشتگان اطلاعی از آن نداشتند اینکه آشتگی مفاهم و عبارات قدیمیها در برابر منطق ریا کارانه دشمنانش ساده و قاطع تر است و اینکه هیچکدام از طرفین نمیتوانستند تهمتی بدیگری بزنندکه برای خودش صادق نباشد. بهمین سبب هم اقتصاد لیبرال جدید نمیتواند تجدید حیات نظام تجاری را توسط لیست دریابد، در صورتیکه مسئله برای ما کاملاً ساده است. عدم قاطعیت و دوچاری اقتصاد لیبرال باید او را جبارا دوباره به تجزیه گشتن به اجزاءش وادرد. مثل الهیات که یا باید بسوی اعتقاد کورکورانه باز گردیدیا بسوی فلسفه آزاد پیش برود. همانطور هم باید آزادی تجارت از جهتی به تجدید حیات انحصارات واژجه‌تی دیگر به نابودی مالکیت خصوصی منجر گردد.

کلیات آثار مارکس و انگلیس. جلد ۱، صفحات ۵۰۲-۵۰۰

مارکس: سرمایه جلد اول

مسیحیت با آئین انسان مجرد خویش و بوبیژه نوع تکامل یافته بورژوا پسند آن یعنی پرستستانیسم و دشیسم و غیره برای جامعه تولیدکنندگان کالا متناسبترین ادیان است. زیرا در چنین جامعه‌ای مناسبات اجتماعی تولید بطور کلی عبارت از این میشود که تولیدکنندگان محصولات خود را بعنوان کالا و بنا برای مانند ارزش‌تلقی میکنند و کارهای انفرادی خویش را در این قالب شیوه بصورت کارمساوی انسان دربرا بربیکدیگر قرار میدهند. در شیوه تولید آسیا کهن و ادوار باستان وغیره تبدیل محصولات به کالا و بالنتیجه زندگی انسان بعنوان تولید کنندگان کالا نقش فرعی بازی میکند. ولی هر قدر جامعه اشتراکی بمرحله زوال خود نزدیک میگردد برا همیت این نقش افزوده میشود.

اقوام تجارت‌پیشه بمعنای ویژه‌ی خود مانند خدایان اپیکور (۵۱) یا یهودیانی که در مقامات اجتماع لهستان زندگی میکنند، فقط در حد فاصلهای دنیا قدیم پیدا میشوند.

این سازمانهای اجتماعی تولید در ازمنه‌ی باستانی بعراحت ساده‌ترو شافتراز سازمان بورژواشی است ولی یا بر عدم رشد فردی انسانهای قرار دارند که هنوز بنند نافشان از وابستگی طبیعی قبیله‌ای با مردم دیگر قطع نگردیده و یا بر اساس مناسبات بلافاصله خواجگی و بندگی استقرار یافته‌اند.

شرايط زندگی این سازمانها مغلول سطح نازل پیشرفت نیروی با رآور کار محدودیت ناشی از آن در مورد مناسبات انسانها در درون جریان تدارک وسائل زندگی و با لنتیجه در مورد روابط بین خود آنها و طبیعت است. این محدودیت واقعی در مذرا - هب طبیعی و قومی قدیم انعکاس می‌یابد. بطورکلی انعکاس مذهبی دنیا واقع تنها هنگام میتواند محو شود که شرایط کار و حیات روزمره‌ی انسان روابط عقلانی افراد را با یکدیگر و با طبیعت بطور روشن و شفاف نمودار سازد.

شكل اجتماعی جریان زندگی یعنی چهره‌ی مادی پرسوه تولید فقط هنگام نقاب عرفانی و مه آلودی که روی اورا درنقاب کشیده است، برمیدارد که خودبیثا به حاصل کار مردمی که آزادانه با یکدیگر تشریک مساعی میکنند و تحت نظرات آگاه و نقشه‌مند آنان درآید. ولی رسیدن به این مرحله مستلزم وجود مبنای مادی معینی در اجتماع و یا فراهم آمدن یک سلسله شرایط مادی در زندگی است که خود نتیجه‌ی یک تکامل تاریخی طولانی و پردرد و رنج است.

سرمایه جلد ایفارسی صفحه ۱۰۹-۱۳۲۳-۹۴

حواله*

* مذهب پروتستانیسم

** دیسم، مذهبی که بخدا وندان مجرد و غیر انسانی معتقد است و برای خدامانند مذهب مسیح شخصیت معینی قائل نیست. این عقیده را برخی از روشنگران قرن هیجدهم بنام مذهب عقلانی و یا با مصطلح زمان انقلاب فرانسه (۱۷۹۸) آشین عقل مجرد نامیده - اند. در مبارزه بر ضد بینش جهانی کلیسای حاکم در فرودالیسم دیسم یکنهضت فکری مترقی بود. دیستهای رضمن تصورات فرون وسطائی مذهبی و افکار خشک و پوسی - دهی کلیساشی و ریزه خواری و زالوصفتی روحانیت را رو میگردند.

نامه انگلیس به کنراد اشمید در برلین، لندن ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰

در ارتباط با آن بخش از قلمرو ایدئولوژی، یعنی مذهب، فلسفه و غیره که حتی امروزه بیشتر در آسمانها بلند پروازی میکند، باید گفت که محتوای ما قبل تاریخی داشته و در روند تاریخ به صورت از قبل ساخته، پیدا و تصرف شده است و امروز با یستی آنها را بی معنی خواند. این مفاهیم اشتباه از طبیعت خود انسان، ارواح قدرتهای جادوئی وغیره پایه‌ی اقتصادیشان غالباً در عوامل منفی اقتصادی نهفت است. عقب افتادگی اقتصادی دوران ما قبل تاریخ از مفاهیم اشتباه در مورد طبیعت شدتیافته، تا اندازه‌ای تاثیر پذیرفته است و حتی ناشی شده. اگرچه (در آن زمان) این اقتصادی عمدتاً ترین نیروی محركه برای ارتقاء آگاهی انسان درباره طبیعت بود، و ازان پس حتی مهمتر هم گردیده است. همین امر باعث آن گردید که انسان بدنبال دلائل اقتصادی باشد. تاریخ علوم، تاریخ زدودن تدریجی این چرندیات و یا لااقل تاریخ تعویض آن باشد. تاریخ تزویج علمی تر است. آنها یکه از این جریان پیروی میکنند، بنوبه‌ی خود به حوزه‌های خاص از تقسیم کار متعلق‌اند. در حالیکه به خیال خود در یکارشته‌ی مستقل بکار اشتغال دارند. تا آنجا شیکه آنها گروه مستقلی را در تقسیم کار اجتماعی تشکیل میدهند محصولات کار آنها منجمله اشتباهاتشان بنوبه‌ی خود به تکامل جامعه و حتی بر توسعه‌ی اقتصادی تاثیر میگذارند. لیکن تمامی آنها به نوبه‌ی خود تحت تاثیر شدید توسعه‌ی اقتصادی میباشد. در فلسفه بعنوان مثال، این امر میتواند بسادگی برای عصر استیلای بورژوازی بشووت برسد. هابز اولین ماتریالیست عصر جدید (بعفهوم قرن هیجدهم آن) بود. ولی چون در زمانی میزیست که استبداد سلطنتی در اروپا در نقطه‌ای خود بود، او نیز بعنوان یک طرفدار سلطنت استبدادی علیه مردم انگلستان مبارزه کرد. لاک در مذه‌ب و سیاست محصول سازش طبقاتی سال ۱۶۸۸ بود.^(۸) دشیستهای انگلیسی^{*} (۵۲) و طرفداران پرپوپا قرص آنها یعنی ماتریالیستهای فرانسوی، فلاسفه واقعی بورژوازی در مورد فرانسویها، حتی انقلاب بورژوازی بودند. در فلسفه‌ی آلمان، از فلسفه‌کانت تا فلسفه هگل آلمانی تنگ‌نظر، گاهی بطریق مثبت و گاهی منفی در نوسان است. ولی پیش شرط فلسفه‌ی هر دوره، بعنوان نقطه‌آغازی بکار برده میشود. و بهمین دلیل است

کشورها شیکه از نظر اقتصادی عقب افتاده اند، میتوانند حتی هنوز در فلسفه اوقات خویش را با مقایسه ابتدائی بیهوده، تلف نمایند. مثلاً در مقایسه با انگلستان، فرانسه‌ی قرن هیجدهم، که فلسفه‌اش را برا ساس فلسفه‌ی انگلیس نیز بنیاد داشت و یا آلمان بعد از آن در مقایسه با آن دو (کشور)، ولی شکوفا شی فلسفه‌وادبیات آن‌زمان در فرانسه و آلمان نتیجه‌ی تجدید حیات اقتصادی بود. برتری توسعه‌ی اقتصادی در این حوزه‌ها نیز در تحلیل نهایی برای من یک واقعیت انکار ناپذیر است، لیکن در آن محدوده‌ای که توسط خود هر حوزه تعیین می‌شود، عمل می‌کند. در فلسفه بعنوان مثال اقتصاد (که بنوبه خود بطرز غالب برآساس ساخت سیاسی و غیره عمل می‌نماید)، بر محتوا فلسفه موجود که از پیشینیان به ارث رسیده است، تاثیر می‌گارد. در اینجا اقتصاد چیز جدیدی را نیا - فریده بلکه تعیین می‌کند که افکار موجود از چه طریقی تغییر کرده و یا توسعه یابد. و این غالباً از طریقی غیر مستقیم انجام می‌پذیرد. چه بیشترین تاثیر مستقیم بر فلسفه، از جانب فعل و انفعالات سیاسی، قانونی و معنوی ناشی می‌شود.

در ارتباط با مذهب من آنچه را که لازم بود در آخرین فصل درباره فویر باخ گفته‌ام.

کلیات آثار - جلد ۳۷ - صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳

حواله‌شی

* در سال ۱۶۸۱ در یک کوتای دولتی، سلسله استوارت سرنگون شد. سلطنت مشروطه بورژواشی سال ۱۶۸۹ بر اساس اتحاد آریستوکراشی زمینداران جدید و بورژوازی مالی بوجود آمد که در راس آن ویلهلم اورانین بعنوان پادشاه قرار داشت.

** Deism یا خدا نشناشی، آموزش فلسفی مذهبی روشنگری. آنها تنها به یک خدا و نه خالق جهان اعتقاد دارند ولی معتقدند که او قادر هر نیروی شیوه تاثیربخشی بر روند تکامل جهان است. در مبارزه علیه بینش جهانی کلیساشی حاکم بر جا معرفه فتوvalی دشیم جرج- یانی مترقب قلمداد می‌گشت. (به توضیح کاپیتال رجوع شود در دو صفحه پیش)

نامه انگلیس به وبورگیوس در پرسلاو، ۲۵ زانویه‌ی ۱۸۹۴

ماشراط اقتصادی را آنچیزی میدانیم که سرانجام تعیین کننده‌ی تکامل تاریخی میباشد. اماناد خودنیزیک عامل اقتصادی است. لیکن در اینجا فقط دو نکته‌نباشیستی نادیده گرفته شود.

الف - تکامل سیاسی، حقوقی، فلسفی، ادبی، هنری، مذهبی وغیره براساس (انکشاپ) اقتصادی قرار دارند. ولی اینها بر روی هم و نیز بر زیربنای اقتصادی تاثیر متقابل‌می‌گذارند. بعضی‌ها ممکن است که شرایط اقتصادی را اعلت، که صرفاً فعال است و هرچیزدیگری را تنها تاثیر منفی قلمداد کنند. بلکه بر عکس تاثیرات متقابل بر اساس احتیاجات اقتصادی - که پیوسته درنها یت تعیین کننده‌اند - انجام می‌پذیرد. بعنوان مثال دولت که بر تعرفه‌های گمرگی حمایت کننده، تجارت آزاد، سیستم مالی بد یا خوب تاثیر می‌گذارد، و حتی پوکی مرگ آور و عقیم بودن تتنگنظر آلمانی که از وضع اقتصادی رقت آور آلمان از ۱۶۴۸ تا ۱۸۳۰ برمی‌خیزد و خود رانخست در پارسائی سپس در احساساتی شدن و خاکساری همراه با تعظیم و تکریم به شاهزادگان و نجباً ظاہر می‌کند، بدون اشر اقتصادی نبوده‌اند. این یکی از بزرگترین موافع اعتلای مجدد بود و تا جنگ‌های انقلابی و ناپلئونی که فلاتکت مزمن را حاد کرد، تکان نخورد. لذا آنطور نیست که مردم اینجا و آنجا می‌کوشند بدون درد سر تصور کننده وضع اقتصادی تاثیرات خود بخودی بیار می‌آورند. نه، انسانها خود تاریخشان را می‌سازند، فقط در یک محیط معین و شرایط مشروط و برپایی مناسبات واقعی موجودی که در میان آنها (مناسبات) اقتصادی هر آندازه هم که از سوی سایر مناسبات سیاسی و ایدئولوژیکی تحت تاثیر واقع گشته باشد، بهره‌حال در نهایت روابط تعیین کننده‌ای می‌باشد که تنها مفتاحی از میان آنها و برای فهم آنها می‌گذرد.

ب - انسانها خود تاریخشان را می‌سازند، ولی نه هنوز بایک اراده‌ی دستگمعی و بنا به یک طرح مشترک و یا حتی در یک جامعه‌ی مشخص، محدود و معین. آزمایشها یشان در تلاقی متقابل قرار دارند و درست بهمین دلیل درکلیه‌ی چنین جوامعی ضرورتی حاکم است که مکمل و شکل تجلی آن تصادف می‌باشد. ضرورتی که در اینجا خود را برخلاف هرگونه

تصادفی متجلی میسا زد، در مرحله‌ی نهایی باز هم ضرورت اقتصادی است که مردان با صلطاح بزرگ برای درمان دردها پیدا می‌شوند. اینکه فلان وبهمن فرد و دقیقاً آن فرد در یک زمان مشخص و در یک کشور مشخص ظهر می‌کند، طبعاً یک تصادف محض است. ولی

اگر او را بردارید، نیاز به جانشینی او دیده می‌شود و این جانشین پیدا می‌شود. Tant hien quemal درست این کورسیکاشی، آن دیکتا تور نظامی بود که با جنگهای خویش جمهوری خسته‌ی فرانسه را از پای در آورد، این یک اتفاق بود، اما اینکه در فقدان ناپلشون کس دیگری جای او را پر نمینمود، می‌شود چنین ثابت کرد که هرگاه لازم می‌آمد، فرد موردنظر پیدا می‌شد: سزار، آگوستوس، کرامول و غیره. هنگامیکه مارکس بدرک ماتریالیستی تاریخ نائل شد، (وجود) Thierry^{*}، Mignet^{**}، Guirot^{***}، گیزو^{****}، کلیه‌ی تاریخ نویسان انگلیسی تا سال ۱۸۵۰^{*****} مینما یند که در این راه‌گامهای برداشته شده بودو کشف همین درک توسط مورگان^{*****} ثابت می‌کند که زمان برای آن آماده بود، سپس باشد حتی کشف می‌شدند.

بدین ترتیب همه تصادفاتی دیگر و تصادفاتی ظاهری تاریخ چنین اند. هرچه حیطه‌ای که مورد بررسی ماست گسترده تراز (حیطه‌ای) اقتصادی دورتر و به (حیطه‌ای) انتزاعی محض ایدئولوژیکی نزدیکتر باشد، بهمین سبب هم ماتکامل آنرا بیشتر نمایانگر تصادفات می‌باشد، و بهمین جهت هم بسیج و خمای بیشتری را طی می‌کند. ولی اگر شما محور متوسط منحنی را ترسیم نمایید، آنرا خواهید بینید، (درخواهید بینید) که هرچه دوره مورد بررسی طولانی تر و هرچه مطلب مورد پژوهش بزرگتر باشد، این محور بیشتر و بیشتر نزدیک به موازات محور تکامل اقتصادی خواهد گشت.

کلیات آثار - جلد ۳۹ - صفحه ۲۰۶ - ۲۰۷

* Thierry

* Mignet

* Guirot

* Morgan

مذهب و کار بیگانه شده

مارکس: دستنویسهاي اقتصادي - فلسفی سال ۱۸۴۴- آوریل تا اوت ۱۸۴۴

با زهم بیشتر توجه کنیم که مفهوم کاربیگانه، آشکار شده در واقعیت چگونه باشد بیان گشته و ترسیم شود. وقتیکه محصول کاربرای من بیگانه است، در برابر من بعنوان قدرتی بیگانه ظاهر میگردد، پس اینچه کسی تعلق دارد؟ وقتیکه کارمن بخود من تعلق نداشتند باشد، کاری بیگانه و تحمیلی است، پس بچه کسی تعلق دارد؟ به موجود دیگری بجز خود من. این موجود کیست؟

خدا یا ن؟ بهر صورت در ایام باستان تولیدا صلی مانند مثلا ساختمان معابد وغیره در مصر، هند، مکزیک هم در خدمتگزاری وهم در تولید به خدا یا ن تعلق داشت. تتها، خدا یا ن به تنها بی هرگزاربا باش کار نبوده اند. از آنهم کمتر طبیعت (هم نبود).

و هرتضادی هم میخواهد در این (نهفته) باشد که هرچه انسان طبیعت را بوسیله‌ی کارش مطیع خویش سازد، هرچه اعجاب خدا یا ن توسط اعجاب صنایع بیشتر در هم شکسته شود، انسان با یستی از تمتع خوشی در تولید ولذت از تولیدات با علاقه به این قدرتها از آنها چشم پوشی نماید.

موجود بیگانه‌ای که کار و تولید کار به اوتعلق میگیرد، که کار و لذت بری از تولید کار در خدمتش قرار دارد، فقط میتواند خود انسان باشد.

وقتیکه تولید کار به کارگر تعلق ندارد، پس قدرت بیگانه‌ای در برابر شدن قرار گرفته است، بدین ترتیب این هم تنها از این طریق میسر است که آن به انسان دیگری بجز خود کارگر تعلق داشته باشد، وقتی که فعالیتش برای او رنج می‌آفریند پس باید برای

دیگری لذت و خوشی زندگانی بیا فریند.

این قدرت بیگانه حاکم بر انسانها فقط میتواند انسان با شدن خدا یا نونه طبیعتا

کلیات آثار-جلد ۱-صفحه ۵۱۹-۵۱۸

نابودی کار بیگانه شده در نابودی بیگانگی مذهبی است

مارکس : (دستنویس های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴) آوریل تا ۱۰ اوت ۱۸۴۴

دین، خانواده، دولت، حقوق، اخلاق، علوم، هنر و غیره، اشکال ویژه‌ی تولید میباشد و تحت سلطه قانون عام آن قرار دارند.

نابودی مشبت مالکیت خصوصی بعنوان تصاحب زندگی انسان بهمین علت نابودی مشبت کلیه‌ی بیگانگی‌ها، یعنی بازگشت انسان از دین، خانواده، دولت و غیره به هستی انسانی یعنی هستی اجتماعی است. بیگانگی مذهبی بمثابه چنین چیزی تنها به حطیه شعور و وجود داخلی انسان راه میباشد. لیکن بیگانگی اقتصادی، بیگانگی زندگی واقعی است - که نابودیش هر دوجهت را در بر میگیرد. قبل فهم است که حرکت در نزد بسیاری خلقها آغاز اولیه‌ای خود را از آنجاشی شروع کرده است که آیا زندگی حقیقی شناخته شده‌ی مردم بیشتر در شعور و یا در دنیا ای خارجی جریان میباشد و بیشتر زندگی

فکری است یا واقعی . کمونیسم فوراً با لامذهبی آغاز میشود (اون)*؛ آما لامذهبی خیلی - مانده است به کمونیسم برسد . بطوریکه آن لامذهبی هم هنوز انتزاعی بیش نیست بهمین سبب انساندوستی لامذهبی ابتدا فقط (بصورت) یک انتزاع فلسفی انساندوستی باقی میماند که (انساندوستی) کمونیستی را بهمان نسبت واقعی و بلاوا سطه تحت تاثیر قرار میدهد . میماند که (انساندوستی) کمونیسم را بهمان نسبت واقعی و بلاوا سطه تحت تاثیر قرار میدهد .

کلیات آثار - جلد ۱ - صفحه ۵۳۷

حوالشی :

* آتهئیسم (Atheism) - لامذهبی (خدانشناسی)، نفی وجود خدا و نظام الهی در روی کره زمین - کفر

** اون (رابرت)، سوسیالیست تخلیلی ، ۱۸۵۸ - ۱۷۷۱

مارکس: (دستنویسهای اقتصادی - فلسفی سال ۱۸۴۴)، آوریل تا ۱ اوت ۱۸۴۶

دوما در این نهفته است که انسان با شعور، بشرطی که جهان روحی - یا هستی عمومی روحی دنیا پیش - را بمثابه بازتاب خویشتن شناخته و برداشت نموده باشد، مجددا همان را بشکل این بازتاب مورد تائید قرار داده و بعنوان هستی حقیقی بیان میکند، آنرا مجددا میسازدو (در) هستی بعدی (خود) بمثابه شیشه در نفس خود بروز میدهد، بطور نمونه پس از بین رفتن مثلا دین، که پس از شناخته شدن دین بمثابه محصولی از خود بازتابی که در دین خود را بعنوان دین مورد تائید قرار میدهد. ریشه پوزیتیویسم غلط هگل یا انتقادگرایی صرفا صوری امر در این نهفته است. لیکن آنچه را که فویرباخ بـه عنوان قرار دادن، نفی نمودن و بازسازی دین بالهیات درنظر میگیرد، با بیستی عام تر درک گردد. بدین ترتیب عقل درنفس خود در بـی عقلی بعنوان بـی عقلی مستتر است.

انسانی که در حقوق، سیاست وغیره، یک زندگی عینی را شناخته است، در این زندگی عینی، زندگی حقیقی انسانی خود را سپری مینماید.

خودستائی و خودتائیدی در تضاد با شخص خود، (در تضاد) هم با علم و هم با مضمون موضوع، در واقع همان آگاهی و زندگی حقیقی است.

بدین ترتیب از یک نوع انطباق هگلی بر ضد دین، دولت وغیره دیگر نمیتواند سخنی در میان باشد، زیرا این دروغ، دروغ اصول است.

هرگاه من دین را بعنوان شعور عینی انسانی قلمداد کنم، در اینصورت من شعور خود را در آن بعنوان مذهب نمیباشم، بلکه شعور عینی خویش را در آن تائید شده میباشم. پس من از خود خوب من، شعور متعلق به مضمون آن در مذهب چیزی نمیدانم، بلکه (آنها) بیشتر در دین نابود شده و از بین رفته‌اند و این تایید میگردد. (...)

در هر صورت اینها نکات مثبت درک دیالکتیک هگل - در چارچوب تعیین بیگانگی - میباشد:

الف - از بین رفتن، بمثابه موضوعی که بعنوان حرکت، بازتاب را در نفس خویش می - پروراند. این چیزی که در چارچوب نظریه‌ی ابراز شده بیگانگی از تملک مضمون مادی، بوسیله از بین بردن بیگانگی اش، نظریه‌ی بیگانه گشته در ما دیت بخشیدن واقعی انسان، در تملک واقعی ذات ما دیش بوسیله تعیین بیگانه شده‌ی جهان مادی، بوسیله از بین رفتش در هستی بیگانه‌اش، همانند لامذهبی بمثابه زوال خدا، پیدا یش هومانیسم* تشوریک، کمونیسم بمثابه زوال مالکیت خصوصی، که ادعای زندگی واقعی انسان بعنوان حق مالکیتش برآن است، بوجود آمدن هومانیسم عملی است، یا لامذهبی هومانیسمی است که بوسیله‌ی از بین بردن دین و کمونیسم که بوسیله‌ی از بین بردن مالکیت خصوصی همان هومانیسم را اراشه میدهد. ابتدا بوسیله‌ی از بین بردن این واسطگی - که اما شرطی ضروری آن میباشد - به هومانیسم مفیدی که بطور خودجوش آغاز شده تبدیل میگردد.

لیکن آتهایسم و کمونیسم لعن ونفرین، انتزاع، گم شدن دنیا ای مادی آفریده شده

* هومانیسم: انساندوستی

توسط انسان و نیروهای ذاتی بصورت مادی زائیده شده نیست، فقر رجعت کننده به ساده نگری غیر طبیعی و رشدنیا فتگی نیست، بلکه اینها قبل از هرچیزی درابتدا، شدن واقعی، تحقق یافتن واقعی ذاتی آن و ذات آن بمتابه جوهر واقعی برای انسانها میباشد.

کلیات آثار-جلد ۱-صفحه ۵۸۳-۵۸۱

برهم خوردن تخیلات مذهبی توسط بورژوازی انقلابی

مارکس-انگلش: مانیفست حزب کمونیست، دسامبر ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۸

بورژوازی در تاریخ نقش فوق العاده انقلابی ایفا نموده است.

بورژوازی هرجا که بقدرت رسید، کلیه‌ی مناسبات فئودالی پدرشاھی و احساساتی را بر هم زد. پیوندھای رنگارنگ فئودالی را که انسان را به "خدمومین طبیعی" خویش وابسته میساخت، بیرحمانه از هم گستاخ و بین آدمیان پیونددیگری، جز پیوند نفع صرف و "نقدینه" ای بی‌عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جذبه‌ی مذهبی و جوش و خروش شوالیه‌مابانه و شیوه‌ی احساساتی تنگ نظرانه را در آبهای یخ زده‌ی حسابگریها خود پرستانه خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخص انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و بجا ای آزادیها بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق بکف آمده، تنها آزادی عاری از وجود تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجا ای استثماری که در پرده پندره‌های مذهبی و سیاسی، پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگلانه‌ای را رایج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیتهاش را که تا این هنگام حرمتی داشتندو بدانها با خوفی زا هدنه می‌نگریستند، از هاله‌ی مقدس خویش محروم کرد. پزشک و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار مبدل ساخت.

بورژوازی پوشش عاطفه‌آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آنرا به

مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن آسائی، مکمل برازنده‌ی قدرت‌نماییهای خشونت‌آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت‌نمایی که مرتعین تا بدین حد ستاینده‌اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چیزهاست و عجایبی از هنر پدید آورد که بکلی غیر از اهرام مصر و لوله‌های آب روم و کاتدرالهای الهی است، لشکرکشیهای انجام داد که بالمره از مهاجرتهای اقوام و قبایل و محاربات صلیبی متمايز است.

کلیات آثار - جلد ۴ - صفحه ۴۶۵ - ۴۶۴

* کاتدرال : کلیسا‌های پر عظمت

مناسبات بین فلسفه و مذهب

مارکس: تفاوت بین فلسفه‌ی طبیعت اپیکور و دمکریت. پیشگفتار مارس ۱۸۴۱

هرگاه این شیوه‌ی بررسی تابع خصوصیات نا قابل یک تز دکترا نمی‌گشت، منی - توانست از سوئی کاملاً علمی باشدو از سوی دیگر در برخی از مباحث هم تقریباً میشد مو را از ماست بیرون کشید. لیکن من تنها تحت فشار شرایط خارجی آنرا جهت نشر و چاپ میدهم. (۳۹) بجز این نکته تصور می‌کنم بدین طریق به یکی از سائل تاکنون حل نشده در تاریخ فلسفه‌ی یونان پا سخ داده باشم.

متخصصین امر خود واقعندکه برای بررسی این موضوع هیچگونه پژوهشناهای بدرد بخوری موجود نمی‌باشد. هر آنچه را که میسر و پلوتارک تا به امروز سعیل قرار داده‌اند دیگران هم تابه این ساعت در پی اش روان گشته‌اند. گازنده‌ی که اپیکور را از محضورات مذهبیش، معلو در ترسیمات (۴۰) خویش ارائه میدهد. او میکوشد وجدان کاتولیکی خود را با معلومات بیکران خویشن و اپیکور را با کلیسا در انتطاق آورد، رنجی که مسلماً بیهوده بود. اینجا چنان بنظر میرسد که بخواهند ردای راهبه‌های مسیحی را تسن - پوش لائیس^{*} نمایند. گازنده‌ی خود از فلسفه اپیکور بیشتر می‌آموزد تا اینکه قادر باشد به مراجع به فلسفه اپیکور چیزی ارائه داده باشد.

* لائیس کورنیتی زیباترین زنی بود که تا آن زمان بشر دیده بود. او خود را ارزان به دیوژن عرضه می‌نمود.

** Spekulation - شکا کیو ن

این بررسی فقط بعثت به مقدمه‌ی نوشته‌ی عظمیتری ارائه می‌گردد که من در آن سیر دورانی فلسفه اپیکور، رواقیان و شکاکین را در پیوندشان با مجموعه‌ی اسپکولاسیون** یونانی ترسیم خواه نمود. (۴۱) کمبودها‌ی این پژوهش در شکل و غیره همانجا مرتفع خواهند گشت.

معهذا هگل مضمون عام سیستم‌های نامبرده در کل خود را بنحو صحیحی معین کرد، فقط نقشه‌ی مدبرانه و ستایش مند بزرگ تاریخ فلسفه‌ی اوراکه کلا تاریخ فلسفه‌تازه‌از آن پس ارزش مثبت می‌یابد میتوان نام برده بدون آن پرداختن به اجزاء تاحدودی نا- ممکن مینمود و تاحدودی هم جلواندیشمند بزرگ را در بیان نظریاتش که او آنها را ترجیحا اسپکولاسیو می‌نماید، میگرفت، در این سیستمها اهمیت فراوانی که اینها برای تاریخ فلسفه‌ی یونانی اند. راجع به مناسبات آنها بازندگی یونانی اشارات عمیق تری در نو- شته‌ی دوست من کوپن "فریدریک کبیرو معارضینش" (۴۲) یافت میشود.

اگر انتقادی از مناظره‌ی پلوتارک علیه‌الهیات اپیکور بعنوان ضمیمه افزوده شده است، بدین دلیل است که این مناظره ناچیز جدا گانه نیست بلکه نشانگریک نوع و منشی (espéce) که در آن نسبت شعور ملوث به مذهب نسبت به فلسفه بسیاری انسجام خویشتن را یافته است.

علاوه بر این کلا چگونگی موضع اشتباه پلوتارک وقتی که او فلسفه را در برابر بربیانیه‌ی دین قرار میدهد، استکه در پس تنقید دست نخورده‌ای باقی می‌ماند. در این مورد کافی است که بجای کلیه‌ی قضاوتها مبنظری نکته‌ای از دیوید هیوم را نقل نمایم:

"مطمئنا وقتی بعض آنکه تمامیت حیثیت فلسفه برسمیت شناخته شود، آنرا وادر نمایند در هر فرستی بخارط دستا ورد هایش بمداقعه ای خویشتن بپردازدو در هر هنر و علمی که به آغاز او و پناهندۀ میگردد، با یستی به توجیه خویشتن بپردازد، نوعی توهیس به فلسفه روا میشود. در چنین مواردی این چنین بنظر میرسد که پادشاهی را به نام خیانت کبیره به شهروندانش گناهکار بنامند." (۴۳)

تا آن زمان که قطره‌ای خون در قلب مطلقاً آزاد و مقهور کننده‌ی دنیا فلسفه در جریان است بهمراه اپیکور به دشمنانش اعلام می‌نماید که:

'Ασεβής δὲ, οὐχ ὁ τοὺς τῶν πολλῶν θεοὺς ἀναιρῶν, ἀλλ' ὁ τὰς τῶν πολλῶν δόξας θεοῖς προσάπτων.

" آنکس بی خدا نیست که بوسیله‌ی خدا یا نتوده هارابه پیرا مون خویشن جمع میکند ، بلکه بی خدا آنکس است که تصورات توده هارابه خدا یا نمیسراید " (۴۴)

و فلسفه این نکته را کتمان نمی دارد . اعتقاد پرورمنه مبنی بر : (۴۵)

ἀπλῆ λόγῳ, τοὺς πάντας ἔχθαιρω θεοὺς

" به یک سخن ، من از همه خدا یا ن و هر خدا یی با تعاام وجود متفرقم . " معتقدات خود او می باشد ، تکیه کلام خود اوست علیه همه‌ی خدا یا ن آسمانی و زمینی که معرفت انسانی را بعنوان خدای خداوندان برسمیت نمی شنا سند .

لیکن آن برده‌های بینوا که درباره‌ی موضع درهم و آشفته شده‌ی بورژواشی فلسفه قهقهه سر میدهند ، با آنچه که پرورمنه به خدمه‌ی خدا یا ن هر کس پاسخ داد روبرو میشوند :

τῆς σῆς λατρείας τὴν ἐμήν δυσπραξίαν,
σαφώς ἐπίστασ', οὐκ δι' ἀλλάξαιμ' ἔγω.
κρεῖσσον γὰρ οἷμα τῇδε λατρεύειν πέτρᾳ
ἢ πατρὶ φῦναι Ζηνὶ πιστὸν διγγελον.

" این آرامش راهگز نمی خواهم با بیگاری معاوضه نمایم ، (۴۶)
دقیقاً بشنو ، هرگز نه !

واقعاً بهتر آنست که به بیگاری و سختی ها تن در دهم ،
به خدمتگزاری پدر زنوس پرداختن ، به از
وفاداری به یک پیامبر"
پرورمنه اصلی ترین قدیس و شهید در تقویم تاریخ می باشد .
کلیات آثار - جلد ۱ صفحات ۲۶۳ - ۲۶۱

انگلیس : انقلاب آقای اوژن دورینگ در علم ("آنتی دورینگ" سپتامبر ۱۸۷۶ - آنژوشن ۱۸۷۸)

فلسفه عهد عتیق ماتریالیستی ، ابتدائی تر و طبیعتی تر بود . در چنین حالتی او قادر نبود بیش از آن به رابطه‌ی تفکر و ماده بپردازد . لیکن ضرورت روشن شدن در این باره‌اموزش روحی جدا از جسم و دست آخر به تک خدائی ختم گردید . بدین ترتیب

ما تریالیسم عهد کهن بوسیله ایدآلیسم نفی گردید. اما ایدآلیسم هم در تکامل آتی خود متزلزلتر گشت و بوسیله‌ی ما تریالیسم نوین مورد نفی قرار گرفت. این، نفی در نفی جانشینی دوباره و ساده‌ی کهن نیست، بلکه مجموعه‌ی محتوای فکری یک تکامل فلسفی دوهزار ساله و علوم طبیعی و همینطور خود این تاریخ دوهزار ساله را برهمان بنیان سبق می‌افزاید.

این بطور کلی دیگر تنها یک فلسفه نبود، بلکه یک جهانبینی ساده‌ای است، که به علم العلوم جدا بافت‌ای تخصیص نیافت، بلکه برعلم واقعی استوار گشته و عمل نموده است. بنا براین در اینجا فلسفه "ملغی گشته"، یعنی "هم مرتفع شده و هم حفظ گردیده است"، یعنی در شکلش مرتفع شده، در محتوای واقعیش حفظ شده.

کلیات آثار جلد ۲۰ - صفحه‌ی ۱۲۹

انگلیس: پیشرفت اصلاحات اجتماعی در قاره بخش دوم - آلمان و سوئیس (پایان اکتبر تا اوائل نوامبر ۱۸۴۳)

انقلاب سیاسی فرانسه با یک انقلاب فلسفی در آلمان همراهی شد. کانت آنرا بر سرنگونی سیستم کهن متافیزیک لایپنیتس آغاز نمود، که در پایان سده‌ی گذشته در کلیه دانشگاه‌های قاره تدریس می‌شد. فیخته و شلینگ به ساختمان نوین آن پرداختند، و هگل سیستم نوین را به کمال رسانید. از آن‌زمانی که بشر قادر به تفکر گردیده است، هرگز یک چنین سیستم فلسفی کاملی چون سیستم هگل مشاهده نشده است. منطق، متافیزیک، فلسفه‌ی طبیعت، فلسفه‌ی تفکر، فلسفه‌های حقوق، دین و تاریخ مجموعاً در یک سیستم جمع شده و برینیان واحدی قرار داده شده است. چنین بنظر می‌آمد که این سیستم از خارج آسیب ناپذیر باشد و چنین نیز بود. و تنها از درون واژگون شد، توسط آن کسانی که خود طرفداران هگل بودند. در این لحظه من طبیعت‌نمی‌توانم تکامل کامل سیستم یا تاریخ آنرا بازگو نمایم و بهمین جهت باید تنها به توضیحات زیر اکتفا نمایم. پیشرفت فلسفه‌ی آلمانی از کانت تا هگل آنچنان قاطعانه و آنچنان منطقی بود، که اگر بخود این اجزاء را بدhem می‌گوییم در جوار این سیستم‌های برشمرده شده از سوی من نمی‌توانسته هیچ سیستم دیگر وجود داشته باشد. البته دویا سه تائی

وجود دارند، ولی هیچکدام مورد توجه قرار نگرفتند، آنها چنان بسی اهمیت قلمداد
گشتنده کسی افتخار واژگونی آنها را بخود تخصیص نداد.

هگل علیرغم استادی ببیکران و عمق افکارش آنچنان به مسائل انتزاعی مشغول بود،
که فرصت رهانیدن خویشن را از پیشداوریهای عصر خویش - عصر تجدیدحیات سیستم
های دولتی و مذهبی کهن - را از دست داد. اما شاگردانش نظراتی کاملاً متفاوتی
نسبت به این مسائل داشتند. هگل در ۱۸۳۱ فوت نمود، و تازه در ۱۸۳۵ "زندگانی
مسیح" اثر اشتراوس انتشار یافت. اولین اثری که گامی فراتر از مرزهای هگلیانیسم
ارتکس نهاد. در پی آن دیگران آمدند، و در ۱۸۳۷ مسیحیها علیه به اصطلاح هگلیهای
جوان قیام کردند، آنها را کینه تو زانه خدا نشنا س خطاب نمودند و خواستار دخالت دولت
گشتد. معهذا دولت دخالتی ننمود و منازعه دوام یافت. در این مقطع زمانی هگلی -
های جوان و هگلیهای نو از آنچنان قاطعیت ضعیف گذارهای فکری خویشن برخور-
دار بودند که همه آنها اتهام لامذهبی را حاشا نمودند و خود را مسیحی و پروتستان
نمی‌پنداشتند، با وجودیکه آنها وجود خدای را که بشر نبود، انکار مینمودند و تاریخ انجیل‌ها
را می‌تولوزی (اسطوره بافی) صرف اعلام می‌کردند. تازه سال گذشته با اعلامیه‌ای که بوسیله
مولف همین سطور انتشار یافت، اتهام لامذهبی مورد تائید قرار گرفت. (۴۷). ولی
تکامل ادامه یافت - هگلیهای جوان سال ۱۸۴۲ لامذهب‌های معتقد و جمهوریخواه
بودند، نشریه‌ی حزب آنان، "ساننامه‌های آلمانی"، افرادی تروع‌لنی تراز اسبق بود (...).

کلیات آثار - جلد اول - صفحات ۴۹۳ - ۴۹۲

مارکس: (دستنویس‌های اقتصادی - فلسفی سال ۱۸۴۴) - آوریل تا ۱۰ آوت ۱۸۴۴

فویرباخ تنها کسی است که دارای یک رابطه‌ی جدی و انتقادی با دیالکتیک هگل
می‌باشد و اکتشافات حقیقی در مورد این موضوع انجام داده است، اصلانافی حقیقی
فلسفه‌ی کهن می‌باشد. عظمت کوششها و سادگی بی سروصدایی که فویرباخ آنرا به جهان
ارائه میدهد، در تضادی اعجاب آور بامناسبات معکوسش قرار دارد.

کارهای عظیم فویر باخ عبارتند از:

۱- استدلال، اینکه فلسفه چیزی دیگری نیست بجز دینی که به افکار رسوخ نمود، و متفکر -

- انه اجراء میگردد، شکل دیگر نوع دیگری از هستی بیگانه شده‌ی موجود بشری، بنابراین با یستی محکوم گردد،
- ۲- بنیان ماتریالیسم واقعی و علم واقعی، که فویرباخ بدانوسیله مناسبات اجتماعی "انسانها با انسانها" را نیز بهمان نحو بعثابه اصل بنیادی تئوریک تبدیل می‌نماید،
- ۳- اینکه او نفی در نفی که او آنرا بعنوان مثبت مطلق به ثبوت میرساند، که در تقابل با مثبت متکی به خویشتن و مثبت برخویشتن بنیانگذارده شده قرار میدهد.

کلیات اثار - جلد اول، صفحات ۵۷۰ - ۵۶۹

اثبات فلسفی وجود خدا

مارکس : تفاوت فلسفه‌ی طبیعت دموکریت واپیکور ضمیمه (۱۸۴۰ تا مارس ۱۸۴۱)

برای آنکه در این فرصت به موضوعی تقریباً رسواشده، یعنی اثبات موجودیت خداوند، با زگردیم، هگل بدین ترتیب همه‌ی این استدلالات الهیاتی را وارانه جلوه داده است، یعنی برای حق جلوه دادن آن آنرا به انحطاط کشانیده است. اینها چگونه ولایت هستند که نمی‌توانند برای مولکلین خویش چیز دیگر بجز محکومیت قائل شوند، مگر نه اینکه او خودخویشن را به هلاکت میرساند؟ هگل مثلاً پایان دنیا را در خداوند چنین تفسیر می‌نماید: "از آنجاکه هر آنچه اتفاقی است، هیچ است، خداوند یا ناتمطلق است" (۴۸) تنها استدلال الهیاتی بر عکس چنین است: "از آنجاکه هر آنچه اتفاقی است هستی حقیقی دارد، پس خدا است". خدا ضمیمنی است برای دنیای اتفاقی. از آن نیز چنین مستفاد می‌گردد که عکس آن نیز بیان شده است.

استدلالات وجود خداوندیا پر حرفی‌های تو خالی اند. مانند استدلالات هنجارانتزا-
عی وجود که چیزی دیگری نیست بجز: "هرچه که من واقعاً (در حقیقت) تصور می‌نمایم، یک تصور واقعی برای منست"؛ این برمن تاثیری بخشدو بهمین معنی همه‌ی خدایان، چه (خدا) چند خداشی‌ها و چه (خدا) مسیحیی‌ها از یک موجودیت واقعی برخوردارند. آیا مولوخ^۱ پیر حکمرانی نکرده است؟ آیا آپولوی^۲ دلفی یک قدرت واقعی در حیات یونانیان نبود؟ در اینجا انتقاد کانت نیز فاقد معنی است. (۴۹) وقتیکه شخصی خیال می‌کند که صاحب صد تالر^۳ می‌باشد، اگر این تصور یک چیز دلخواه و ذهنی نباشد، وقتیکه به آن اعتقاد پیدا می‌کند، بنا بر آن صد تالر متصور، همان ارزشی را خواهد داشت صد تالر واقعی دارند. در مثال او با تصور اتش قروضی بالا خواهد آورد، این صورت

اشر خواهد بخشید که همه بشریت درباره خدا یا نشان قروضی بالا آورده‌اند. بر عکس مثال کاست (۵۰) می‌توانست استدلال هنگار انتزاعی وجود (او نتولوژیکی) را مورد تاکید قرار دهد. تالرها واقعی دارای همان موجودیتی است که خدا یا نموهوم (دارا هستند) آیا یکتا لروا قعی در جای دیگری دارای موجودیت است بجز در تصور، در تصور عام یا همگانی انسانها باشد؟! گراین پول کاغذی به کشوری برده شود که مردم آن استفاده از این کاغذ را نمی‌شناسند، همه تصور ذهنی تو را به مسخره خواهند گرفت. با خدا یا نخودت بسرزمینی قدم بنمکه خدا یا دیگری اعتبار دارند، آنگاه بتوضیح خواهد شد که تو از تصورات و انتزاعات خویشتن رنج می‌بری حق آنکس که خدا و ندها از برای یونانیان باستان به ارمغان آورد، شاید دلیلی بر عدم وجود این خدا یافته بود. چون او برای یونانیان وجود نداشت. هر آنچه که در یک سر زمین معین با خدا یا نمعینی در بینانگی است بطور کلی این سرزمین منطق برای خدا است، اقلیمی است که موجودیت خدا و ند در آنجا پایان می‌یابد.

یا استدلالات موجودیت خدا و ند چیز دیگری نیستند بجز استدلالاتی برای اثبات موجودیت معرفت بنیانی و توضیح منطقی خود همان بطور مثال استدلال هنگار انتزاعی وجود. کدامیں هستی در حال اندیشیدنش بلا واسطه است؟ معرفت کلیه استدلالات وجود خدا و ند بدین مفهوم استدلالاتی برای عدم وجود او و مرد و دشمندن کلیه تصورات در پیرامون یک خدا است. استدلالات واقعی باشد بر عکس ارائه شوند: "چون طبیعت بطور نا هنگاری برپاشده است، پس خدا است." "چون مسائل دنیوی غیر منطقی است، پس خدا است." "چون تفکر چیزی نیست، خدا است." اما اینها بیان ندازند چه چیزی هستند؟ وقتیکه دنیا برای کسی که خود قادر منطقی است، غیر منطقی است، خدا است؟ یا اینکه بسی منطقی هستی ذات خدا و نداست.

کلیات آثار جلد ۱، صفحات ۳۷۲-۳۷۱

- ۱- مولوخ : خدای یهودیان که در پای او انسان قربانی مینمودند.
- ۲- آپولوی دلفی : خدای حکمت و هنر شعر یونان عهد عتیق
- ۳- واحد پول آلمان سلطنتی وقت
- ۴- خدا و ند اسلامی ساکن آلمان وسطا و شرق و نواحی کوههای آلپ

فلسفه و عمل آفرینش

مارکس: (دستنویسهای اقتصادی - فلسفی در سال ۱۸۴۴) - آوریل تا ۱ اوت ۱۸۴۴

یک موجود تنها وقتی مستقل قلمداد میشود که بر روی پاهای خویش استوار گردد و وقتی بر روی پاهای خویشتن قرار میگیرد که هستی اش را از خویشتن داشته باشد. انسانی که از بخشش و استرحم ادیگری زندگی میکند، استنباطش از خویشتن موجود وابسته است. وقتیکه من نه فقط گذران زندگی ام رامدیون دیگری هستم، بلکه وقتیکه علاوه بر آن احیات مرا آفریده است، وقتیکه او سرچشممی هستی منست، وزندگی من اجبارا بنیانی بجز خودمن دارد، وقتیکه مoid این آفرینش خود من تیستم، پس کاملا از خیر سر دیگری زندگی میکنم. بهمین سبب آفرینش تصویری است که بسختی قابل زداییش از شعور توده هاست.

خوببودگی طبیعت و انسان برای خویشتن غیرقابل درک است، زیرا این امر با کلیهی تسهیلات زندگی عملی تباين میباشد.

اکنون توسط علم زمین شناسی ضربهی هولناکی برآفرینش زمین واردآمده استه یعنی بتوسط علمی که پیدایش و هستی زمین را به مثابه روندی، بعنوان خودآفرینی ترسیم نموده است. Generatio aefuivoca (آفرینش زمین بدون دخالت خدا) تنهانی عملی تئوری آفرینش است.

معهذا اکنون گفتن آنچه که ارسطو به یک فرد بیان میدارد ساده است. تو زاده‌ی پدر و مادرت هستی، بنا براین لجاج دو انسان یعنی یک عمل تزویج انسانها، انسان را تولید

میکند. بنا براین تومشا هده میکنی که انسان ازلحاظ جسمی نیز وجود خود را مدیون انسان میباشد. پس تونبا یستی تنها آن یک جهت ترقی و تعالی بی پایانی را که تودرپی آن هستی در نظر آری: چه کسی پدر مرا وچه کسی جدا او و غیره را آفریده است؟ پس توبا یید آن دورگردانی را که ترقی در آن قابل لمس میباشد، که بدانو سیله انسان در تولید خویش به تکرار خویشن می پردازد، دریابی بی، بنا براین انسان پیوسته بصورت فاعل پا بر جاست. تو تنها پاسخ خواهی داد: من این حرکت دوار تو را می پذیرم، توهمن آن ترقی و تعالی را که همیشه مرا به پیش میراند ازمن بپذیر تا آنکه من سوال نمایم پس چه کسی اولین انسان را آفرید و کلا طبیعت را پدیدآورد؟ من تنها میتوانم به تو پاسخ دهم: پرسش تو خود حاصل انتزاع است. از خود سوال نمایه چگونه به این سوال که من قادر به پاسخگویی آن باشم درست یافته ای، زیرا این یک سوال سروته شده است؟ از خود سوال نمایه آیا یک چنین ترقی حاصل انتزاع است. از خود سوال نمایه آیا یک چنین ترقی و تعالی برای یک تفکر منطقی وجود دارد؟ اگر تودرپی آفرینش طبیعت و انسان هستی، پس تو به انتزاع انسان و طبیعت می پردازی، تو آنها را در قالب عدم وجودشان قرار میدهی و علیرغم آن از من می طلبی آنها را بعنوان موجود برای تواشبات نمایم. پس حالا من به تومیگوییم: اگر از انتزاع خود دست برداری، از پرسش ات نیز دست خواهی شست، یا آنکه میخواهی به انتزاع خود پای بندباشی، پس قاطع باش و وقتیکه توان انسان و طبیعت را بعنوان فاقد وجود واندیشه تلقی می نمایی، پس درباره خویشن نیز، خویشتنی که خود انسان و طبیعت میباشد بعثاً به فاقد موجودیت بیندیش. نیندیش و ازمن سوال ننماین زمانیکه که تومیندیشی و می پرسی، انتزاع تو از هستی طبیعت و انسان مفهومی ندارد. یا اینکه آنچنان خود خواه میباشی که همه چیز را بعثاً به هیچ استنباط می نمایی و خودت هستی می طلبی؟ تو میتوانی برای من تکرار کنی امن نمیخواهم طبیعت وغیره را بهیچ بدانم، من از تو پیرامون عمل آفرینش جویا میگرم، هم چنانکه از یک استاد تشريح راجع به اسکلت بنده جویا می شوم وغیره.

لیکن درحالیکه کل با صطلاح تاریخ جهان برای یک انسان سوسيالیست چیز دیگری نیست، بجز تولید انسان توسط فعالیت انسان و بعثاً به شدن طبیعت برای انسانها، بدین ترتیب او ازابتدا اثبات عینی وغیرقابل انکار تولدش را طریق خویشتن، درروند خلقتش میگردد. درحالیکه موجودیت انسان وطبیعت برای انسان بعنوان هستی طبیعت و طبیعت برای انسان بعثاً هستی انسان علا قابل فهم، قابل رویت گشته است، پر-ش پیرامون موجودی بیگانه، پیرامون موجودی ما ورای طبیعت و انسان - پرسشی که حافظه را تهی از وجود طبیعت و انسان می نماید - علا پرسشی ناممکن گشته است. لامذهبی، بعثاً به انکار این فقدان وجود، دیگر مفهومی ندارد، زیرا الامذهبی نفی خدا بود، و بوسیله‌ی این نفی انسان را هستی می بخشد، اما سوسيالیسم بعنوان سوسيالیسم دیگر نیازی به یک چنین واسطه‌گری ندارد، و با شعورحسی عملی و تثوریک انسان و طبیعت بعنوان موجود آغاز میکند. این امر چیز مشتبی است که دیگرنها از طریق ازبین رفتن دین کسب شده، همانند زندگی واقعی یک چیز مشبت، که دیگرنها از طریق ازبین بردن مالکیت خصوصی بوسیله‌ی کلونیسم، کسب شده است. کمونیسم موضع نفی در نفی می باشد، بهمین جهت یک امر واقعی برای تکامل تاریخی آتی لحظه‌ی ضروری آزادی انسان و بازیابی اش میباشد. کمونیسم شکل ضروری واصل نیرومند آتیه‌ی نزدیک است، لیکن کمونیسم بعثاً به کمونیسم هدف تکامل و تطور انسانی نمی باشد، (بلکه) اشکلی از جامعه‌ی انسانی است.

فلسفه طبیعت و مذهب در یونان باستان

مارکس: تفاوت فلسفه‌ی طبیعت دموکریت واپیکور - ۱۸۴۰ آنا مارس ۱۸۴۱

شاید نظریات اخترشناسی دموکریت برای موضع عصر خویش بسیار دقیق باشد. از آنها نمیتواند دیدگاهی فلسفی مستفاد گردد. آنها نه از دایره‌ی بازتابهای تجربی قدسی فراتر می‌نهند، نه رابطه‌ی درونی معین‌تری با آموزش درباره‌ی اتم می‌یابند. از برخلاف آن تئوری اپیکور پیرامون اجرام سماوی و روندهای هم‌پیوند با آنان یا پیرامون شهاب سنگها (که او در یک جمله آنرا جمع‌بندی می‌نماید) نه تنها درجهت عکس نظریه دموکریت قرار دارد، بلکه در تضاد با عقیده‌ی فلسفه‌ی یونان قرار می‌گیرد. پسر - ستش اجرام سماوی فرهنگی است که کلیه‌ی فلسفه‌ی یونانی به آن ارج می‌نهاشد. سیستم اجام آسمانی اولین موجودیت سخیف و مبتنی بر طبیعت منطق واقعی می‌باشد. همان مقام را معرفت یونانی در عرصه‌ی تفکر کسب کرده است. آن نیز منظومه‌ی شمسی تفکر است. بهمین علت نیز علافسه‌ی یونانی با عبادت به درگاه اجرام سماوی روح خوبیشن را می‌پرستیدند.

خود آنگاساگور که ابتدا آسمان فیزیکی را تفسیر نمود و آنرا به مفهوم دیگری بجز مفهوم سقراط بزمین کشانید، هنگامیکه از اوسوال شد که برای چه زاده شده است، پاسخ داد: (بنگرید به خورشید، ماه و آسمان)* اولی گزنفون نگاهی به آسمان انداخت و گفت: آن یک تنها خداست.* آننظریات فیثاغورث و ارسسطو و مناسبات دینی‌شان در مورد اجرام سماوی روشن است.

بلی اپیکور در جهت مخالف بینش همه‌ی مردم یونان قرار میگیرد.

ارسطو میگوید اثبات مفاهیم ببجا ای پدیده‌ها و پدیده‌های بجا ای مفاهیم چندیسیں جانبی بنظر میرسند. بدین نحو کلیه‌ی انسانها تصوری از خدا یا ن دارند و بالاترین مقام را به خدا یا ن تفویض می‌نمایند چه برابرها و چه هلنی‌ها، بطور کلی همه و همه‌ی آن افرادی که به وجود خدا یا ن معتقد می‌باشند، ظاهرا جا و دان را با فنا پذیر پیوند میدهند، زیرا کار دیگری برایشان میسر نیست. بنا برآن اگر خدائی وجود دارد آنگونه که باید واقعاً باشد: پس استدلال ما پیرامون محتوا ای اجرام سماوی صحیح است. بنا برآین سخن را ندن از اعتقاد بشری با آن مدرکات حسی در تطابق قرار میگیرد. زیرا بنظر میرسد که از کلیه‌ی ازمنه‌ی گذشته تا حال ما بر اساس خاطرات بجا مانده‌ی گوناگون چیزی تغییر نیافتد باشد، نه در سرتاسر آسمان و نه در یکی از اجزاء آن. همچنین بنظر میرسد اسامی باقی مانده از عهد باستان تا عصر حاضر همان اسامی نامیده شوند که آنها نیز متصرف بودند. برای آنکه نه یکبار، نه دوبار، بلکه بی‌نهایت بار همان نظریات به دست مارسیده‌اند. بلحاظ آنکه مثلاً نخستین جسم چیز دیگریست تا زمین، آتش، هوا و آب: آنها آنرا بالاترین مکان "اتر" از منشاء (حرکت‌جا و دان)^{*} گویندند، که تا سال‌یان سال این لقب را یید که خود میکشید.^{**} اما گذشته‌گان آسمان و مکان والاتر را به خدا یا ن اختصاص دادند، زیرا این اوست که جا و دان می‌باشد، ولی فعلی معتقد است که اوفنا ناپذیر نیا فریدنی و تقسیم-ناپذیر است و بقیه سرنوشتی فنا پذیر دارند. بدین ترتیب مدرکات مادر مورد حقیقت - گویی پیرامون خدا هم‌زمان با هم انطباق می‌یابند.^{***} ولی اینکه آسمانی وجود دارد طبیعی است، اجاده ما و قدیمیها وجود خدا یا ن در قالب اجرام سماوی و اینکه آنچه الهی است سراسر طبیعت را در بر میگیرد بصورت افسانه‌پردازی‌های آیندگان خویش به ارث گذاشته‌اند. مطالب دیگر بطور افسانه‌پردازی به دیگر اعتقادات به مثاله‌ی امری مفید برای قوانین وزندگی افزوده شدند.

آنان خدا یا ن را بصورت انسانها و سایر جانداران تشبيه می‌نمایند و سرودهای لازم و مربوطه را در مدح آنان می‌سرایند. هنگامیکه شخصی از این موارد، موارد دیگر را مجزا می‌سازد و در اعتقادش مبنی بر اینکه اولی های این موارد، موارد دیگر را مجزا اول تاکید میورزد: پس باید درباره‌ی خدا بگوید، پس از آنکه خدا و ندظام هرگشت همه‌ی

هنرها و فلسفه‌های ممکنه گشتندو مجدداً نابود شدند، و این نظریات و میراث‌های مقدسه بدین ترتیب به دنیا‌ی کنونی راه یافتند.^{۵*}

درباره کلیه اینها باید چنین اندیشید که بزرگترین تشتبه تفکر انسانی بدین ترتیب پدیدار گشت که آنها برای اجرام آسمانی جان قائل بوده و آنرا ازلی می‌پنداشتند و برای آنان خواص و اعمال متناقض آنان قائل می‌گشتندو توهمنات اصطوره‌ای می‌افریدند.^{۶*} آنچه که به شهاب‌سنگها مربوط می‌شود باید تصور نمود که در آنان حرکت و قرارگاه و نابودی و ظلوع و غروب و امثال‌هم بوجود نمی‌آید؛ زیرا در وجود آنها شخصی حکمرانی می‌نماید و دستور میدهد یا دستور داده است که خود در عین حال دارای روح است و هم زمان از فناناً پذیری برخوردار است. اما اعمال و روح پذیری با هم جو در نمی‌آیند، زیرا اینها در انطباق با ضعف، ترس و تیازمندی و موارد مشابه آن به ظهور میرسند. باز باید معتقد بود که برخی اجرام آتشین که ذیر روح می‌باشد، بطور دلخواه تابع این حرکات می‌گردند. در اینجا دیگر نمی‌توان با آن سرموا فقط داشت. زیرا این تضاد خود بزرگترین هرج و مرج را در تفکر اشاعه میدهد.^{۷*}

وقتیکه ارسسطو گذشتگان را متمهم مینمود که آنها معتقد‌اند که آسمان نیازمند تکیه‌گاهی می‌باشد^{۸*} که: (اطلس در سرزمین‌های دور دست غرب / آنجا‌ها قرار گرفته است و آسمان و زمین را روی ستون شانه‌ها یش قرار داده است)، بدین ترتیب اپیکور علیه آن‌کسانی بپا می‌خیزد که به نیاز بشر به آسمان معتقد‌اند، و خود اطلس را نیز که آسمان را نگاهداشته است، یک حماقت بشری و افواه پرستی قلمداد می‌نماید. حماقت و افواه پرستی نیز خدا یا ن غول آسمانی بیش نمی‌ستند.

سرتا سر نامه‌ی اپیکور به فیشوکل مربوط به تئوری اجرام سماوی می‌گردد. بجز فصل آخر آن، او (تئوری اجرام سماوی) رساله را با قضاوتهای اخلاقی به پایان میرساند. و اصول و قواعد اخلاقی زندگی بر ازته‌ی آنرا حائل تعلیمات مربوط به شهاب‌سنگها مینمایند.

* اطلس: موجود عظیم الجثه‌ای که طبق افسانه‌های مذهبی یونان قدیم آسمان و زمین را روی شانه‌ها یش نگاه داشته است.

این تعلیمات اپیکور یک موضوع مربوط به وجودان اند. بهمین سبب پژوهش‌های ما کلا به این نوشته‌ی (او) به فشاری کل مربوط می‌شوند. ما آنرا با نامه‌ی (او) به هرودوت که در آن خود به فیثاکل اشاره مینماید، تکمیل خواهیم نمود.^{۹*}

اولاً نمیتوان تصور نمود که هدف دیگری از معرفت به شهابستگها - چه در کلیستان یا ویژگی‌شان - میتوانسته وجود داشته باشد بجز خلل ناپذیری و امیدواری استوار به آینده، همانگونه که درسا یز علوم طبیعی یا فت می‌شود.^{۱۰*}

این ایدئولوژی و فرضیات پوج نیستند که محتاج زندگی، می‌باشد، بلکه از این بدون هرج و مرج زندگی است (که محتاج آنست). همانگونه که کلا وظیفه‌ی فیزیولوژی تحقیق در دلایل اساسی ترین (مسائل) است: همانگونه نیز سعادت‌معرفت به شهابستگها در آن نهفته است. تئوری طلوع و غروب، قرارگاه و نابودی بخودی خود دلالت‌خاصی بر سعادت‌نمی‌نماید، تنها این هراس را به دلهاش می‌افکند که آنرا بدون شناخت طبیعت و براهندیش می‌بینند.^{۱۱*} تا اینجا امتیازی که تئوری شهابستگها در برابر سایر علوم ظاهراً بخود اختصاص داده بود، دند، نفی گردیده و در مقام برازنده‌اش نشانیده شد.

تنها تئوری شهابستگها است که بطور ویژه‌ای هم با اسلوب اخلاقیات و هم با سایر مسائل فیزیکی تفاوت می‌نماید، بطور مثال اینکه عنصر غیرقابل تجزیه‌ای وجود دارد و امثال هم که با تنها توضیح پدیده‌ها منطبق می‌گردد. لیکن این امر در شهابستگها به وقوع نمی‌پیوندد.^{۱۲*} اینها فاقد هرگونه دلیل ساده‌ی پیدایش اند و بیشتر شبیه مقولاتی اند که به پدیده‌ها می‌مانند. امانمیتوان براساس قواعد و قوانین بی‌پایه و بنیان نمیتوان به فیزیولوژی پرداخت.^{۱۳*} غالب تکرار می‌گردد که شهابها نه بطور مطلق بلکه بطور چندجا نبه قابل تغییراند. مثلاً پیرامون طلوع و غروب خورشید و ماه^{۱۴*}، پیرامون بزرگ شدن و کوچک شدن ماه^{۱۵*}، پیرامون درخشیدن چهره در ماه^{۱۶*}، پیرامون تغییر طول شب و روز^{۱۷*} و سایر پدیده‌های آسمانی. پس اینها چگونه می‌باید تفسیر گردند؟

هرگونه تئوری تنها وقتی اساس طییرکنار گذاشته شده باشد، کافی می‌گردد. اما آنها وقتی به کنار گذارده خواهند شد که در تعقیب پدیده‌ها از طریق آنها بتوان به غیب دست یافت.^{۱۸*} با یاد به پدیده‌ها، به مدرکات حسی پای بند بود. بهمین علت با یدقیقاً سیکار رود. از این طریق میتوان ترس را بکناری نهاد و خود را با دلایلی راجع به شهابستگها و بقیه که مرتب‌با

پیش می آیند و اکثرا سایر انسانها را به هراس می افکنند، از آن رهانید.^{۱۹*}

انبوه تفاسیر، فراوانی امکانات تهها با یستی شعور را آرامش بخشنود علل ترس را برطرف نمایند، بلکه در عین حال (با یستی) آن یگانگی را که با آن همسانی می نماید و خود قانون اجرام آسمانی را منتفی سازد. اینها گاهی چنین و گاهی چنان عمل می نمایند، این امکان ناقانونمند خصلت واقعیت است، هرچیز دیگر (وجود) آنها ناپایدار و ناپیگیر میباشد.^{۲۰} تعداد تفاسیر با یستی در عین حال به اختلاف وجودیت موضوع خاتمه بخشد.

بنا براین در حالیکه ارسسطو در هموئی با سایر فلسفه‌ی یونانی اجرام آسمانی را جاودا نمیسازد، چون پیوسته دریک ردیف قرار میگیرند، در صورتیکه خود او برای آنها صفاتی را که خارج از محدوده‌ی جرم میباشدند، قائل میگردند، اپیکور عکس آنرا ادعا می نماید که آنها درست برخلاف آن عمل می نمایند. بدینوسیله تصوری شهابسنگها مبتتنی براینکه هرچیزی در آنها با رها و بدون نظم و قاعده‌ای اتفاق می افتد، مبتتنی براینکه هرچیزی در آنها ناشی از علل متعدد و نامعینی می باشد، زکلیه‌ی دکترین های فیزیکی بطورویژه – ای جدا میشود. البته او خشنمانک و با جدیت فراوان نظر مخالف را کنار میبراند؛ اشخاصی که بیک نوع تغییر دست می یازند. وهمه‌ی بقیه را بکناری می نهند، اشخاصیکه فقط وحدانیت و در نتیجه جادوگانگی و خدا بی شهابسنگها را میپذیرند تا سرحد تفاسیر گندیده و هنرمندیهای برده وار منجمین سقوط می نمایند، آنها حدود فیزیولوژی را زیر پا می نهند و به آغوش اساطیرپناه میبرند، آنها به تکمیل نمودن ناممکن ها همت می – گمارند. و با چیزهای بی معنی خود را رنج میدهند، حتی برای یک لحظه هم که شده ننمی – دانند که شبات و نیر و مندی خود در کجا به مخاطره می افتد. پرت و پلاشی شان تحقیرانگیز است.^{۲۱} اجبارا باید پیشداوریهای مبنی براینکه پژوهش درباره‌ی آن مطالب دقیق نبوده و به اندازه‌ی کافی خسته گشته اند، تانقطعه‌ای که اینها تهها به سعادت و شبات و نیر و مندی ما مربوط میگردند، بر حذر بود.^{۲۲*} بر عکس معیار مطلق چنین می باشد که هرچیزی که شبات و نیر و مندی را به مخاطره بیفکند و مزاحم آن گردد، نمیتواند به طبیعت فنا ا پذیر و جاودا نسبت داده شود. شعور باید بپذیرد که این یک قانون مطلق است.^{۲۳*} بنا براین اپیکور نتیجه میگیرد: چون ابدیت اجرام آسمانی شبات و نیر و مندی معز – فت را به مخاطره می افکند، پس دلیل لازم و مبرمی است مبتتنی بر ازلی نبودن آنها.

پس حالا چگونه باید به این نظریه منحصر بفرد اپیکور پی برد؟
همه مفسرانی که پیرامون فلسفه ای اپیکور قلمفراسانی نموده‌اند، این آموزش را با
بقیه فیزیک، با آموزش مربوط به اتمها نامأتوس تلقی نموده‌اند. مبارزه علیه رواقیون
ماوراءالطبیعه ونجوم دلایل کافی ارائه میدهند.

و ما شنیده‌ایم که خود اپیکور بین سلوبی که درتئوری شها بسنگهابکارمیود و اسالیب
باقیه فیزیک تفاوت قائل میگردد. ولی درکدامین روش اصول اولزوم این تفاوت‌بچشم
میخورد؟ چگونه به آن نکته ناگل می‌آید؟

اونه فقط علیه نجوم بلکه حتی علیه اخترشناست، علیه قانون بدی و منطق سیستم اجرام
آسمانی به مبارزه میپردازد. تضاد علیه رواقیون نها یتا چیزی را روش نمیسازد. هنگامیکه
اجرام کیهانی بمتابه مجموعه‌ای بهم پیوسته‌ای از اتمها و روندهای پیشان یعنوان حرکات
اتفاقی همانها بیان می‌گشتند، اعتقادات ماوراءالطبیعه وكل نظریات آنان نفی شده
بودند. طبیعت ابدی آنها بدین ترتیب نابود گشته بود. نتیجه‌ای که دموکریت به دست -
یا بس از آن تقدیر اکتفا نمود.^{۲۵} البته، حتی هستی آنها به آنسویله از بین برده شده بود.
بنابراین آتومیستها نیازی به اسالیب نوین نداشتند.

این پایان همه سختی‌های نمی‌باشد. در اینجا جمله‌ای متعارضه‌ی پرمumentی می‌گشند
ا تم ماده‌ای است مستقل، واحد، در عین حال مجسم. اما بالاترین واقعیت جرم اجرام
آسمانی اند. کلیه‌ی تعارضات بین شکل و ماده، بین مفهوم و وجود که تکامل اتم را بنا
ساختند در آنها مرکز میباشد، در آنها کلیه‌ی خصوصیاتی که مطالبه گشته بودند بتحقیق
پیوسته‌اند. اجرام آسمانی جاودان و تغییرناپذیرند، مرکز ثقل شان در خودشان نهفته
است نه در خارج از آنها، تنها عمل آنها حرکت است و بوسیله‌ی فضای تهی از یکدیگر، در
 جدا یند، از مسیر خط راست خارج گشته، یک سیستم جاذبه و دافعه را بوجود می‌آورند، در
حالیکه علوم و استنگی خویشتن رانیز حفظ می‌نمایند، و در پایان زمان را به مثابه شکل
پدیده‌اشان از درون خویش پدید می‌آورند. بنابراین اجرام آسمانی اتمهای بواقعیت
پیوسته‌اند. ماده در وجود آنها در خودیگانگی (فرد) تجسم یافته است. بنابراین در
اینجا اپیکور باید اوج حیات اصل خود، اوج و پایان سیستم اش را نمایانده باشد. اعتقاد
او بر این بود که اتمها بنیان فنا ناپذیر طبیعت میباشد. او براین اعتقاد بود که سر و

کار او با مضمون واحد ماده میباشد. ولی اودر جایی که واقعیت طبیعتش - زیرا که او (طبیعت) دیگری بجز (طبیعت) مکانیکی نمی‌شناشد - ماده‌ی مستقل و فنا ناپذیر درا جرام آسمانی که ابدیت و تغییرناپذیری اعتقاد توده، قضاویت فلسفه را میباشد، علت شعور را به اثبات میرسانید: چنین است کوشش بی‌نظیر او در به زیر کشیدن چرخ نیلوفری بر روی زمین، چنین است جدیت او علیه مقدس کنندگان استقلال، نکته‌ی وحدانیتی که در فراز طبیعت است. این عظیترین تناقض است.

در همین جاست که اپیکور احساس میکند که مقولات پیشین اش در اینجا درهم فرو میریزند و اسلوب تئوری اش تبدیل به چیزدیگری میشوند. و چنین است عجیقترین معرفت سیستم او، عجیقترین نتیجه ای امر، اینست آنچه که اول مس کرده و آگاهانه به بیان آن می‌پردازد.

بدین ترتیب ما شاهد آن بودیم که چگونه سرتاسر فلسفه‌ی طبیعت اپیکور نهفته از تضاد بین وجود وحیات، بین شکل و ماده است. ولی این تضاد درا جرام آسمانی به خاموشی گراییده است، نکات متنازعه به آشتی گراییده‌اند. در سیستم اجرام آسمانی ماده شکل را در خود نهفته دارد، یگانگی را پذیرفت و بدین ترتیب به استقلال خودنائل گشته است (۱۴) لیکن او در این نقطه به تائید شعور انتزاعی بودن پایان میبخشد. درجه‌ان اتمها مانند جهان پدیده‌ها شکل با ماده به مبارزه می‌پردازد، یکی ازنا مبردگان دیگری رانفی میسازد و درست در این تضاد است که شعور انتزاعی - خود طبیعت خویشندراما دیت میبخشد. آن شکل انتزاعی که با ماده‌ی انتزاعی بشکل مادی می‌جنگید، خودها ن بود. لیکن اکنون که ماده با شکل آشتی پذیرفته است و استقلال یافته است، شعور جدا گشته، راستحاله‌اش خارج گشته و خویشن را بعثاً به اصل حقیقی می‌نمایند و با طبیعت مستقل گشته به سیز بر میخیزد.

از سوی دیگراین (امر) چنین بیان میگردد: در حالیکه ماده، یگانگی، شکل را، همانگونه که اجرام آسمانی چنین عمل می‌میند، در خود نهفته میدارد، یگانگی به انتزاعی بودن یگانگی خویشن پایان می‌بخشد. اوتبدیل به یگانگی مشخص، عام شده است. بنا بر این در (مفهومه‌ی) شها بسنگها نفی عینی گشته اشان تمام تبدیل به حیات و طبیعت گشته، در برابر شعور انتزاعی و مفرد میدرخشد. بهمین علت نیز در آنها دشمن قسم خورده خواهد-

پیشتن رانها ن میداند. بنا بر این او درباره آنان همانگونه که اپیکور عمل می‌نماید، همه‌ی هراس و اعتشاش انسانی را به آنها نسبت میدهد، زیرا هراس و انحلال انتزاع مفرد همان عالم است. پس اصل حقیقی اپیکور درست در اینجا، در شعور انتزاعی مفرده هفت است نه بیشتر. او از نهانگاهش بیرون می‌خورد و از جسم مومنیانی مادی خویش رها می‌گردد، و می‌کوشد پرسیله امکان انتزاعی - (یعنی) آنچه که میسر است و میتوانند چیز دیگری نیز باشد، با آنچه که امکان پذیر است و میتوان بعکس آن نیز است یافت - واقعیتی را که بصورت طبیعت مستقل گشته است، نا بود سازد. زیرا مجادله با ^{۶۴}، یعنی با کسانی که به شیوه‌های معینی به تفسیر اجرام آسمانی می‌پردازند، لازم بوده و بالنفسه مستقل است. بنا بر این تالحظه ایکه طبیعت بمثابه اتم و پدیده شعور و تضاد مفرد را بیان میدارد، ذهنیت دومی فقط تحت شکل خود ماده پدیدار می‌شود، جایی که او بر عکس مستقل می‌گردد، خود در خویشتن انعکاس می‌یابد، در وجود اوبصورت شکل خویشتن بمثابه شکل مستقل تظاهر می‌گردد.

با پیش‌آمد ابتدا به چگونگی به تحقق پیوستن اصل اپیکور، پایان یافتن آن واقعیت داشتن آن بیان می‌گشت. والا ممکن بود که شعور مفرد بطور واقعیت تحت ویژگی طبیعت و یا طبیعت تحت ویژگی او قرار گیرد. بدین ترتیب ویژگی او یعنی حیاتش میتوانست پایان یافتن تلقی شود، زیرا آنچه که عالم است تنها در پس تفاوت‌های آزادانه خویش قادر است به مovidات خویشتن واقف گردد.

بنا بر این روح فلسفه‌ی طبیعت اپیکور را پایستی در تئوری شها بسنگها دانست. هر آنچه که تزلزل ناپذیری شعور مفرد را به نا بودی سوق میدهد، جاودانه نیست. اجرام آسمانی ثبات او را برهم می‌زنند، تقابل او را همینطور، زیرا آنها هستی عالم هستند، زیرا که طبیعت در وجود آنها مستقل گشته است.

پس همانگونه که کریسینپوس ^{۶۵} معتقد است نه درونکاوی توده‌ی مذاب اولیه فلسفه اپیکور را تشکیل میدهد، اگرچه معرفت نیز فقط بصورت مفرد قابل درک می‌یابد. وقتیکه معرفت انتزاعی مفرد بعنوان کمک اصل مطلق قرار داده می‌شود: پس کلیه‌ی علوم حقیقی و واقعی به اندازه‌ای نفی می‌گردد که توگوئی هیچ مفردیتی در طبیعت اشیاء

برقرار نمی باشد. لیکن نیز هر چیزی که در مقابل معرفت بشری به تجربه و ادراک حسی تکیه میزند در هم فرومیریزد، بنا براین به معرفت تخیل آفرین تعلق دارد. بنا براین سر- عکس معرفتی که خویشتن را فقط بصورت تعمیم انتزاعی می نمایاند، خویشتن را بصورت اصل مطلق مشخص میکند: در دروازه رابر روی عرفان ایدآلیستی واسیر میگشاید. استد - لال تاریخی آن را میتوان در فلسفه رواقیون یافت. معهنا شعور انتزاعی عام ایمن انگیزه را در خویشتن و در اشیاء در صورتی می پذیرد که فقط در آنها قابل تائید بوده و به نفی آن منجر گردد.

بهمین سبب است که اپیکور والاترین روشنگر و مفسریونا نی است و مدرج وثای لوکریس^{۲۷*} شایسته‌ی است.

آنگاه که زندگی پررنج و محنت در برایر دیدگان بشر،
خمیده و گوژ زیر با رفشار سهمگین دین قرار گرفته بود،
آنانیکه سرهاشان را از فراسوی بلندیهای سر بلک کشیده افراخته‌اند،
و با چهره‌های خوفناک بشریت را وحشیانه تهدید می نمایند.
آنگاه بود که یک یونانی برای نخستن بار جرات یافت،
دیدگان مرگ آلود را

به رویارویی با جنایات بکشاند و آمرانه به مقابله با آن برخیزد.
نه افسانه‌ی خدا یان نه رعد و برق آسمان

با توب و تشر خویش قادر نشدند او را به راس بیفکنند...
بدینگونه مذهب برای انتقام در زیر پایمان قرار گرفت،
کاملاً مغلوب، درحالیکه پیروزی ما سرمه فلک میکشد.

تفاوت بین فلسفه‌ی طبیعت دموکریت و اپیکور که ما در پایان فصل عام ترسیم نموده‌ایم در کلیه‌ی جوانب طبیعت گسترش یافته و تائید گشته است. به همین علت اتیستیک اپیکور علیرغم همه تضادها یعنی بعثت به علوم طبیعی معرفت، بصورت مفردیت انتزاعی یک اصل مطلق میباشد که تاثیرهایی بر عکس اتم برای دموکریت بطور کلی فقط یک بیان عالم عینی پژوهشگری تجربی طبیعت میباشد. بهمین سبب اتم برای او یک مقوله‌ی خاص و انتزاعی، فرضیه‌ای است در نتیجه تجربه، نه اصل نیرومندانه که بهمین

جهت بهمان ترتیب غیر قابل تحقق باقی میماند، همانگونه که پژوهشگری واقعی طبیعت
تعیتواند خارج از محدوده‌ی آن بررسی گردد.

کلیات آثار - جلد ۱، صفحات ۳۰۵، ۲۹۷-۳۶۵، ۳۵۸

توضیحات :

* ۱ - دیوژن لرتیوس II - ۳ - پاراگراف ۱۰ .

۲* - متفیزیک I - ۵ - آن یکی خداوند میباشد.

۳* - ارستا تالس - درباره‌ی کائنات I - ۳ چنین بنظر می‌آید که گاهی مفاهیم به
شهادت پدیده‌ها می‌آیندو گاهی پدیده‌ها به شهادت مفاهیم . بهمین نحوه‌ها نسانها
استنباطی از خداوند دارندکه به الوهیت او رفعیع ترین جایگاه را اختصاص میدهند،
چه برابرها و چه هلنیست‌ها، اصولاً همه آنانی‌که به وجود خدایان باور دارند، ظاهراً
جاودان به جاودانگی هم پیوند خورده است. زیرا بجز این میسر نمیباشد. پس اگر
چیزی خدایکون است و واقعاً هم هست : بنا براین استدلال ما درباره‌ی عناصر اجرام
آسمانی درست می‌باشد. و این نیز با مدرکات حسی منطبق است تا آنکه به سود باورگذا
انسان گویائی یابد. زیرا براساس یادواره‌ای ماندگار متغیر بنظر میرسد که در طول
اعصار گذشته چیزی ذیگرگون نگشته باشد، نه ذیگرگونی در مجموعه کائنات و نه در جزئی
از جزای آن. حتی نام آن نیز از گذشته‌های دنیای امروزماندگار شده، چه هرآنچه آنها
متصور میشده‌اند ما نیز از همانها نام میبریم. حتی‌نه یکبار، نه دوبار، که بینها یستبار
همان نظرات به مانتقل گشته‌اند. چون جسم آغازین چیز ذیگری بجز زمین، آتش، هوا و آب
بوده است آنرا فرعیع ترین مکان یعنی "اتر" مشتق از "alter" یعنی زمان‌جاودان
لقب دادند.

۴* - همانجا II - ۱ - رفعیع ترین مکان و کائنات را قدمابه خدایان اختصاص دادند،
زیرا تنها آنها جاودانه‌اند. ولی مكتب کنوی براین باور است که اونا بودشدنی‌نیست،
از چیزی بوجود نیامده و تجزیه پذیر نمیباشد برخلاف همه موجودات میرا.... بنا براین
نه تنها سودمندتر است که تنابد به این استنباط باورداشت، بلکه فقط همین یک‌شکل خداوند
برای ما حقیقت می‌یابد .

* ۵ - ارستا نالس - متأفیزیک XII، XI - ۸ - اینکه کائنات به تنهاei فرداست، روش است... و اما آنچه از اجداد ما و قدما در صور اساطیر برای آیندگان بجامانده است، نشان میدهد که اجرام سماوی خدا یانندو الوهیت شامل کل طبیعت میگردد. بقیه موضوعات بعدها در قولب اسطورئی باورداشت عموم، سودمند بحال قوانین و زندگی به آن فزوده گشته‌ند. چرا که خدابان را انسان نما و برخی به موجودات زنده‌ی دیگر تشبیه کرده و بدین ترتیب به ادغام همسانی‌های مربوط و نزدیک می‌پردازند.

هرگاه کسی افزوده‌های آنرا از آن تفکیک نماید و تنها به آن‌ولی پاییند، به‌این باور خواهد رسید که خدابان همان عناصر اولیه‌اند: (او) باید این گفته را الهی به‌پنداش و آنگاه باور دارد که گونه‌های هنر و فلسفه متوالیا "کشف و مجدد" از بین‌رفته‌اند، بدین گونه این نظریات تقدسمآبانه به دنیا ای امروز رسوخ نموده‌اند.

* ۶ - دیوژن لرتیوس X - ۸۱ - اضافه برهمه‌ی اینها باید افزود که سهمگین‌ترین ابها برای روح بشر بدین‌گونه پیدا شد که بشر به اجرام آسمانی جان بخشیده و آنها را نا بود نشدنی پنداشت و... به آنها آرزوها و اعمال‌ناامتنا جششان را بخشید... و به آنها جنبه‌ی اسا طیری بخشید ...

* ۷ - همانجا - ۷۶ - آنچه که به شهاب‌سنگها مربوط می‌شود باید به این‌باور بود که در آنها حرکت و موقعیت، خسوف و کسوف، ظهور و عدم و مشابه اینها بوجود نمی‌یابد، که بنحوی یکی حاکم باشد، دستور بدھدویا دستوراتی داده باشدو در عین حال صاحب‌تقدس‌ونا بود نشدنی باشد.

همانجا - ۷۷ - و اعمال او... با تقدیش جور درنمی‌آید، بلکه ضعف، هراس و احتیاج بیشتر با او عجین و همراه است.

مجدداً براین باورم که برخی از اجرام آتشین که مقدس‌ندوارادی تن به این حرکات می‌سپارند... دیگر نمیتوانند باور آرا باشند: همین امر متصاد خود سهمگین‌ترین ابها را روح را می‌آفریند.

* ۸ - ارستا نالس - درباره کائنات II - ۱ - بهمین سبب نباید اسطوره‌ی کهن‌را که میگوید: او برای اتکای خود نیازمند اطلس است، باورداشت ...

* ۹ - دیوژن لرتیوس X - ۸۵ - این امر را خوب درک کن و هنگامیکه آنرا بخاطر

سپرده‌ی ، مداوم در آن و نیز در هر آنچه که اختصاراً به هرودوت نوشته‌ام کنکاش بمنا .
* ۱۰ - همانکس و همانجا - ۸۵ - اولاً نمیتوان باورداشت که به هدف شناخت
شها ب سنگها چه در کلیات و چه در جزئیات آن میتوان با آرامش و سکون و اعتقاد
خوшибینانه ، همچون سایر علوم طبیعی نائل گشت .

همانکس - همانجا - ۸۲ - در حالیکه سکون و آرامش به این معنی است که از هر
چیزی فارغ بوده و پیوسته در اندیشه کل و اساس غور نمود .

* ۱۱ - همانکس و همانجا - ۸۷ - زندگی ما نیازمند ایدئولوژی و فرضیه‌های تو خالی
نیست ، بلکه نیاز آن داریم که بدون ابهام زندگی کنیم .

همانجا - ۷۸ - همانگونه که عملکرد فیزیولوژی اصولاً پژوهش دلایل اساسی‌ترین هاست :
همانگونه نیز نیکبختی بستگی به شناخت شها ب سنگها دارد .

همانجا - ۷۹ - در واقع تئوری پیدایش و فروکش ، تئوری موقعیت ، خسوف و کسوف و هر
آنچه که بدان مربوط میشود ، به سعادت شناخت منجر نمیگردد ، از رویت آنها بد و ن
هرگونه شناخت از طبیعت و علل اصلی آن شاید در گذشته‌ها اگر کسانی به شناخت
نائل میگشتدند ، بیش از این هم وحشت زده میشدند .

* ۱۲ - همانکس - همانجا - ۸۶ - نه باید جبر ناممکن را تحمیل نمود و نه هرگونه
تئوری جایز در اخلاق را مشمول هر چیزی نمود ... و یا مشمول توضیح مسائل دیگر
فیزیکی مانند اینکه کائنات از طبیعتی از اجرام و غیر اجرام تشکیل شده‌اند ، یا اینکه
عنصر تجزیه ناپذیری وجوددارند و مانند آنها کرد ، که تنها و تنها یک گونه توضیح
برای پدیده‌ها انتباط میباید . زیرا که این (توضیح) برای شها ب سنگها مصدق نمی‌باشد .

* ۱۳ - همانکس و همانجا - ۸۶ - اینها قادر یک دلیل ساده برای پیدایش اند ، بلکه
دارای بیش از یک مقوله جوهری اند که به مدرکات انتباط پذیرند . زیرا که فیزیولوژی
نمیتواند براساس بدیهیات و قوانین تو خالی و پوج بکار رود ، بلکه همانگونه که پدیده
ها می‌طلبند بکار میرود .

* ۱۴ - همانکس - همانجا - ۹۲ .

* ۱۵ - همانکس - همانجا - ۹۴ .

* ۱۶ - همانکس - همانجا - ۹۵ و ۹۶ .

۱۷* - همانکس و همانجا - ۹۸ .

۱۸* - همانکس و همانجا - ۱۰۴ - او (اپیکور) بر این باور است که ضربات رعد

میتوانند بطرق دیگری نیز بوجود آیند. فقط اسطور کنار زده شده است. و اما اسطوره کنار زده خواهد شد تا وقتیکه انسان در پی پدیده ها و بوسیله آنها با نامهای روبرو شود.

۱۹* - همانکس - همانجا - ۸۰ - بهمین سبب باید ما بدون آنکه فراموش کنیم که تا چه اندازه ای در پیرامون ما همانها تکرار میگردند، درباره‌ی شهاب سنگها و هر چیز ناشناخته‌ای به پژوهش اقدام ورزیم

همانجا - ۸۲ - اما سکون و آرامش به معنای فارغ بودن از هرچیزی است ... بهمین علت باید به هر شیئی که در پیش روی ماست، به مدرکات حسی خود، در جمجمه اجتماع، در انفراد به خود و در هر مقوله‌ی منفردی به کل واقعیات موجود بذل توجه داریم . زیرا هنگامیکه ما دقت کنیم خواهیم توانست توضیح دهیم که جنب و جوش و هراس از چه منشاء می‌باند و خودرا برها نیم ، و دلائلی درباره‌ی شهاب سنگها و غیره و هر آنچه که مربوط است و سایر افراد بشر را هراسناک می‌سازد، ارائه دهیم .

همانجا - ۸۷ - اما میتوان علائم معینی برای عملکرد شهاب سنگها از پدیده‌های معین موجود پیرامون ما که یا موجوداند و یا مشهود میگردند برداشت نمود ولی نه از خود پدیده شهاب سنگها . زیرا به تعداد فراوانی از آنها نمیتوان دسترسی یافت (۸۸).

در عین حال که باید پیدا یش هر شیئی را نظره گر بود و ارتباطات آنرا توضیح داد ، نمیتوان آنچه را که در پیرامون ما میگذردو بارها و بارها نیز اتفاق میافتد، نفی نمود .

۲۰* - همانکس - همانجا - ۷۸ - علاوه بر آن باید متصور شد که در این مورد نیز " تعدد وجود " ، " امکان وجود " و " شاید نوع دیگر وجود " وجود دارد

همانجا - ۸۶ - این فاقد دلائل ابتدائی آفرینشاند

همانجا - ۸۷ - هر اتفاقی در کلیه‌ی شهاب سنگها به یقینی به انحصار گونی حادث میشود هرگاه هر نکته باور شده در باره آنها استوار بمانند .

۲۱* - همانکس - همانجا - ۹۸ - لیکن آنها یکی فقط به تصور یک مورد اکتفا نمی‌نمایند، با پدیده‌ها در تضاد قرار میگیرند و بدین ترتیب از هر آنچه که برای بشر قابل شناخت است

صرفنظر میکنند.

همانجا - ۱۱۳ - ولی در این مورد تنها به بیان یک دلیل اکتفا نمودن، درحالیکه پدیده های تعداد بیشتری نیازمندند، دیوانگی است و بیپرواشی کسانی است که مغر وق در ستاره شناسی بی معنی شده و شانسکی دلایلی (برای پدیده های معینی) اراشه می دهند، چه اگر خواسته باشند کار خداوند را نیز سبک کرده باشند.

همانجا - ۹۷ - به سیستم مداری نیز باید به همین نحو مانند یک امر معمولی نگریست که در پیش پای ما واقع میگردد و برای اینکار اصلاً احتیاجی هم به زحمت خداوندیست، بلکه خداوند باید فارغ از همه این اعمال باشد و در تقدس خود بماند. زیرا وقتیکه اینکار انجام نگیرد، همه ای سرچشمه های شناخت شهاب سنگها بی معنا میشوند، همانگونه برخی هم که نخواسته اند به یک شیوه استدلال ممکنی دستیابی زند، بررسشان آمده است، و تن به استدلالات باطلی داده اند. آنها به باور اینکه همه ای حوادث فقط بهمین نحو اتفاق میافتدند پا را ببروی کلیه ای شیوه های استدلال ممکنه گذارده و در نتیجه با چیزها شی رو برو گشتند که غیر ممکن میباشد. بدین ترتیب آنها پدیده هایی که باید بعنوان علامت برای مدرکات دریافت شوند را نفهمیده اند.

همانجا - ۹۳ - ... بدون هراس از قطعات برده وار ستاره شناسان.

همانجا - ۸۷ - ... بدین ترتیب انسان از مرزهای فیزیولوژی خطور مینماید و به دامان اسطوره پناه میبرد.

همانجا - ۸۰ - از اینجهت ما باید... درباره شهاب سنگها و همه ناشناخته های پژوهش بپردازیم، در اینجا ما همه کسانی که از میدارند اینها فقط به یک نحو اندویا به یک شکل حادث میشوندرا تحقیر مینماییم. در حالیکه آنها به انحصار گوناگون صورت میپذیرند و آنها به بیان تصورات اکتسابی خود از دوردستها میپردازند و آنرا نیز نفهمیده اند.

* ۲۲ - همانکس - همانجا - ۸۰ - و باید بدور بود از قضاوتی که گویی پژوهش دربا رهی آن موضوعات اساسی و بحدکافی دقیق نبوده است، تا بدینوسیله فقط به سکون و آرامش و خوش شانسی ما طعنه زده باشند.

۲۳* - همانکس - همانجا - ۷۸ - معیار مطلق چنین است که هیچ چیزی که خطری بیآفریندو یا سکون و آرامش را به مخاطره اندازد نمیتواند به طبیعت نابود نشد نسی و جاندار نازل آید. شعور باید درک کند که این یک قانون مطلق است.

۲۴* - ارستاتالس I - ۱۵ - درباره کائنات مقایسه شود.

۲۵* - ارستاتالس I - ۱۰ - اگر گیتسی از اجزائی تشکیل یافته است که قبل باشکل دیگری بوده اند، این دیگر آفرینش نخواهد بود، و اگر که آنها همیشه بهمین شکل بوده اند دیگر نمیتوانسته اند طور دیگری هم عمل نمایند.

۲۶* - آتنئوس - اطعام اساتید III - صفحه ۱۰۴ - تحسین کریسیپوس شایسته بود، به علت اینکه او به جوهر ما هیت اپیکور پی برده و گفت که مادر فلسفه ای او نجوم شناسی آرکسترatos بوده است ...

۲۷* - لوکرتیوس - درباره طبیعت اشیاء I - ۶۳- ۸۰ (۷۹- ۷۰) .

علوم طبیعی و مذهب

عقب نشینی فلسفه مذهبی آفرینش توسط تکامل و انکشاف

علوم طبیعی

انکلیس: دیالکتیک طبیعت - مقدمه (۱۸۸۳-۱۸۷۳)

تحقیقاً تجدید در طبیعت که بtentها شی توسعه ای علمی، سیستم‌آور جامع یافت است بر عکس کشفیا تدرخشا ن طبیعی فلسفی عهد باستان و کشفیا تفوق العاده مهم اما پراکنده عربها، که قسمت بیشتر شان بدون نتیجه محogrیدند. این تحقیقاً تجدید مانند همه تاریخ معاصر، از آن دوره شکوهمندی آغا زمیگرد، که ما آلمانها آنرا رفورما سیون (نهضت اصلاح دین) مینا میم یعنی از آن بدختی ملی ای که در آن زمان مارا فراگرفته بود و همان دوره ای که فرانسویان آنرا رنسانس و ایتالیائیها Cinquecento مینا مند. هرچند که هیچیک از این نامهاتاما می این دوره را منعکس نمیکند. این دوره ایست که اوج آن در نیمه دوم قرن پانزدهم بود. سلطنت با حمایت بورژوا های شهری قدرت اشرافیت فتووالی را در هم شکست و پادشاهیها بزرگ بنا نهاد که بنیاد آنها اساساً بر ملیت قرار گرفته و ملتها ای جدید اروپا و جامعه جدید بورژوازی در آن برآه توسعه خویش گام نهادند. هنگامیکه ببورژوازی شهری و اشراف زادگان هنوز در حال جنگ وستیز بودند، جنگها ای دهقانی آلمان تلویحاً بجا نبرد طبقاتی آینده را پیشگوئی کرد. با به صحنه نبرد آوردن - نه تنها دهقانان - که این امر تازه ای نبود، بلکه در پشت سر آنها طلايه های پرولتا ریا ای مدرن را با پرچم های سرخ در دستشان و شعرا مالکیت عمومی شروتها بر لبها یشان، در دست نوشته های باقی مانده از بیزانس، در حفاریها ای آثار باستانی خرابه های رم، دنیا ای جدیدی در برآ بر چشمها در رونق هنری در قرن پانزدهم در ایتالیا، یعنی پانصد، بمعنی ۵۰۰ سال بعد از ۱۰۰۰ سال میباشد.

جهنم‌تازده غرب، گشوده شد. دنیا ای یونان باستان (اشباح قرون وسطی) ادر مقا بل شکل‌های پریشان آن محوك‌گردیدند، ایتالیا به یک شکوفائی با ورنکردنی و دوباره دست‌دنیا فتنی رفته، که همچون بازتابی بودا زهرکلاسیک‌اعهد باستان، درا ایتالیا، فرانسه و آلمان ادبیات چهیدی ظهرور کرد. (اولین ادبیات مدرن). اندی بعد دوره کلاسیک‌ادبیات انگلیس و اسپانیا آغاز گردید. مرز سرحدات فرضی زمین پشت‌سرگذاشته شد برای اولین بار دنیا بطور واقعی کشف‌گردید. و بنیادهای تجارت‌جهانی آینده و انتقال از کار دستی به کارخانه‌ای - که بدوی خود بقطه آغازی بود برای صنایع عظیم جدید - گذاشته شد. تسلط مطلق (دیکتاتوری) کلیسا بر زهن از هم‌پا شیده، این دیکتاتوری از طرف اکثریت مردم آلمان که به پروتستانیسم کوچک‌گردید، یکسره بدورانداخته شد، در حالیکه در میان اقوام لاتین یک روحیه زنده از تفکر آزاد ترقیله شده از عربها و عجین شده با فلسفه‌ای که به تازگی در یونان باستان کشف شده بود بیش از پیش توسعه می‌یابد و راه را برای ماتریالیسم قرن هجدهم آماده و هموار می‌ساخت.

این بزرگترین انقلاب پیشرفت‌ای بود که بشرتا آن‌زمان بخوبیه بود. دوره غول آسائی را الهیاب می‌کرد و غولهاش را نیز بوجود آورده بود. غولهاش در رابطه با قدرت‌تفکر، احساس و شخصیت، غولهاش در کلیت‌وتعالم، مردانی که حاکمیت‌جدید بورژوازی را پایه نهادند، از این‌جا هر چیز بودند مگر قیودا تبورژوازی. بر عکس روحیه ما جرا جویانه آن عصر، کم‌یا زیاد آن‌ها را الهام می‌بخشید. کمتر آدم‌مهمن آن زمان یا فت‌می‌شد که سفر بسیار رنگرده باشد، به چهار راه پنج زبان سخن نگوید، و در چندین زمینه ندرخشیده باشد. لشون‌اردو دا وینچی تنها پنکه نقاش بزرگ‌نیست، بلکه همچنین یک‌کاریا ضیدان بزرگ، یک‌امهندس و مکانیسین بزرگ هم بود که تمام شاخه‌ها و انشعابات فیزیک، بخارک‌شفیا تبزرگ‌به او مدیون هستند. آل‌بر-شته، پنیر نقاش پنگتراش، مجسمه‌ساز و آرشیتکت بود و علاوه بر این سیستم استحکاماتی جدیدی ابداع کرده بسیاری از شیوه‌های را که بعداً دوباره توسط مونتالبرت و علم‌جذب‌ها استحکامات سازی آلمان اتخاذ گردید، منعکس می‌سازد. ماکیاول یک‌دولتمرد تاریخ - نویس، شاعر و در عین حال اولین مولف نظامی بر جسته عصر جدید بوده است. لوتوئنه تنها طویله اوژیاس کلیسا را رفوت بلکه همین خدمت را هم به زبان آلمانی کرد. او هنرجدید آلمان را خلق کرد و انجیل را با آهنگ آن سرود پیروزمندانه در هم آمیخت، سروی ملهم از ایمان به پیروزی، که مارسیز قرن شانزدهم بود. (۱۱)

قهرمانان این دوره هنوز به تقسیم کار، که تاثیرات آنرا از نظر ایجاد یک‌سونگری غالبا در اخلاق آنان می‌بینیم - مقیدنشده بودند. اما چیزی که خصوصیت ویژه آنهاست اینست که همه آنها در میان جریانات معاصر خویش، یعنی در میان مبارزات عملی عصر خود میزیستند و به فعالیتها پیشان ادامه میدادند. آنها در بین دهانه شرکت می‌جستند و از آن لذت می‌بردند.

عده‌ای با کلام، عده‌ای با شمشیر و بسیاری از آنها با هردو. این کمال وقدرت شخصیت است که از آنها مردان کاملی می‌سازد. مردان مطالعه آدمهای استثنائی هستند، آدمهایی از رتبه دوم و سوم یا آدمهای محتاط و مبتذلی که دستی از دور برآتش دارند. در آن زمان علوم طبیعی هم در میان انقلاب عمومی توسعه می‌یابند که بنوبه خود کاملاً انقلابی بود. در واقع می‌باید حق ریاست را برای خود بجا نگذیدن بدست آورد. دوش بدوش ایتالیائی‌ها - که فلسفه جدید از آنها آغاز می‌گردد، علوم طبیعی نیز شهیدهای خود را برای سیا هچالند و سکوها ای انکیزیسیون (تفتیش عقايد) را شنه نمودند.

و قابل توجه است که پروتستانها در پیگیری بررسی طبیعت بر کا تولیکها پیش گرفتند. کالوین و سروتوس سوزانده شدند، در حالیکه دومی در حال کشف‌گردش خون بودوا و را دوسا- عت تمام زنده کباب کردند. برای انکیزیسیون همین‌کفا یتمنی نمود که جیور دان رو برونو را براحتی زنده سوزانندند. آن عمل انقلابی که علوم طبیعی بوسیله آن استقلال خویش را اعلام می‌کند و بدون اغراق سوزانده شدن تندیس پاپ را بdestloter (۱۲) تکرار کردند. با انتشار اشرفتان پذیر کوپرنیک بود که هرچند میتوان گفت که او فقط هنگام احتضار بر سر بست مرگ (۱۳) بنفع علوم طبیعی اقتدار کلیسا را به دوئل فراخواند - رهائی علوم طبیعی از الهیات از اینجا آغا زمیشود هرچند که منازعه بر سر ادعاهای متقابل تا زمان ما هم ادامه یافته و در بعضی از هنوز تا پایان یافتن راه بسیار درازی در پیش دارد.

از این زمان بعد، بهر حال، توسعه علوم با قدمهای عظیم به پیش رفت و میتوان گفت که از نظر سرعت زمانی در مقایسه با نقطه عزیمت خویش، داری افزایش تصاعدی گردید. پنداش این برای آن بود که به جهان نشان داده شود که از این بعد، برای عالیترین محصول ماده ارگانیک یعنی مغز انسان، قانون حرکت اعتبار می‌باشد و این نسخه‌مان قانون در مردم را ماده غیر ارگانیک است.

کار عده‌ای ولین دوره علوم طبیعی که اینک آغا زمیشده، عبارت بود از تسلط یا فتن بر

پلakte های که بطور بلافصل در دسترس بود.

در اغلب زمینه ها میباشد سیاست از صفر شروع کرد. از عهد باستان سیسم اقلیدسی و بطلمیوس سیوا وات مانده بود. عربها سیستم حساب اعشاری و آغاز جبر و اعداد مدرن و کیمیارا از خود پسندیدند. مسیحیت قرون وسطی اصل هیچ ضرورتا در چنین وضعیتی، اساسی ترین قسم علم طبیعی یعنی مکانیکا جرام خاکی و سماوی، مکان نخست را حرازمیکرد. هر کتاب آن نیزندیمه اش یعنی، کشف و تطبیق شیوه های مناسب برای اضی قرارداشت. دست - آوردهای بزرگی در اینجا بدست میباشد. در پایان دوره ای که با نیوتون و لینه مشخص میشود، ما این دورش را می بینیم که تا حد معینی تکامل یافته است، پایه های اساسی ترین شیوه های ریاضی بنیاد نهاده شدند. مخصوصا هندسه تحلیلی توسط دکارت، لگاریتم توسط نیپر، حساب دیفرانسیل و انتگرال توسط لابینیتس و شایدهم نیوتون. وهمین مسئله در مردم مکانیک اهمیت جامی داشت، که قوانین آن را همیشه وضوح یا فتندنیز صدق میکند. بالاخره در رصد اجرام سماوی کپلر قوانین حرکت مداری سیارات را کشف کردند. نیوتون این قوانین را از نقطه نظر قوانین عالم حرکت مداره فرموله کرد. سایر شعبات علوم طبیعی حتی از این اصلاحات ابتدائی هم بسیار بدور بودند. فقط در حدود او اخر این دوره مکانیک گازها و سیاله ها توسعه پیشتری یا فتند. فیزیک هنوز از سنگ بنای اولیه خود فراتر نرفته بود، بجز سور که پیشرفت استثنای آن بخاطر نیازهای علمی نجوم بود.

پایان تئوری فلورستین (۱۴) شیمی برای اولین بار خود را زکیمیا گردی نجات داد. زمین - هنر انسانی هنوز از مرحله ابتدائی معدن شناسی تجاوز نکرده بود، و با این ترتیب دیرین - هنر انسانی نمیتوانست حتی وجود داشته باشد. و با لآخره در زیستشناسی نیز، موضوع اصلی هنوز جمع آوری و بررسی اولیه مطالب متعدد، نه تنها از نظر گیاه شناسی و جانورشناسی، بلکه همچنین از نظر آناتومی (کالبد شناسی) و فیزیولوژی بود. هنوز سخنی درباره مقایسه سورتها میتوانست و جو نداشتند باشد. در اینجا فقط جانورشناسی و گیاه شناسی بكمال تقریبی رسیدند که اینرا مدیون لینه هستند.

لیکن چیزی که ویژگی یا خاصه این دوره را مشخص میسازد، پیدا یش یک جهان بینی - معمومی خاص است که هسته مرکزی آن ایده تغییرنا پذیری مطلق طبیعت است. طبیعت

به رطیقی که خود بوجود آمده باشد، پس از وجود یا فتن تا هر زمانی که بوجود خود داده می‌شود بهمان صورت که بوده باقی خواهد بود. سیارات و اقمار آنها زمانی با انتکاء اولیه حرکت در آمده‌اند و بر روی مدار مقدرشان تا ابد به گردش در آمده‌اند، یا به حال تا پایان همه چیز، بهمین نحو به چرخش خود دارای خواهند بود. ستارگان بحرکت در جای خود ثابت شده‌اند و یکدیگر را بواسطه نیروی جاذبه عمومی نگه میدارند زمین از ازل - یا به عبارت دیگر از آغاز هستی - تا حال بدون تغییر مانده است. پنج قاره فعلی همیشه وجود داشته‌اند و همیشه همین کوهها، دره‌ها، رودخانه‌ها و همچنین همین شرایط اقلیمی و گل و گیاه را داشته‌اند. بجز موادی که تغییر و تبدیلاتی بدست بشر انجام پذیرفته باشد (...).

انواع گیاهان و جانوران یکباره برای همیشه هنگام وجود یافتند ایجاد شده‌اند، هر نوعی بطور مدام نوع خود را تولید کرده و باز این هم خود را زجانب لینه مطلب مهمی که پذیرفت که انواع جدیداً حتماً در اینجا و آنجا می‌باشد در اثر اختلاط بوجود آمده باشند. بر عکس تاریخ بشر که در زمان سیر می‌کند، تاریخ طبیعت‌تها به یک ظهر در فضائی نسبت داده شده است. تماً تغییرات و همه رشد و پیشرفت‌های طبیعت‌دانکار شده بود. علوم طبیعی که در ابتدای حرکت خود آنچنان انقلابی بود، بنا گاه خود را با طبیعتی سراسر محافظه کار - کمدر آن همه چیز از ابتدا به همین صورت امروزین خود بوده و تا ابد، یا تا پایان گیتی نیز به همین صورت باقی خواهد بود - روبرو دید.

بهما ن می‌زان که علوم طبیعی در نمی‌آول قرن هجدهم از نظر معرفت و آگاهی و حتی از نظر بررسی و تمیز مواد مربوط به خود بریونا ن باستان تفوق و برتری داشت بهما ن می‌زان از نظر دیدگلی بر طبیعت و تسلط تشوریک بر همان مواد ازیونا ن باستان پائین ترقه را گرفته بود. برای فلاسفه یونان، جهان اساساً چیزی بود که از یک اعوجاج و آثارشی (هرچه و مرج) پیدا شده بود.

چیزی که تکامل و نمو یافته و بوجود آمده است، برای علمای طبیعی دوره موردنظر ما، جهان چیزی بود سخت و تغییر ناپذیر که بعقیده بسیاری از آنها با یک ضربه خلق گردیده باشد. علم هنوز عمیقاً در دام الهیات گرفتار بود. در هرجا شی که علت غایی در انگیزه‌ای خارج از طبیعت که تبیین آن در خود طبیعت نبود، جستجو می‌شد. حتی اگر نیروی جاذبه توسط نیوتون با شکوه تمام به تمام جاذبه عمومی نامگذاری شد، و یعنوان یک صفت‌ذا تی ماده متصور گردید، آن نیروی معاوی توضیح ناپذیری که برای آغاز کار مدارات این سیارات را بنانهاده از

یها سرچشم میگیرد؟ چگونه انواع بیشمارگیا هان و جانوران ایجاد شده است؟ و با لاترازمه آنها چگونه بوجود آمد؟ زیرا ازمه حرفا گذشته این آشکاربودکه انسان از ازل وجود نداشت است.

به چنین پرسشها شی علوم طبیعی مکررا پاسخ میداده و خالق جهان را مستول تمام اینها قلمداد نمینمود. کوپرنیک، درابتدا این دوره، راه خروج را به الهیاتنشان داد. نیوتن این دوره را با فرموله کردن "انگیزه نخستین" بپایان میرساند. قویترین ایده عامی که این علوم طبیعی بدان متول میگردید، ایده هدفداربودن قانونمندی طبیعت بود. غایت هنر ایجاد شده و تما می طبیعت برای اثبات فردمندی خالق. این تنها بعلت اعتبار فوق-

العاده اش بودکه، فلسفه این دوره اجازه نداد که تا توسط وضعیت محدود شده معرفت طبیعت معاصرش منحرف گردد. و از اسپینوزا تا ماتریالیستها بزرگفرانسه - برتبیین جهان از خود جهان اصرارورزیده و توجیه جزئیات را به علوم طبیعی آینده محول نمود. من ماتریالیستها ای قرن هجدهم را هم جزء این دوره بحساب میآورم، - زیرا آگاهیهای علوم طبیعی که در دسترس آنها بود، چیزی بیشتر از آگاهیهای دوره فوق نیست. اثرباری خسروان ساز کانتا زانها مخفی ماندو لاپلاس (۱۵) هم بعد از آنها آمد است.

نیا یدافرا موش کردکه این دیدگلی مهجور درباره طبیعت، هر چند سراسر سوراخ شده توسط پیشرفتها ای علم، درسترا سر نیمه اول قرن هجدهم تسلط داشت* و جوهر آن حتی امروزه هم در تمام مدارس تدریس میگردد. **

* در نسخه اصلی - تحجر دید قدیمی علوم طبیعی، اساسی را بعنوان یک کل واحد برای فهم عام علوم طبیعی بنانهاد. انسیکلولوپدیستها فرانسوی هر چند کاملاً مکانیکی - دوش بدش بیکدیگر - و سپس بطور همزمان سن - سیمون و فلسفه طبیعی آلمان که تو سط هکل تکمیل شده بود.

** این که مردی که دستاوردهای علمی اش مفاد لازم را برای الغای این عقیده فرام آورد چگونه با استقامت به این عقیده حتی در سال ۱۸۶۱ چسبیده است با کلمات زیر مشخص میشود :

اولین رخنه درباروری مستحکم این دیدگلی طبیعی نه بو سیله یک عالم طبیعی بلکه تو سط یک فیلسوف ایجاد گردید. در سال ۱۷۵۵ کتاب معروف کانت (تاریخ Allgemeine Naturgeschichte und Theorie des Himmels

منتشر گردید. مسئله اولین تصادم نخستین بدین طریق کنار زده شد. زمین و تمام سیستم منظومه شمسی بمثابه چیزی که در جریان زمان هستی یافتہ باشد، بوجود آمده‌اند. اگرا کثیریت عظیم علمای علوم طبیعی اندکی کمتر از این انتظام، از تفکر برخوردار بودند که نیوتن آنرا در این هشدار پیان داشته است، در فیزیک از متأفیزیک بر حذر باشید. (۱۶)

بقیه زیرنویس صفحه قبل

"هدف تمام قانونمندی منظومه ما، تا آنجاکه قادر به درک آن هستیم، حفظ آن چیزی است که وجود دارد و تداوم لایتفیسر آن درست بدین خاطرکه از عهد باستان تا حال هیچ حیوان و گیاهی بر روی زمین نه تکامل بیشتری یافته و نه بنحوی تغییر نموده است. و درست بدین خاطرکه در تمام ارگانیسم‌های مراحلی را که در کنار یکدیگر و نه بدن بال یکدیگر مشاهده می‌کنیم و درست به این خاطرکه نژاد خود را همیشه در همین هیئت اندام و اعضاء بوده است، - پس حتی بزرگترین تکثر در موجودی مختلف اجرام سماوی مارا در اتخاذ این فرض محقق نمی‌سازد که این صورتها صرفاً مراحل مختلفی از تکامل هستند، بلکه همه مخلوقات بیک اندازه در خود کامل هستند."

* منظور انگلیس ایده ایست که نیوتن آنرا در پیان چاپ دوم کتاب مهم خود بقیه زیرنویس در صفحه بعد

میشود زمانیکه خواب شونده به روی او بخندد .

درحالیکه ما با شکاکیت احمقانه خویش دریافتیم که اساس تعامی شارلاتان بازیهای جمجمه شناسانه و سحرآمیز دریکسری پدیده نهفته است که قسمت عده شان فقط تا حدود کمی با پدیده های حالت بیداری تفاوت دارد و نیاز به هیچگونه دخالت جادوگرانه ندارد . "شوق و شور" آقای والاس اورابه یک سری خودفریبی ها ، که بسر اساس آنها او، نقشه جمجمه شناسی گال را با تمام جزئیاتش تائید کرده و رابطه اسرارآمیزی میان خواب کتنده و خواب شونده ملاحظه کرده بود، رهنمون گردید . درسرتا سر محاسبات آقای والاس ، که صداقت آن گاه حالتی ساده لوحانه بخود میگیرد، آشکار میگردد که او بسیار بیشتر از آنکه علاقمند به تحقیق درزیزیربنای این شارلاتانیسم باشد به دوباره ایجاد کردن تمامی آن پدیده ها ، به قیمتی که باشد ، توجه داشته است .

تنها چنین چهارچوب ذهنی ای لازم است تا آدمی که دراصل یک دانشمند بوده بسرعت ، فقط با خودفریبی سهل و آسان ، به یک تردست تبدیل شود . آقای والاس بالاخره به این معجزات جمجمه شناسانه ایمان آورد و بدین ترتیب درواقع با یک پا درجهان ارواح باقی ماند .

در سال ۱۸۶۵ او آن پایی دیگرش را نیز بدنبال خود بدان قلمرو کشید . در بازگشت خود از سفری دوازده ساله در مناطق گرم‌سیری، بخاطر تجربیاتش در "میز - گردانی" به انجمن "واسطه ها" معرفی گردید . از این قضیه آشکار میشود که پیشرفت او چقدر سریع بوده و تا چه پایی در این رشته تبحر یافته است . او از ماننتظار داریکه نه تنها معجزات ادعایشde تو سط هامز ، برادران داون پرت و سایر "واسطه ها" را که کلامبردار رو شده است ، بعنوان سکه اصل بپذیریم ، بلکه همچنین یک سری روایات بدون دلیل اعتبار یافته از زمانهای قدیم درباره روح رانیز قبول کنیم . کا هنه معبد غیبگوی یونان ، ساحره های (عجزه ها) قرون وسطی ، همگی "واسطه ها"ی بوده - اند و جامبلیکوز در کتابش بنام "غیب شناسی" دقیقاً آنطور شرح میدهد .

" تکان دهنده ترین پدیده روح گرایی مدرن " (صفحه ۲۲۹)

در زمینی درحال تغییر که حامل ارگانیسمهای تغییر ناپذیر میباشد، میشدند. اگر که این مفهوم درحال ظهور که طبیعت به همین صورت وجود نداشت بلکه بوجود آمده و تغییرپذیرفته، ازگوشه دیگری حمایت دریافت نمیداشت. زمین شناسی بپانمی خاست. و نه تنها لایه‌های ارضی برروی هم شکل گرفته شده را بلکه همچنین پوسته و اسکلت‌های جانوران نابود شده و شاخه‌ها و برگها و میوه‌های گیاهان را که دیگر وجود ندارند، درمیان این لایه‌ها کشف نمود. میباشد تصمیمی گرفته شود برسیست شناختن این موضوع که نه تنها خودزمین بطورکلی، بلکه همچنین پوسته فعلی آن و نباتات و جانورانی که برآن میزینند نیز دارای تاریخی درزمان هستند. درابتدا این شناسائی کاملاً با تردید انجام گرفت. مئواری تحولات زمینی کوویه، در لفظ انقلابی بود و در ماهیت ارجاعی به جای یک آفرینش مقدس و یکتا، او یک سری کامل از آفرینش‌های متوالی قرارداده و معجزه را یک عامل ضروری برای طبیعت قلمداد کرد. لایل اول بار به زمین شناسی مفهوم بخشیدو با جایگزین کردن تاثیرات یک تبدیل تدریجی زمین، بجا ای انقلابات (تحولات) ناگهانی منبعث از حالات خلقی مختلف خالق. تئوری لایل * حتی بیشتر از تئوری پیشینیانش با فرض انواع ثابت و تغییرناپذیری ارگانیسمی، سازش ناپذیر بود. تبدیلات تدریجی پوسته زمین و سایر شرایط حیاتی مستقیماً منجر به تبدیلات تدریجی ارگانیسمی و تطبیق ارگانیسمها بر محیط متغیر و در نتیجه منجر به تغییر پذیری انواع میشود.

لیکن سنت قدرتی است نه تنها در کلیسای کاتولیک، بلکه همچنین در علم طبیعی برای سالها خود لایل متوجه این تناقض نگردیدو شاگردانش نیز کمتر ازا و توجه نمودند. و این نقصان را فقط میتوان نتیجه تقسیم کار دانست، که در آن زمان در علم ای طبیعی مرسوم بوده و هر کسی را کم و بیش به حوزه خاصی محدود کرده و افراد انگشت

* نقض عقاید لایل - حتی در فرم اولیه اش - در این نکته نهفت است که او تمام نیروهای درحال عمل کره زمین را هم ازنظرکمی و هم کیفی ثابت تصور مینماید. سر دشدن زمین برای او مطرح نیست. زمین در یک مسیر معین پیشرفت نمیکند بلکه صرفاً در شیوه‌ای تصادفی و بی‌تأثیر تغییر می‌پذیرد. (یادداشت از انگلیس)

شاری بودند که هنوز نرک جامعی برایشان باقی مانده بود. در این هنگام فیزیک پیشرفت عظیمی نموده بود که نتایج آن بطور همزمان توسط سه نفر جداگانه جمعبندی گردید. (۱۸۴۲، سالی سرنوشت ساز برای این رشته از علوم طبیعی بود.) مایر در هابل بروون و ژول در منچستر تبدیل حوارت به نیروی مکانیکی و بالعکس رانشان دادند. تعیین معادل مکانیکی حرارت ما بین نتیجه را شک ناپذیر ساخت. همزمان با این در نتیجه کار بروروی نتایج مجزای فیزیکی که تازه حاصل شده بودند، گروو (۱۷) - نه پک دانشمند طبیعی حرفه ای بلکه پک حقوقدان انگلیسی - ثابت کرد که تمام آن چیزهایی که نیروهای فیزیکی نامیده میشوندمی، حرکت مکانیکی، حرارت و نور و الکتریسیته، مفناطیس و حتی در حقیقت نیروهای شیمیائی در شرایط خاصی بیکدیگر قابل تبدیل هستند، بدون اینکه نقصانی از نیرو ایجاد گردد و با این ترتیب در کنار اصول فیزیکی اصل دکارت را که - کمیت حرکت موجود در جهان مقداری است ثابت - با ثبات میرساند (۱۸). با این کشف نیروهای ویژه فیزیکی که در واقع "انواع" تبدیل ناپذیر علم فیزیک بودند، تبدیل شدنیه صورتهاي منفذ شده از حرکت ماده و تبدیل پذیر بیکدیگر مطابق با قوانینی خاص. اصل تصادفی بودن وجود این یا آن نیروی فیزیکی بلاواسطه اثبات روابط درونی متقابل آنها و قابلیت تبدیلی متقابلشان از صحته علم خارج گردید. فیزیک مانند نجوم قبل از آن به مرحله ای رسید که ضرورتا اشاره میکرد بردوران همیشگی ماده در حال حرکت بعنوان نتیجه نهایی پیشرفت حرکت انگیز و سریع شیمی مخصوصا از زمان لوازیه و دالتون، از جنبه دیگری بر عقاید کهنه در خصوص طبیعت حمله برد.

در نتیجه تولید موادی که تا بحال در ارگانیسم زنده تولید میشند از طریق مواد غیرآلی، شیمی به اثبات رسانید که قوانین شیمی همان اعتباری را در مورد مواد آلی دارد که در مورد مواد غیرآلی. بدین ترتیب دره عبور ناپذیر فرضی کانت که بین طبیعت جاند اروغیر جاندار بوجود آمده بود تا اندازه ای زیادی پرگشت.

بالاخره در زمینه زیست شناسی هم - سفرهای علمی و گردشگری تحقیقاتی هم که بطور منظم از نیمه قرن قبل (یعنی قرن هجدهم) ترتیب داده شده بودو اکتشافات علمی در مستعمرات اروپائی سراسر دنیا تو سط دانشمندان مقیم آن نقاط و بعد پیشرفت

دیرین شناسی، کالبد شناسی و بطور عام فیزیولوژی؛ بویژه بعداز رواج میکروسکوپ و کشف سلو ل - آنقدر اطلاعات جمع آوری شده بود که جمع آوری بکار بست شیوه های تطبیقی (مقایسه ای) ممکن و در عین حال گریزناپذیر شدند* . از یکسو شرایط زیستی جانوران و گیاهان مختلف موجود تو سط جغرافیای فیزیکی تطبیقی تعیین میگردید. و از سوی دیگر ارگانیسم های متفاوت مطابق با اندامهای مشابه شان با یکدیگر مقایسه میگردیدند. این مقایسه نه تنها در شرایط بلوغ بلکه در کلیه مراحل رشد انجام میپذیرفت، هرچه این تجسس عمیق تر و دقیق تر انجام میپذیرفت بهمان اندازه سیستم خشک ارگانیسم ثابت لاتغییر بیشتر از سرمه بکار رزده میشد. نه تنها انواع جداگانه گیاهی یا حیواناتی یافت شدند، مانند آمفیوکسوس و "لیپیدوزیرها" یکدیگر ادغام میشوند بلکه حیواناتی یافت شدند، مانند آمفیوکسوس و "لیپیدوزیرها" (۱۹)، که تمام طبقه بندی های قبلی را به مسخره گرفتند**.

وعاقبت دانشمندان با ارگانیسمهای موافق گردیدند که ممکن نبود گفته شود که اینها به قلمرو حیوانی تعلق دارندیا به قلمرو گیاهی روزبروز چاله های موجود در یافته های دیرین شناسی بیشتر پر میشد. و حتی مرددترین افراد را وامیداشت که توازی جیرت آوری را مابین تکامل جهان ارگانیک بمثابه یک کل و تاریخ تکامل یک ارگانیسم منفرد- ریسمان آریادنه که میباشد گیاهشناسی و جانورشناسی را از لابیزنی که روزبروز بیشتو در آن گرفتار میشند نجات بخشیده بپذیرند. نکته برجسته و شاخص این است که همزمان با حمله کانت به ازالتیت، منظومه شمسی ث. اف. ولف در ۱۷۵۹ به انجام اولین یورش به لاتغییر بودن انواع اقدام کرده و نظریه توارث را اعلام نمود (۲۱). اما چیزی که درمورد او هنوز یک پیش بینی درخشنان بود دردست اکن و لامارک و با این صورت محکمی پیدا کرده و تو سط

* - در نسخه اصلی با مداد نوشته شده - "جنین شناسی".

** - در نسخه اصلی با مداد نوشته شده "کراتودوس، دی تو آرکوپتریکس" (۲۰) و غیره. بهتر است: گره گشائی که میباشد کلاف سردرگم جانورشناسی و گیاهشناسی را که روز بروز بیشتر درهم میپیچد، بگشاید.

داروین در ۱۸۵۹ (درست یکصد سال بعد) * بطور پیروزمندانه ای به نتیجه رسانیده شد. (۲۲) تقریباً بطور هم زمان با این موضوع آشکار گردید که پروتوبلاسم و سلول، که دیگر معلوم شده بود که کوچکترین جزء نسخ شناسانه تمام ارگانیسمهاست، بطور جداگانه و مستقل از یکدیگر و بمثابه پائین ترین صورت ارگانیسم زنده موج— و است. این کشف نه تنها فاصله مابین طبیعت ارگانیک و غیر ارگانیک را به حداقل رسانید بلکه یکی از اساسی ترین مشکلاتی را که قبل از سر راه نظریه توارث ارگانیسم ها مقاومت می کرد، از میان برداشت. دید جدید درباره طبیعت درجه نهایی اصلی خویش کامل بود.

تحجر و نفوذ ناپذیری از میان برداشته شد. ایستادی (تغییرناپذیری) کلا پراکند و مضمحل گردید، تمام ویژه گیهای که ازلی فرض می شدند، تبدیل پذیر و گذرا شدند تمامی طبیعت بصورتی متحرک در جریان دائمی و سیری دورانی نشان داده شد. کلیات آثار. جلد ۲۰ صفحات - ۳۱۴ - ۳۲۰ ، ۳۱۱ - ۳۱۵

انگلیس : دیالکتیک طبیعت (۱۸۷۳ - ۱۸۸۳)

در هیچ کجا با خدارفتاری بدتر از آنچه که علمای دانش طبیعی معتقد به او با آن انجام داده اند دیده نمی شود. ماتریالیستها فقط واقعیتها را بدون استفاده از آنچنان عباراتی تو ضیح میدهند. آنها این کار را اولاد مرمقعی انجام میدهند که مومنین سماج قصد دارند خدارا به آنان تحمیل نمایند. آنگاه به اختصار یا مانند لایاس پاسخ میدهند: آقا احتیاجی به آن نداشته ام (۲۳). یا بالحن گستاخ تری مانند تجار هلندی، زمانیکه مسافران تجارت پیشه آلمانی قصد تحمیل کردن اجناس خود را به آنان داشتند جواب میدهند: این چیزها بدرد من نمی خورند. و این پایان ماجرا است. اما خدا مجبور است درست مدافعان خویش چه عذابی را تحمل نماید! در تاریخ علو م طبیعی، طرفداران خدا با او همان رفتاری را داشته اند که با فردریک ویلهلم سوم زیرالها و افسران درجه نهایی داشتند (۲۴). هر واحد نظامی یکی پس از دیگری دست

* - کتاب "درباره منشاء انواع" در ۲۴ نوامبر سال ۱۸۵۹ منتشر گردید.

از مبارزه میکشند و سنگرها یکی پس از دیگری در مقابل یورش علم تسخیر میشوند، تا اینکه در پایان تمامی قلمرو بی پایان طبیعت تو سط دانش فتح میشوند و جائی برای خالق باقی نمیماند.

نیوتن باز هم بایشان "ولین تصادم" بودن را اجازه دادلیکن اورا ازدخت است در منظمه شمسی بازداشت . پدر سچی (۱۸۷۸ - ۱۸۱۸) (م) ایشان را با تمام احترامات شرعی دربیرون از منظمه شمسی احترام میگذارد، لیکن بدون هیچ قاطعیتی و فقط برای او عمل آفریننده ای را در رابطه (۴) باکره گازی شکل اولیه مجاز میشمرد. و در تمام حوزه های بهمین ترتیب . ذر زیست شناسی آخرین دون کیشو ت یعنی آگاسیس حتی بایشان چرندیا ت مثبتی نسبت میدهد. فرض میشودکه ایشان نه تنها حیوانات واقعی را خلق کرده باشد، بلکه همچنین حیوانات مجرد رانیز، مثلاً ما هی را . و بالاخره تیندال (۲۵) ایشان را از هر دخالتی در طبیعت منع مینمایدو اورا بـه جهان فرایندهای عاطفی تبعید میکند، و این اجازه هم باز همه مسائل گذشته، بدین خاطر بایشان میدهدکه بایستی کسی وجود داشته باشد که بیشتر از ژان تیندال در این مورد طبیعت بداند*. چه فاصله ایست تا خدای قدیمی - خالق سماوات و خاک نگهدارنده همه اشیاء - که بدون اجازه او حتی موئی از سر نمیافتد!

کلیات آثار - جلد ۲۰ صفحات ۴۷۱ - ۴۷۰

* - انگلیس اشاره میکند به سخنرانی اختتامیه تیندال در اجلاس چهل و چهارم انجمان انگلیسی پیشرفت‌های علمی در بلغارستان، ۱۹ آگوست ۱۸۷۴ (در مجله طبیعت شماره ۲۵۱، مورخ ۲۰ آگوست ۱۸۷۴). درنامه ای به مارکس مورخ ۲۱ اسپتامبر ۱۸۷۴ انگلیس توصیف مشروح‌تری از این سخنرانی بدست میدهد.

پیدایش مذهب

نگلss : (یادداشت‌های مقدماتی بر "آنتی دورینگ")، (۱۸۷۶)

انعکاس صحیح طبیعت بطور کاملا مشکلی دیگر محصول یک تاریخ تجربی است. نیروهای طبیعت برای بشرا و لیه نیروی بیگانه، اسرا رآمیز و ما فوق محسوب می‌شدند. در مرحله معینی که همه خلقها را با فرهنگ آنرا طی مینمایند، او با شخصی کردنش خود را با آن تطبیق میدهد. این کشش شخص نمائی در همه جا خدا یا ن را آفرید، و تطاویت استدلال خلق‌ها در نظریه وجود خدا درست فقط عمومیت این شخص نمائی را به عنوان مرحله کناری ضروری، پس همچنین دین را ثابت مینماید. تنها شناخت واقعی قوای طبیعت است که خدا یا ن را فراری میدهد. یا خدا ۱۱ موضوعی به موضع دیگر (سچی و سیستم خورشیدی اش^۳) میراند. این روندتا جائی ادامه می‌بدهد که از لحاظ تئوریک میتواند بعنوان پایان یا فته تلقی گردد.

انگلیس : لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان (آغاز ۱۸۸۶)

حال یک نظر اجمالی هم به مذهب بیاندازیم که ارزشندگی مادی دورتر از همه است و ظاهرا بیش از همه با آن بیگانه است. مذهب در بدیوهی ترین ازمنه از جهالت آمیزترین و تاریکترین تصورات افراد درباره طبیعت خود و طبیعت خارجی پیرامونشان پدید آمده است. ولی هرایدئولوژی پس از پدید آمدن در حال ارتباط با مجموعه تصورات موجود، تکامل میباشد و در آنها تغییرات تازه‌ای وارد می‌شود. در غیر این صورت وی ایدئولوژی نبود یعنی با افکار بعنوان ما هیئت مستقلی که دارای تکامل مستقلند و تنها از قوانین خود تبعیت میکنند، سرو کاری نمی‌داشت. این فاکت که همان اشاره مادی زندگی افرادی که در دماغ آنها این پرسوه فکری انجام میگیرد، سرانجام مسیراً این پرسوه را تعیین می‌سازد، در مغز این افراد ناگزیر در کنشده میماند، زیرا در غیر این صورت کار تما می‌شود. این ایدئولوژی ساخته بود. تصورات ابتدائی مذهبی که بخش عده آن بین گروه معینی ازاقو ام خویشا وند مشترک است، پس از تقسیم این گروهها در نزد اقوام جدا گانه بشیوه‌ی خاص و بر حسب آن شرایط حیاتی که نصیب این قوم شده، تکامل می‌یابد. در نزد گروهی از این اقوام، یعنی در نزد آریاها (۵) (با صلطاح اقوام هندو اروپایی) پرسوه تکامل تصورات مذهبی بتوسط میتولوژی * مقایسه‌ای به تفصیل تحقیق شده است. خدا یانی که به این ترتیب در نزد هر قوم جدا گانه‌ای ایجاد شده بود، خدا یان ملی بودند و قدرت آنها از حدود آن سرزمین ملی که تحت حمایتشان بود و در آن سویش خدا یان دیگری حکمرانی بلاشیک داشته است، تجاوز مینمود. همه‌ی این خدا یان فقط تا زمانی در تصورات افراد باقی بودند که ملتی که موجد آنها بود، وجود داشت و همراه با فنا این ملت هم سقوط مینمودند. ملیت‌های استان در اثربرهات امپراطوری جهانی روم که شرایط اقتصادی پیدا یش آنها را مانع نمیتوانیم در اینجا بررسی کنیم، از پایی در آمدند. خدا یان ملی استان دچار انحطاط شدند و حتی خدا یان روم هم که بر حسب الگوی کوچک شهر رم برش یافته بودند، از این سرنوشت نرستند. نیاز تکمیل امپراطوری جهانی با یک مذهب جهانی، در این عمل که روم

* افسانه پردازی مذهبی - اساطیر مذهبی

میکوشید در ردیف خدا یا ن محلی، پرستش همه خدا یا ن بیگانه‌ای را هم که تا اندازه‌ای محترم بودند معمول دارد، با وضوح آشکار میشد. ولی بدین شکل یعنی با فرمان امپراتور نمیتوان مذهب جهانی جدیدی ایجاد کرد. مذهب جهانی جدید یعنی مسیحیت بنحوی هی سروصدا از اختلاط الهیات کلیت یا فته‌ی شرقی و بویژه عبری، با فلسفه مبتنی شده‌ی هیوانانی و بویژه رواقی پدید آمد. ما اکنون فقط از طریق پژوهشهای موشکافانه میتوانیم پیدایش منظره ابتدائی مسیحیت‌چه بوده، زیرا این مذهب بعدها شکل رسمی رسیده است که مجمع روحانی نیقیه (۶) پس از از سازگار کردنش با عنوان مذهب دولتی بمعارضه شده است. ولی به وجهت، این واقعیت، که این مذهب پس از دویست و پنجاه سال مذهب دولتی شد، بحدکافی نشان میدهد که تا چه اندازه‌ای با اوضاع واحوال آن زمان مطابقت گذاشته است. مسیحیت در قرون وسطی همیای تکامل فئودالیسم، منظره مذهبی را بخودی - گرفته که با فئودالیسم و سلسله مراتب آن مطابقت داشت. ولی هنگامیکه بورژواها استوار شفند، الحاد پروتستانی در نقطه مقابله مذهب کاتولیکی فئودالی، ابتداء در نزد آبیشورها (۷) از جنوب فرانسه در دوران حد اعلای رونق شهرهای آن ناحیه نشوونمایافت. قرون وسطی کلیه انشکال دیگرای دیتلوزی یعنی فلسفه، سیاست و فقه رابه الهیات ملحق ساخته و به شعب آن مبدل نمود. در نتیجه این امر جنبش سیاسی و اجتماعی مجبور بود در قالب الهیات فرآید. احساسات توده‌ها فقط از طعام مذهبی تغذیه میشد، با این جهت برای برانگیختن هیک جنبش جوشان ضروری بود که منافع خاص این توده‌ها در جامه‌ی مذهبی به آنها عرضه شود و هما نظر که بورژواها از همان آغاز برای خود زاده‌ای بصورت پلپهای تهیید است شهری، مزدوران و انواع خدمتکاران، یعنی اسلاف پرولتا ریای دوران بعد ایجاد نمودند که به هیچ زمرة‌ی معینی متعلق نبودند، بهمان ترتیب هم الحاد مذهبی خیلی زود به دو دسته تقسیم شدند: نوع بورژواشی معتدل و نوع پلپی انقلابی که حتی ملحدین بورژوا هم از آن نفرت داشتند.

اینکه الحاد پروتستانی را نمیشدنا بود ساخت، ناشی از شکستنا پذیری بورژواها بود که قدرتشان دمدم فزونی مییافت. هنگامی که این بورژواها به اندازه‌کافی استوار شدند مبارزه آنان بانجبای فئودال که تا آن زمان جنبه محلی داشت رفت و پنهانی مقياس کشواری بخود گرفت. نخستین برا آدمهم با صلح رفورما سیون در آلمان رخ داد، بورژواها هنوز به

اندازه کافی نیرومندو تکامل یا فته نبودن تا همه زمرة های شورشی دیگرمانند پلپ ها را در شهر و نجای فرو دست و دهقانان را در ده زیر پر چم خود متعدد سازد. پیش از همه نجباشکست خوردند، آنگاه قیام دهقانی را در برگرفت که عالیترین نقطه سراپای این جنبش انقلابی است. ولی شهرها دهقانان را پشتیبانی نکردند و انقلاب بدست سپاهیان امیران ملاک که بعدها از همه عواقب سودمندانه این انقلاب بهره ور شدند، سرکوب شد. از آن زمان آلمان برای مدت سه قرن از جرگه مللي که در تاریخ مستقل وفعال عمل میکنند، خارج میشود. ولی بجز لوتر آلمانی، کالون فرانسوی هم بود. ولی با آن حدت خاص فرانسوی، خصلت بورژواشی رفورما سیون را به نخستین عرصه کشید و به کلیسا منظره جمهوری، منظره ای دموکراتیک داد. در همان حالی که رفورما سیون لوتر در آلمان مسخر شده بودوا این کشور را به فنا دچار میساخت، رفورما سیون کالون به پرچم جمهوری خواهان ژنو، هلند و اسکاتلند بدل گردید و هنلند را از تصرف اسپانیا و امپراطوری آلمان رهاشی بخشید و برای پرده دوم انقلاب بورژوازی که در انگلستان صورت گرفت، لباس ایدئولوژیک فراهم ساخت. در اینجا کالونیسم ساتراواقعی مذهبی برای منافع بورژوازی آنروزی گشت و به همین دلیل پس از انقلاب سال ۱۶۸۹(۸) که به سازش بین بخشی از نجای و بورژوازی خاتمه یافت، نتوانست قبول عامه پیدا کند. کلیسای دولتی انگلیس از نو مستقر شد. ولی دیگرنه بصورت سابق خود یعنی نه بصورت کا- تولیسیسم، با شاھی که نقش پاپ را یافا میکرد. اکنون دیگرا این کلیسا سخت رنگ کالونیسم بخود گرفته بود. کلیسای قدیمی دولتی یکشنبه پرنساط کا تولیکی را جشن میگرفت و یکشنبه عبوس کالونیستی را میکوبید. کلیسای جدید که از روح بورژوازی مشحون بود، همانا این آخری را معمول ناشت که تا اکنون هم انگلستان را زینت میبخشد.

در فرانسه در سال ۱۶۸۵ اقلیت کالونی سرکوب شد، یا به کا تولیکامبدل گردید و یا طرد شد (۹). این امر به چه منجر گردید؟ در همان موقع پیر ببل آزاداندیش در عنفوان فعالیت خود بود و در سال ۱۶۹۴ هم ولتر تولد یافت. درنتیجه ای اقدامات مستبدانه لوشی چهاردهم، برای بورژوازی فرانسه آسانتر بود که به انقلاب خودشکل غیر مذهبی و منحصرای سیاسی بدهد که تنها شکلی بود که با وضع تکامل یا فته بورژوازی مطابقت داشت. بجا ای پروتستانها، آزاداندیشان در مجامع ملی تجمع میکردند. معنی این، آن بود که مسیحیت وارد مرحله آخرین خود شده است. این مذهب دیگر قدر نبود و برای مجاہدات

پیک طبقه مترقبی جامه‌ای ایدئولوژیک فراهم آورد و پیش از پیش به این مطلق طبقات حاکمه که از آن فقط بمثابه وسیله‌ای برای حکمرانی ولگامی برای طبقات زیر دست استفاده می‌کند، مبدل می‌شد. در این میان هریک از طبقات حاکمه مذهب خاص خود را موردا استفاده قرار می‌دهد. اشاره فیت ملاک مسیحیت کا تولیک یا ارتکس پروتستان راه بورژوازی لیبرال و رادیکال راسیونالیسم را با یافروزیدن آنکه این آقا یا ن خود در عمل به مذهب خویش باور نمی‌گردید یا نه؟ امری علی السویه است.

بنابراین می‌بینیم که مذهب، پس از پیدا یش، «پیوسته ذخیره»ی معینی از تصورات که از ازمنه‌ی پیشین به ارث رسیده است را حفظ می‌کند، زیرا بطور کلی در تمام شون ایدئولوژیک، سنت نیروی محافظه کار عظیم است. ولی تغییراتی که در این ذخیره‌ی تصورات روی میدهد، معلول مناسبات طبقاتی یعنی اقتصادی افرادی است که این تغییرات را ایجاد می‌کنند. فعلتاً همینجا کافی است.

کلیات آثار - جلد ۲۱ - صفحات ۳۰۵-۳۰۳

انگلیس: انقلاب آقا اوزن دورینگ در علم (آنتی دورینگ). سپتا مبر ۱۸۷۸- ۱۸۷۶ زوشن

بروی همتام ادیان چیزی بجز بازتاب خیالی نیروهای خارجی که بر زندگی روزانه انسانها فرمانروائی می‌کنند، نیست. بازتابی که در آن نیروهای ناسوتی چهره نیروهای لاهوتی بخود می‌گیرند. در اوائل تاریخ ابتدا این نیروهای طبیعت هستند که بدینگونه منعکس می‌شوندو در تکامل آتی خود نزد اقوام مختلف دچار متغیر ترین و متلون ترین مشخصات می‌گردند. این پروسه اولیه دست‌کم در مورد اقوام هند و اروپا شی بوسیله اسطوره شناسی قیاسی با منشاء آن در وداهای (۱۰) هندی پیگیری شد و جزئیات آن در تطور بعدیش نزد هندیها، ایرانیها، یونانیها، رومیها، ژرمونها و تا آنجا که اسناد موجود است، نزد کلدیها، بیتوانیها و اسلوها نیز نشان داده شده است. ولی بزودی در کنار نیروهای طبیعت، نیروهای اجتماعی نیز فعال می‌گردند، نیروهایی که در برابر انسانها همانقدر بیگانه و در آغاز همانقدر غیر قابل توضیح می‌باشند و انسانها را با همان ضرورت ظا هرا طبیعی تحت اقتدار خویش در می‌آورند که قبل از خود نیروهای طبیعت. باین وسیله

پیکره‌های خیالی که در آن انسان در ابتداء تنها نیروهای اسرارآمیز طبیعت منعکس می‌شدند، خصال اجتماعی کسب میکنند و نما یندگان قدرت‌های تاریخی می‌گردند. در مرحله بعدی تکامل تمامی صفات طبیعی و اجتماعی خدا یا نمایان متعدد به یک خدای قادر مطلق منتقل می‌گردد که خود نیز فقط با زتاب انسان مجرد است. با این ترتیب یکتاپرستی بوجود آمد که از نظر تاریخی آخرین محصول فلسفه عامیانه آخرین دوره‌های یونان بود و جسم خود را در یهوه خدای ملی و یکتاً یهود یا یهودیت می‌تواند در این شکل ساده و انعطاف‌پذیر بمتابه شکل بلا واسطه و احساسی رفتار انسانها نسبت به نیروهای بیگانه‌ی طبیعت و نیروهای اجتماعی حاکم بر آنها، به حیات خود ادامه دهد و آن هم تازمانی که انسانها تحت سلطه این نیروهای طبیعی و اجتماعی قرار دارند. ولی ما بکرات دیدیم که در جامعه‌ی بورژوازی کنونی، انسانها تحت سلطه مناسبات اقتصادی که خود بوجود آورده‌اند، تحت نفوذ ابزار تولیدی که خود تولید کرده‌اند، قرار دارند آنچنان که گوشی تحت سلطه نیروهای بیگانه‌اند. بنابراین پایه واقعی عمل با زتاب اقتصاد بورژوازی دریچه‌ای نیز بر رو باشی با آن نیز خود با زتاب مذهبی و هر آینه‌ای اقتصاد بورژوازی دریچه‌ای نیز بر رو باشی علی این سلطه‌ی بیگانه بگشایید باز این از نظر وجود خود مسئله چیزی را تغییر نمیدهد. اقتصاد بورژوازی نه می‌تواند از بروز بحران‌ها بطور کلی جلوگیری کند و از سرما یه داران جدا گانه در برابر ضرر، بدکاری و ورشکستگی و نهاینکه از کارگران در برابر بربیکاری و فلاکت، حفاظت نماید. و این هنوز حقیقتی است که انسان می‌اندیشدو خدا (یعنی سلطه بیگانه شیوه تولید سرما یه داری) اتحکم می‌کند. شناخت محض، اگر وسیع تر و عمیق ترازا قتصاد بورژوازی هم بشود، با زهم برای بیرون کشیدن نیروهای اجتماعی زیر سیطره‌ی اجتماعی کافی است. برای این منظور قبل از هر چیز یک عمل اجتماعی لازم است و هرگاه این عمل مورد

* این خصلت آتنی دوگانه خدا یگانه‌ای مختلف یکی از علل افتشاشی است که بعد در میتولوزی‌ها بروز نمود. میتولوزی قیاسی علت مزبور را نادیده گرفته است، زیرا به نحوی یکجانبه اسکوپه‌های صرفا انعکاس نیروهای طبیعی میداند. فعل این نزد برخی از قبایل ژرمن، خداوند چنگ بزبان نوردیک قدیم تیرخوانده می‌شده است. بزبان آلمانی باستان زیو Zeus که بنا براین با زئوس یونانی Zeus و با زوپیتر لاتینی مترا داف دسپیتر مطابقت دارد. نزد قبایل دیگری از ژرمن‌ها ار Eor و اور Eor خوانده می‌شده با آرس Ares یونانی یا مارس لاتینی مشابه بوده است.

اچرا درآید، هرگاه جامعه بوسیله تملک بر ابزار تولید و استفاده از آنها برپا یه یک بربنا مه کامل، خود وکلیه اعضا یش را از آن برداشتی که هم اکنون اسیر آند، از اسارتی که بوسیله ابزار تولیدی که توسط خود آنان تولید شده ولی در برآ بر شان بعنوان نیروی مقتدر بیگانه‌ای قرار گرفته است، نجات داد، هرگاه انسان دیگر نه فقط اندیشید، بلکه هدایت هم گرد، تازه آنوقت است که آخرین نیروی بیگانه‌ای که اکنون در مذهب انعکاس می‌یابد ناپدید خواهد گشت و از آن طریق خود بازتاب مذهبی نیز از بین میروند و آنهم باین دلیل هم‌اکنون که دیگرچیزی برای تازتاب شدن وجود ندارد.

۱- Einziger اشاره به اثر ماسکس اشتیرنر بنام "فرد و مایملکش" است که در سال ۱۸۴۵ ادر لایپزیک منتشر شد.

۲- در اینجا نظر انگلیس احتمالاً کتاب:

" Among the Indian of Guineabeing sketches chiefly Anthropology from the interior of British Guinea "

اثر ادوارد فردیناند منتشره در تورن میباشد.

۳- Contract Social " قرار دادهای اجتماعی روسو" - برمبنای نظریه زان زاک روسو انسانهادر ابتدا در اوضاعی طبیعی که همگی در شرایط یکسانی قرارداشتند، میزیستند. بوجود آمدن مالکیت خصوصی و رشدنا برآبر مناسبات مالکیت به تشکیل دولت منجر گردیدکه خود در اساس یک قرارداد اجتماعی است. انکشافو تکامل نابرابری سیاسی به الغاء این قرار داد اجتماعی انجامید و شرایط طبیعی جدیدی پدید آورد. از میان برداشتن این وضع، بعده آن دولت منطقی است که بر بنیان قرارداد اجتماعی نویسنی متکی باشد. این نظریه در آثار دیگر روسومانند:

" Discours sur le Origine et fondemens de l'inégalité parmi les hommes "

منتشر در آمستردام در سال ۱۷۵۵ و اثر:

" Du Contract Social ou principes du droit politique "

طبع آمستردام در سال ۱۷۶۲ بسط و تکامل یافته است.

۴- Angelo Secchi " آنجلو سچی نظریات خود را ابتدا در ارشش موسوم به " خورشید" که در سال ۱۸۷۲ انتشار یافت، بیان نمود. وی در اثر مذکور از اکتشافات بهتر و جدیدتری در مورد ساختمان تشعشعات، جایگاه خورشید در آسمان و رابطه‌ی آن با سایر اجرام سماوی سخن به میان آورده است.

۵- انگلیس بر اساس بکارگرفتن زبان علمی دوران خویش واژه " آریائی‌ها" را بجای " هندو اروپائی" بکار میبرد. واژه " آریایی" منشاء لغوی اش به هندی‌ها بسیار قدیم و ایرانی‌ها اطلاق میشده است. از اواسط قرن نوزدهم این اصطلاح توسط بسیاری از محققین به مفهوم " هندو اروپایی" نیز بکار میرفته است. بعدها واژه " آریایی" توسط نژاد پرستان برای تحقیق سیاستهای عظمت طلبانه‌ی سرمایه‌داری امپریالیستی مورد

تعابیر مغرضانه ای گردید و شالوده ایدولوژیک ظهور فاشیسم و هیتلر در آلمان شد . عـ "اجلاس نیکن" - اولین اجلاس جهانی کلیسا ای کاتولیک است که توسط کنستانتینین اول امپراطور روم در سال ۳۲۵ در نیکا (آسیای صغیر) تشکیل شد . این اجلاس اقدام به تدوین یک سلسله تزها ای اساسی و لازم الاتباع اعتقادات مذهبی مسیحیت نمود . مخالفت با این تزها بمنزله عداوت با دولت مخصوص میشد و مجازاتها شی سخت در پرسی داشت . مصوبات این اجلاس بظاهر پیوند نزدیک کلیسا و دولت و تبدیل مسیحیت به آئین دولتی حکومت روم، تلقی گردید .

۷- " Albigneser " (آلبینزها) - یک جنبش مذهبی است که در قرن ۱۲ او ۱۳ در جنو- ب فرانسه و شمال ایتالیا رواج بسیار داشت . مرکز آن یکی از شهرهای جنوبی فرانسه بنام "آلبی" بود . آلبینزها که علیه قوانین و احکام و سلسله مراتب کاتولیکی بپا خواستند ، در اشکال مذهبی تجلی اعتراض کسبه و سوداگران خردخواهی شهروی علیه فکودا - لیسم بودند . بخشی از اشراف جنوب فرانسه نیز که خواهان تغییر و تحول در مالکیت ارضی پا بر جای کلیسا بودند به این فرقه پیوستند . پاپ اینوسنス سوم در سال ۱۲۰۹ علیه آلبینزها لشگرکشی نمود و در جنگی که ۲۰ سال بطول انجامید آلبینزها را سرکوب نمود . ۸- در سال ۱۶۸۸ در انگلستان تحولی در نظام سیاسی بوقوع پیوست که بسقوط سلسله استوارت منجر گشت . سلسله بورژواشی جدیدی که در سال ۱۶۸۹ بر اساس سلطنت موروشی مشروطه ویلهلم فون اورائین، استقراریا فتح مظهری از ائتلاف بورژوازی مالی و آریستو- کراسی زمیندار بود .

۹- قانون ۱۵۹۸ نانت " Nantes " آزادی کامل مذهب وتساوی حقوقی شهروندان در مقابل دولت را برای پروتستانهای فرانسوی برمیست شناخت . در سال های ۱۶۰۰ قرن نوزدهم دامنه درگیری ها و پی گردیدهای سیاسی و مذهبی پروتستانهای فرانسوی وسعت گرفت و پس از لغو قانون ۱۵۹۸ هزاران پروتستان مجبور به ترک فرانسه شدند .

۱۰- " وردا " - کتاب مقدس هندوها از جمله ای کهن ترین متون ادبی هنداست . " وردا " بنیان تفکر مذهبی و فلسفی پیروان آئین هندوان است که مشتمل بر اساطیر خدایان، سروده های قربانیان، عبادات، مضماین سحرآمیز و رسوم قربانی کردن میباشد . علاوه بر این ها " وردا " مضماین و تفاسیر آثار مذهبی متقدمتر و نیز تعالیم دینی و فلسفی

راتیز در خود نهفته دارد." وردان " سالیان در از توسط بر همن ها بطور شفاهی تعلیم و اشاعه داده میشد.

۱۱- "کُر پیروزی" - منظور سروده‌ای است تحت نام "قلعه‌ای مستحکم خدای ماست" هاینه در سروده‌ها یش درباره تاریخ مذهب و فلسفه در آلمان این سرود را "مارسی یز" دوره رفرما سیون مینامد.

۱۲- در ۱۰ دسامبر ۱۵۲۰ مارتین لوتر در شهر "وتین برگ" در جلو دروازه‌ی "استر" اعتبار نامه‌ی پاپ را که "Exurge Domini" نامیده میشد، و در آن در زوئن ۱۹۲۰ پاپ لئوی دهم او را تهدید به تبعید مینمود به آتش کشید.

۱۳- کپرنیک در آخرین روز حیات اش در ۲۴ ماه مه ۱۵۴۳ اولین نسخه‌ی چاپ شده اشر خود بنام "De revolutionibus orbium coelestium" را که در آن برای نخستین بار سیستم نظری هلیوسانتری که براساس آن خورشید مرکز جهان و سایر ستارگان پیرامون او درگردشند، ابراز شده بود را دریافت نمود.

۱۴- نظریه‌ی فوژیستیک- در رشتہ شیمی قرن هیجدهم فرضیه‌ای نیرومند بود، براساس این نظریه در هر عمل سوختن فوژیستین ماده‌ای که در کلیه موارد قابل اشتعال یا فت میشود، از ماده‌ی مشتعل جدا و تجزیه میگردد. بی‌پایه بودن این نظریه توسط آنتوان لورن لاوازیه شیمیست فرانسوی به ثبت رسید.

۱۵- منظور نوشته‌های "تاریخ عمومی طبیعت و تئوری کاشتا" ۱۷۵۵ و آخرین فصل جلد دوم آن موسوم به "وارسی سیستم جهانی" ۱۷۹۶ امانوئل کانت است که در کوئیگزبرگ و لایپزیک‌با ممستعار پیرسیمون لالپاس به طبع رسید.

وجود ذرا تی گاز مانند درخشان در آسمان لایتناهی که شبیه لکه های مه آلود (توده مه-آلود درخشان) که کانت شرط تحقق تئوری لالپاس قرار داده بود، در سال ۱۸۶۴ بتوسط ستاره‌شناس انگلیسی ویلیام هگینس و در سال ۱۸۵۹ به توسط گوستا وکیرشوف و روبرت بانس از طریق تجزیه‌ی طیفی کشف و به اثبات رسید.

۱۶- مراد اندیشه‌ای از ایساک نیوتون میباشد که در پایان جلد چهارم نوشته‌ی اصلی خود: "Philosophiae naturalis principia mathematica" - کلاسکو به سال ۱۸۲۲ جلد چهارم صفحات ۲۰۱/۲۰۲ به تحریر درآمده است. انگلیس این اندیشه را ۱۱۱

- زبان هگل در اثرش بنام دایره المعارف میانی علوم فلسفی "فصل ۹۸، بند ۱، نقل میکند.
- ۱۷- انگلیس کتاب روبرت گروت بنام "The correlation of physical forces" چاپ سوم، لندن ۱۸۵۵ را مأخذ قرار میدهد. در این اثر یکی از درسهای گروت نهفته است که او در زانویه ۱۸۴۲ در لندن تدریس نمود و مدتی کوتاه پس از آن، آنرا انتشار داد.
- ۱۸- برداشت از حرکت بعنوان یک کوانتم ثابت (پا بر جایی مقداری حرکت) را رنه دکارت در برخوردهش درباره نور در اولین فصل اثر خود بنام "De Mundo" بسط داد. او بیان کامل تر این برداشت را در اثر دیگر ش بنام "Principia Philosophiae" فصل دوم، بخش ۱۲۶ ارائه نمود.
- ۱۹- آمیوکسوس- جانوری کوچک، تقریباً به بزرگی هسانتمتر، شبیه ما هی است که در دریاها و اقیانوس‌های گوناگون دیده میشود. حیوان مذکور بعثثاً به شکل گذار حیات جا نواران بیمهره به مهره داران است.
- ۲۰- لپیدوزیرها (فلس داران)- ما هیانی در رود آمازون که به گروه خانواده ما هیان شششدار یاد و تنفسی تعلق دارند و بخش بزرگی ارزشی خود را در خارج از آب میگذرانند.
- ۲۱- سراتودوس- ما هی شش دار استرالیائی که بمدت ۳۵ تا ۴۰ دقیقه میتواند بر روی سطح آب قرار گیرد و بدینوسیله هوا بداخل شش های خود بدمد.
- ۲۲- آرکثوپتریکس- فسیل جانور مهره دار، پرنده‌ای به بزرگی کبوتر با خصوصیات خزنده‌ان.
- ۲۳- کاسپار فریدریش ولف در سال ۱۷۵۹ تز دکتر ای خود را تحت نام Theoria generationis موجود از قبل (Präformation) را رد کرد و تئوری "تکامل یک ارگان بر اساس یک سلسله از اشکال جدید" (Epigenesis) را بصورت علمی بنیان گذاری نمود.
- ۲۴- هوا داران تئوری "Präformation" تئوری که در قرون هفدهم و هیجدهم در بین زیست‌شناسان جا افتاده بود. مدعی بودن‌که یک موجود زنده جدید در تمام اجزایش در نطفه خوداً زقبل شکل گرفته است و تکامل ارگانیسم تنها محدود به رشد کمی میباشد، و یک تکامل که بر اساس یک سلسله نوسازی‌های مدام و بسی وقفه "Epigenesis" می‌باشد، نمیتواند بوقوع بپیوندد.
- ۲۵- تئوری "Epigenesis" بوسیله تعداد بیشماری از زیست‌شناسان مشهور از اول

تا داروین بنیانگذاری و توسعه یافت.

۲۲- چارلز داروین اثر جاودانی اوینام "منشاء انواع و بنیاد انتخاب طبیعی" که در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۸۵۹ به چاپ رسید.

" Sir, Je n'avais pas bein cette hypothese " ۲۳
 (" اعلیحضرت من نیازی به چنین فرضی نداشتم ") - پاسخ پی سیمون لاپلاس به سوال ناپلئون مبنی براینکه چرا اوردنکتاب خود "Mecanique C'eleste" (مکانیک سماوی) از خالق نامی بمعیان نیاورده است.

۲۴- نبردینا در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۶ بین لشکریان فرانسه تحت فرماندهی ناپلئون و ارتش پروس بوقوع پیوست. این نبرد منجر بشکست ارتش پروس و تسلیم پروس گشت.

۲۵- اشاره انگلیس به متن سخنرانی جان تیندال در ۱۹ اوت ۱۸۷۴ در بلفارست و در چهل و چهارمین نشست " جامعه انگلیس ترقی علوم " منشره در نشریه (طبیعت) "Nature" شماره ۲۵۱ بتأثیر ۲۰ اوت ۱۸۷۴ میباشد. انگلیس در نام خود به مارکس در ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۴ - کلیات آثار جلد ۳۲، صفحات ۱۱۹/۱۲۰ - خصوصیات این متن سخنرانی را کامل توضیح میدهد.

Instauratio Magna ۲۶- موضوع طرح فعالیت نایره المعارفی فرانسیس بیکن بنام و بویژه فصل سوم آن میباشد. طرح بیکن در نیمه کاره متوقف ماند. مطالبی که برای فصل سوم اثر اوردنظر گرفته شده بودند در سال ۱۶۲۲-۱۶۲۳ در لندن تحت نام : "Historia naturalis et experimentalis" (تأثیر طبیعی و تجربی) منتشر گشتد.

۲۷- مهمترین اثر ایساک نیوتون درباره مسائل الهیات اثری است که در سال ۱۷۳۳ اپس "Observation on the propheies of Daniel and Apocalypse of St. John" از مرگ نیوتون در لندن تحت عنوان

(ملاحظاتی درباره پیشگویی دانیل و نوشته های جان مقدس درباره آخرت). انتشار یافت.
 ۲۸- "Mesmerism" مسمیریسم - بنام بنیان گذار آن پژوهش اطربیشی فرانس مسمیر ۱۸۱۵- ۱۷۳۴، مکتبی غیر علمی است تحت لوازی " مغناطیس حیوانی " و استفاده از آن برای برخی اهداف مداوایی. مسمیریسم در اواخر قرن هیجدهم گسترش فوق العاده ای

در اروپا یافتو ویکی زپیش در آمدهای حضور ارواح یا اسپریتوانیسم شمرده میشود.
 ۲۹—"Phrenology"— یک آموزش ماتریالیستی عامیانه . جمجمه‌شناسی که امروز آموزش غیرعلمی و مردود بشمار می‌آید. این آموزش در اوائل قرن نوزدهم بوسیله پسر-شکی بنام ژوزف گال ارائه گردید. براساس این آموزش قوای ذهنی، خصوصیات، هوش وغیره هر کدام در نقطه خاصی از مغز انسانی جای دارند بنحوی که رشد بیش از حد هر کدام از آنها در جمجمه باعث رشد و تحدب بیشتر میشود. بدین ترتیب از شکل جمجمه می-توان به نیروی روانی ویژه هر انسانی پی برد. نتایج شبه علمی جمجمه‌شنا سی مورد سوء استفاده شارلاتانهای گوناگون از آنجله هوا داران حضور ارواح قرار گرفت.

۳۰- باراتاریا - جزیره تخیلی در رمان سروانتس بنام "دون کیشت" که سانچو پانزا به عنوان حاکم آنجاتعیین میشود.

۳۱- "Thalium" (تالیوم) در سال ۱۸۶۱ توسط ویلیام کروک کشف گردید. رادیومتر
 وسیله ایست که بوسیله ویلیام کروکس در سال ۱۸۷۳-۱۸۷۴ کشف شد. رادیومتر حبا بسی شیشه است دارای محوری افقی یا عمودی که بر آنها صفحاتی فلزی بعنوان پروانه سوار شده اند. این صفحات در اشتباش اشعه نور یا اشعه حرارتی شروع به دوران مینما یند.

۳۲- این نقل گفتار و همینطور دونقل گفتار دیگراز رساله ویلیام کروکس زیر عنوان: "The spiritualist Newspaper" منتشر در روزنامه "The last of katie king" تاریخ ۵ زوئن ۱۸۷۴ می باشد.

۳۳- چارلز موریس "Mystic London..." - لندن ۱۸۷۵ صفحه ۳۱۹.

۳۴- قضیه مربوط است به "کمیسیون بررسی پدیده‌های جوی" که در ۶ ماه مه ۱۸۷۵ از طرف جامعه فیزیکدانان دانشگاه سن پترزبورگ بوجود آمده بود و فعالیت آن در ۲۱ مارس ۱۸۷۶ پایان یافت. این کمیسیون که دیمیتری ایوانوویچ مندلیف و عده زیادی از اساتید شهیر در آن عضویت داشتند از شخصیت‌های مبلغ اسپریتوالیسم (احفار روح) مانند آلساندر نیکلا یویچ آکساکوف، آلساندر میخائیل یویچ بوتوف و نیکلای پتروویچ واگنر در روسیه خواستند که دلایل "واقعی" درباره پدیده اسپریتوالیسم را که دهند کمیسیون به این نتیجه رسیده مکتب اسپریتوالیسم چیزی بجز متافیزیک نمیباشد نتایج تحقیقات خود را در روزنامه "Golos" بتاریخ ۲۵ مارس ۱۸۷۶ منتشر ساخت.

۳۵- ابتدای اپرای دوصدانی موتزارت بنام "فلوت سحرآمیز"، صحنه اول، چهاردهمین پرده، جمله بعدی نیز از همین متن میباشد. لیبرتو^۵ "اشر امانوئل شیکاندر میباشد.

۳۶- منظور انگلیس حملات ارتقا عی علیه داروینیسم است که بویژه از طرف مخالفین داروین که پس از کمون پاریس در آلمان تجمع نموده بودند، انجام میگرفت.

۳۷- در ۱۸۷۰ ژوئیه حوزه مذهبی و اتیکان اعلامیه‌ای مبنی بر "بی خطا بودن پاپ" منتشر شد. یگنائز دولینگر که مذهبی کاتولیک بود این اعلامیه جزئی را بر سمیت نشناخت. کشیش مانتیس ویلهلم امانوئل فن کتلر که در آغاز در ردیف مخالفین قرار داشت بزودی جزو مبلغین "بی خطا بودن پاپ" و مدافع سرشست آن شد.

۳۸- این عبارات بخشی از نامه زیست‌شناس معروف توomas هاکسلی بتاریخ ۲۹ زانویه ۱۸۶۹ به "انجمن دیالکتیک" Dialectical Society^۶ است که خواستار شرکت اورکمیته پژوهش پدیده‌های اسپریتوالیستی بودند. هاکسلی این دعویت را رد کرد. نامه در روزنامه Daily News در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۸۷۱ انتشار یافت. متن این نامه همچنین در کتاب "اشر چارلز موریس دیویس- چاپ لندن ۱۸۷۵" درج شده است.

۳۹- هم پیش‌گفتار وهم مقدمه تاریخ مارکس ۱۸۴۱ نشان میدهد که مارکس از ابتدامصم به انتشار تز دکترای خود بوده است. اما این تصمیم به علت فشار جهت کسب درجه دکترا به تعویق افتاد.

۴۰- مارکس به کتاب موریس گازندي^۷ " Animadversio res in decium librum Diogenis Laetii, qui est de vita moribus, placitisque Epicuri " مراجعه میدهد.

۴۱- طرحی که مارکس از آن درباره فلسفه اپیکور و رواقیون و شکاکیون میخواست بنویسد، نوشته نشد.

۴۲- کارل فریدریش کوپن در اثر خود "فردریک کبیر و دشمنانش" که بسال ۱۸۴۰ نوشته است:

" اپیکوریسم، رواقیون و اسپکسیسم، اعصاب، عضلات و امعاء و احشاء جثه عهد عتیق را

تشکیل میدهندبطوری که وحدت بلاواسطه و طبیعی زیبائی و اخلاق، عهد باستان را باعث شده و با فنای آنها ازبین رفتد.

۴۳- نقل قول از دیوید هیوم "در مورد طبیعت بشر، از تلاشهای منقدانه و انگلیسی مآب درجهت سنجش این اثر نوشته لودویگ هاینریش یا کوب"، جلد اول، هالن ۱۷۹۰ صفحه ۴۸۵.

۴۴- از نامه اپیکور به منیکوس به کتاب دیوژن مرتیوس "De viti philosophorum" صفحه ۱۲۳.

۴۵- "پرومته" اثر اکیلوس صفحه ۱۷۵

۴۶- "پرومته" اثر اکیلوس، صفحات ۹۶۹-۹۶۶.

۴۷- منظور جزوء انگلیس درباره "شلینگ وبشارت" که بنام مستعار در سال ۱۸۴۲ در لا- پیزیک انتشار یافت.

۴۸- گئورگ ویلهلم فریدریش هگل "درسه‌های درباره فلسفه دین" چاپ برلین ۱۸۴۰، صفحات ۴۸۴-۴۷۶.

۴۹- امانوئل کانت "سنجش خرد ناب" انتشارات روزن کرانش- مجموعه آثار، جلد ۲. لایپزیک ۱۸۳۸ صفحات ۴۶۴-۴۸۰: عدم امکان استدلال هستی یا بی موجودیت خداوند.

۵۰- در "سنجش خرد ناب" امانوئل کانت مثال زیر را بیان میدارد:
"صد تالر (واحد پول آلمان قدیم-م) واقعی نه کمتر و نه بیشتر از صد تالر میتواند باشد. زیرا چون این درک هم موضوع و هم خود موقعیت آنرا (موضوع را-م) اراشه میدهد، اگر در این حالت دارای ارزش بیشتری میبودتا خود آن، درک من نه توانایی آنرا میداشت همه موضوع را بیان دارد و نه میتوانست درک معقول آن باشد.

لیکن در شرایط شروتمن، بیش از صد تالر واقعی است تا مفهوم خشک و خالی آن (این از امکانات آنست). زیرا موضوع در واقع تنها در مدرکات تحلیل من گنجانده نیست، بلکه بصورت ابداعی (که تعیین کننده شرایط منست) وارد مدرکات من میگردد، بدون آنکه بسا این بودن خارج از درک من، به این صد تالرحتی ذره‌ای افزوده گشته باشد.

مجموعه آثار کانت، بزبان آلمانی، لایپزیک، ۱۸۳۸، صفحه ۴۶۷.

۵۱- خدا یا ن اپیکور- طبق نظر فیلسوف باستانی یونان اپیکور خدا یا ن در فضای بین

دنیاها قرار دارند. آنها به هیچ وجه بر تکامل گیتی و هستی انسانها در هیچ شکلی تأثیری نمیگذارند.

۵۲- دیسم- یک مکتب فلسفه مذهبی روشنگری . دئیست ها خدا را بمناسبت تهات خالق جهان قبول دارند، ولی نقش او را در تاثیر برگذار تکاملی گیتی نمیپذیرند. در دوران مبارزه علیه فتووالیسم و جهان بینی کلیسا ای دیسم مکتبی مترقی بشمار می آمد. دئیستها بینش های مذهبی قرون وسطی و جزء های کلیسا ای را افشاء کرده و نقش طفیلی گرایانه روحانیت را بر ملا میساختند .

۵۳- این نکته مربوط است به کتاب های لودویک فویر باخ موسوم به "مانی فلسفه آینده" طبع زوریخ و وینترتور ۱۸۴۳ و "جوهر ایمان به اعتقاد لوتروشمیه ای در جهت بیان جوهر مسیحیت" لایپزیک ۱۸۴۴ .

۵۴- *"Systém de la nature. Ou des loix du monde physique et du monde moral "*
طبع لندن ۱۷۷۰- نویسنده این کتاب ما تریا لیست فرانسوی پل - هانری دوهولباخ است که به علت پنهان کاری نام سکرتر "آکادمی فرانسه" فرانسوی میرابو را که به سال ۱۷۶۰ فوت نمود، بعنوان نویسنده اعلام داشت .

۵۵- "سوسیالیسم و کمونیسم در فرانسه امروز" گامی درجه تاریخ روز" اثر لورنس فن اشتاین- لایپزیک ۱۸۴۲ .

۵۶- " *kultur Kampf* " (مبارزه فرهنگی) اطرح یک درگیری سیاسی که از جانب بیسمارک در سالهای هفتاد قرن نوزدهم برای مبارزه با "حزب مرکز" با جهان بینی شدیدا کاتولیکی، ضد پروسی و نیز شدیدا تجزیه طلبانه، ارائه شد. بیسمارک بدین وسیله انکار مردم را از برخورد به مسائل اساسی مانند برقراری دموکراسی در رایش منحرف و به سوی یک مبارزه سطحی ضد مذهبی معطوف ساخت .

مبارزه فرهنگی با اتحاد شعبه کاتولیکی وزارت فرهنگ پروس در ژوئن ۱۸۷۱ آغاز گشت. سپس یک رشتہ از قوانین مبنی بر تحدید کاتولیسیسم به تصویب رسیدند. از جمله کنترل مذهبی مدارس برچیده شده، ازدواج و اطلاق از تحت تنفود کلیسا خارج گشت و شکل اداری دولتی بخود گرفت، فعالیت "ولایت مسیح" ممنوع گردید. با تصویب قوانین ماه مه ۱۸۷۳ مبارزه فرهنگی به اوج خود رسید: هرگونه فعالیت و دخول به جرگه روحانی-

نیت بدولت وابسته شدو متقارضی ملزم به تحصیل در یک دانشگاه آلمانی و کامیابی در امتحانات نهایی فرهنگی آن گردید. خروج و ترک کلیسا آسان شد. هرگونه بکارگاری روحانیت موكول به اجازه رسمی گردید، نظام کلیسا نیز تحت کنترل دادگاه سلطنتی قرار گرفت. تشديد تضاد بين طبقه کارگرا زطرفی و بورژوازی از طرف دیگرونیز یونکرهای باعث عقب نشینی "مبارزه فرهنگی" شد. در سالهای ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۹ با تصویب قوانین تعديل یافته جدیدتریجا برچیده شد و در طی سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ بکلی بتنوار گذارده شد.

۵۷ - اثر اوژن دورینگ بنام "اندیشه فلسفه بعنوان جهانبینی کامل علمی ونظم دهنده زندگی" ، لایپزیک، بیزان آلمانی، ۱۸۷۵، صفحات ۲۱۰-۲۱۱. همه تاکیدات ازانگلستان میباشد.

۵۸ - رئیس کارگزاری دولتی - منظور فرانس فن دوش برگ است که از سال ۱۸۴۶ او زیر داراش وقت بود.

۵۹ - ۳۹ مقاله، اصول اعتقادی کلیسا ای آنگلیک که در سال ۱۵۷۱ از جانب پارلمان انگلیس مورد قبول قرار گرفت.

۶۰ - حقوق دان و تاریخ نگار مرجع سوئیسی کارل لودویگ فن هالر با انتشار آثار شش جلدی خود بین سالهای ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۴ "بازسازی علم دولتمداری..." درجهت بازسازی کامل نظام مطلقه فتووالی و تجدید حیات. آرمان ارجاعی حکومت مسداری قرون وسطایی "اشتانت" (نظام رسته‌ای) اتلاش مینمود.

۶۱ - منظور حقوقی است که از جانب فریدریش ویلهلم چهارم در سال ۱۸۴۵ برای هوا - داران لوتر جهت تاسیس کلیسا یشان، برسمیت شناخته شد.

۶۲ - در سال ۱۸۳۷ کار دنیال عالی کلن دورسته - ویشن نیگ. دستگیر شده و به خیانت به وطن متهم شد. او از خواسته فریدریش ویلهلم سوم پروسی دال بر عقد ازدواج بین یک تنفر کاتولیک و یک نفر پروتستان سرپیچی نمود. منازعه ناشی از این سرپیچی بنام غائله کلیسا کلن و یا درگیری کلنی مشهور است.

پس از بقدرت رسیدن فریدریش ویلهلم چهارم، دیپلمات‌های دولتی با ب مذاکرات را با پاپ برای ختم غائله گشودند. پادشاه پروس برای مقابله با نمايندگان ببورژوازی

لیبرال و اندیشه های دموکراتیک، به تشکیل جبهه مشترک محافظه کارانه - مسیحی با کلیسا اقدام و به خواسته های پاپ مبنی بر تاکید بر روحی تربیت کا تولیکی فرزندان ناشی از ازدواج های مخلوط تن در داد.

۶۳ - "کاتولیسیسم آلمانی" که در سال ۱۸۴۴ در حاکم نشین های مختلف آلمان بوجود آمد و بر علیه پدیده های افراطی تدین و الہامات خرافی کلیسای کاتولیک وقت قدم علم کرد. آلمانی های کاتولیک بدینوسیله به تقدم پاپ در روم و بسیاری از حکام و قواعد خشک و متعصبانه این کلیسا پشت پازد، و کاتولیسیسم را در انطباق با منافع بورژوازی آلمان تجدید بناموندند.

"جمعیت های آزاد" در سال ۱۸۴۶ رسماً از کلیسای پروتستان جدا شدند و تحت تاثیر دوستداران نور (جریانی مذهبی) بر علیه اعتقاد اتفاقاً تپیه تیستی (عشق آتی و تدین احساسی) حاکم براین کلیسا شوریدند و تدین الہامات خرافی خود را برقاً داشتند.

هر دوی این نیروی اپوزیسیون انعکاسی از بورژوازی ناراضی سالهای ۴۰ قرن نوزدهم را بدست میداد که در سراسر حاکم نشین های آلمانی علیه نظام ارتقا عی موجود برخاسته و طالب آلمانی سراسری و متحد بود. در ۱۸۵۹ هر دوی این دو جریان کلیسا ائم بهم پیوستند.

۶۴ - "Unitarier" - نمایندگان یک جریان مذهبی بودند که مسئله تثلیث خداوند را منکر می شدند. یونتیاریسم در قرون هفدهم و هجدهم انگلستان و آمریکای انازوئی پاگرفت. در قرن نوزدهم مکتب یونیتا ریسم مرابت اخلاقی مذهب را در سر لوحه کار خود قرار داده و به دوری از ظواهر و سنن موجود پرداخت.

۶۵ - مراجعه شود به نوشته "مسئله یهود" اثر برونو باوئر - برانشوایگ ۱۸۴۳.

۶۶ - مراجعه شود به کتاب "Marie ou l'esclavage aux Etats - unis..." اثر گوستا بومونت بسال ۱۸۳۵.

۶۷ - "فرمان سانسور" - فرمان سانسور مطبوعات بر طبق مصوبه اتحادیه آلمان بتاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۸۱۹ بمدت پنج سال است.

"نظام سانسور" - منظور آئین نامه سانسور برای مدیر کل شاهی در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۸۴۱ میباشد. این آئین نامه در نشریه وزارتی برای مجموعه امور داخلی در ایالات شاهی

پروس در برلین شماره ۱۵ بتأریخ ۲۷ دسامبر ۱۸۴۱ ادرج گردید. این آئین نامه تنها در حرف با سانسور و تحدید مطبوعات سر ناسازگاری نشان میداد ولی در پراطیک بسیار شدت عمل ارجاعی خود افزود.

۶۸ - "Lettres de Cachet" نامه های مهروموم شده - فرامین مخفی پادشاهان فرانسه در مورد انقلاب فرانسه و محاکومیت بدون دادگاه افراد مغضوب به زندان - های طولانی و مخفوف.

۶۹ - کارل هرمس در سرمهقاله‌ای در "روزنامه کلن" شماره ۱۷۹ بتأریخ ۲۸ ژوئن ۱۸۴۲ به مخالفت با ابراز وجود فلسفه هگلی‌های جوان در نشریات روزانه برخاسته دخواهان استمرار سانسور پروسی برای برقراری منوعیت تبلیغات انتقادی هگلی‌های جوان علیه مذهب مسیحی و دولت پروس در نشریات سیاسی شد. آزادی پژوهش‌های علمی با پستی از طریق سانسور و در چهارچوب معتقدات متعصبانه مسیحی مجاز شمرده میشد. کلیه تاکیدات در نقل قولها از جانب مارکس میباشد.

۷۰ - فلسفه ارسطو بر مبنای نقد ایدآلیسم عینی افلاطون بوجود آمد. این فلسفه جوهر اشیاء، یعنی ایده را در خارج از شیئی و در ما و را آن میدانست. ارسطو بر عکس موجو - دیت عینی دنیای مادی را در حرکت و تطور آن بیان میداشت. پدیده‌ها و جوهر را جزء لا - ینگ اشیاء مادی میدانست. لیکن او علت حرکت و غایت کلیه پدیده‌ای طبیعی را در "حرکت در آورنده بی حرکت" میپنداشت که کل واقعیت را یک علت غایتمانده حرکت در می آورد.

۷۱ - فلسفه اپیکور، شکاکین و رواقیون، این فلسفه‌ها در شرایط بحران جامعه برده - دلاری باستان پدیدار شدند. توجه اساسی اپیکوریها، شکاکین و رواقیون منحصر اعطوف به اخلاق شخصی میشد. گرایش به نیکبختی بر مبنای تسلی روحی بعنوان رکن اساسی، وجه مشترک هرسه جریان بود. راه و ابزار رسیدن به نیکبختی به سبب موضع‌های متفاوت هر کدام از جریانات، گوناگون بود. رواقیون پرهیزگاری را برای رسیدن به نیکبختی بدون لزوم نیاز بشری به اشیاء مادی، کافی میدانستند. بالاترین هدف اخلاقی بشمر عبارت از رهابودن کامل از احساس لذت، حسرت، غم و ترس بیان میشد. این آموزش فلسفی تاثیرات عظیمی بر شکل گیری دین مسیح باقی گذاشت.

الف - فلسفه اپیکور: اپیکور اهل آتن در سال ۳۰۶ قبل از میلاد، مدرسه خود را در آتن افتتاح کرد که تا چندین قرن برا پا بود. فلسفه اپیکور یکی از چهار مکتب بزرگ یونانی بشمار می‌رود.

طبق اصطلاحات جدید فلسفه سیاسی باید اپیکو را :

۱- ماتریالیست یعنی معتقد به اصول مادی

۲- او و لوسيونیست یعنی معتقد به اصول تکامل تدریجی

۳- فیلانتروپیست یعنی انسان دوست و خوش بین به نوع بشر

۴- آثئیست یعنی ملحد و منکر وجود خداوند دانست.

ب - فلسفه شکاکین و کلبیون: شکاکین یا استپتیکرا بعضی همان کلبیون یا سینیک "Ciniques" میدانند و عده‌ای نیز آنها را فرقه جدائی میدانند.

گفتار و عقاید فلسفه این دومکتب بقدری بیکدیگر نزدیک و مشابه است که تفکیک آن از یک دیگر خالی از ابهام و اشکال نیست.

غالب عناصر فلسفه شکاکین و کلبیون ما خود از عقاید سوفسطائیان اقدم بیوان بوده و ریشه معتقداتشان از آن مکتب است.

بانی آن آنتیس تن شاگرد سقراط و ایوزن از پیشاپیان بر جسته این مکتب، ترک تمام لذات بشری را باعث سعادت و فضیلت میداند.

اساس نظریات ایشان بقرار زیر است:

۱- رد هرچیز که انسان آنرا خوبی‌ها و محاسن حیات مینامد.

۲- الفاء کلیه امتیازات اجتماعی

۳- تساوی عموم مردم و حذف طبقات اجتماعی

۴- ترک تمام نعمتها و مواهی‌ها و ماحصله از مقررات موضوعه و قوانین

۵- ترک و رد تمام نزاکتها و آداب و رسوم حاصله از مقررات اجتماعی

ج - رواقیون (استوئیکها)، "Stoicism"، مکتب استوئیک آخرین از چهار مکتب و چهارگانه آتن و در سال ۳۰۰ قبل از میلاد توسط زنون فنیقی در آتن تأسیس شد، مسی-باشد. در نظر ایشان حیات برونق طبیعت یعنی تسليم به اراده الهی، همکاری با تمام نیروهای بیزدانی و نیکی، داشتن حس اتکاء بیک قدرت‌ما فوق بشری که راه صواب را

نشان میدهد و آرامش فکر که نتیجه اعتقاد به نیکی و عقلانیت عالم خواهد بود. در نظر رواقیون قدرت پروردگار و توجه الهی اساساً به مفهوم ارزش و مقاصد اجتماعی تفسیر شده و وظیفه آدمیت آن است که شرکتی در امور اجتماعی داشته باشد. این نوع ایمان بودکه رواقیون را یک نیروی اخلاقی و اجتماعی قرار داد.

۷۲- مارکس از مکتب اسکندریه، فلسفه نوافلاطونی‌ها بعثت به یکی از مهمترین گرایشات فلسفی یونان را، برداشت مینماید. این مکتب بیشتر آمیزه‌ای بوداً زتعلیمات فلسفی افلاطون و نیز ارسسطو، رواقی و فیثاغورث که تصورات مذهبی اساطیری و تصوف شرقی آنرا تکمیل مینمود. در مکتب نوافلاطونی فلسفه با تعلیمات مذهبی در هم آمیخته می‌شد. در واقع ترکیبی از عناصر واکاریهود و فلسفه یونان و تصوف شرقی و بعضی از افکار مسیحی نیز بعداً بدان وارد گشت. ژولیان، قیصر رومی در سال‌های ۳۶۳-۳۶۱ کوشید بعنوان هوا-دار مکتب نوافلاطونی در درگیری با مسیحیان جامعه را به اوضاع پیشین یازگرداند.

۷۳- "قدرت درک مقادیر هنگفت"- تفسیر طنز آمیز عبارات کارل هاینریش استکه اعلام میداشت: که مسائل فلسفی و مذهبی "بخاطر ما هیئت خود را زقدرت درک توده مردم بدواراند" یا اینکه "دولت بعلت عدم فهم مردم نبا یستی اجازه دهد تا نشریات مخالفویا طنز آمیز ضارزش‌های بنیادین مسیحیت منتشر شوند."

۷۴- جریان مربوط است به "Charte Constitutionnelle" (اعلامیه مشروطیت) که پس از انقلاب بورژوازی ۱۸۳۰ در فرانسه بعنوان قانون اساسی سلطنت جولیا به رسمیت شناخته شد.

۷۵- "Code Napoleon" یا "Code Civil des Francais" یا "قانون ناپلئونی" یا قانون مدنی فرانسه. اولین کتاب قانون عمومی و مدرن بر اساس دست آورده‌سای انقلاب فرانسه بودکه در سال ۱۸۰۴ در نواحی طرف چپ رود راین به اجرا در آمد و حتی پس از ایجاد استان پروسی را یعنی نیز همچنان اجراء می‌شد.

۷۶- "لیل شاه"، اثر ویلیام شکسپیر، پرده دوم، صحنه دوم.

۷۷- کارل هاینریش هرمس در طی سال‌های تحصیلی خود در برلین و برسلو ۱۸۱۹-۱۸۲۴ در جنبش دانشجویی اپوزیسیون شرکت کرد. در ۱۸۲۴ بعلت عضویت در مجامع سنتی دانشجویی (Burschenschaft) از برسمیت شناختن استادیاری او متنماع

- ۷۸- کوری بانتها و کبیرها، قهرمانان یک، افسانه‌یونانی و از نوع دیوان میباشد. رثا زئوس را در طفولیت برای نجاتش از دست کرونوس به آنان سپرد، دیوها با رقص - های سهمگین، چکاک‌سلاخ‌ها یشان و فریادهای همه‌به آمیز سعی در پنهانها نمودن صدای گریه زئوس کوچک داشتند تا کرونوس پدر زئوس آنرا نشنود.
- ۷۹- منظور مارکس مجا دله سرسختنای مطبوعات مرتع آلمانی علیه انتقاد فلسفی از مذهب میباشد. آغا زگر این انتقادات دیوبید فریدریش اشتراوس و کتاب "زنگی مسیح" اوست که جلد اول آن در سال ۱۸۳۵ و جلد دوم آن در سال ۱۸۳۶ منتشر گشت.
- ۸۰- "De civitate Dei" شهر خدا^۱ اثر سن آگوستن ۴۳۰-۳۵۴ میلادی از بزرگان و فلاسفه معروف مذهبی کلیسا. در این کتاب او به تقلید از مدینه فاضله یا جمهوری افلاطون و جمهوری سیسیرو نگاشته و وصف شهری را میکند که غایت آمال و ایده‌آل او است. در این کتاب به دفاع از مسیحیت در مقابله غیرمسیحیان و مخالفین پرداخته است. اگرچه مطالب کتاب فوق با یکدیگر متضاد است ولی منبعی است از افکار و عقایدکه در حد خود خدمتی بزرگ به جهان مسیحیت انجام داده است. امعتقد است که "دولت با زوی دنیوی کلیسا است و هیچ دولتی موفق نیست مگر آنکه مسیحی باشد".
- ۸۱- انجیل - عهد جدید، اولین پولس مقدس به قرنتس ۷/۸، ۶.
- ۸۲- انجیل - عهد جدید، انجیل متی و انجیل لوقا ۳/۳۹.
- ۸۳- انجیل - عهد جدید، انجیل لوقا، انجیل مرقس و انجیل لوقا ۶/۲۹.
- ۸۴- پاپ پیوس هفتم در کنگره وین با ازبین رفتن شاهزاده نشین‌های روحانی و جدا - ی مناطق کوچک دولت کلیسا شی مخالف نمود. از مذهب مسیحی بعنوان پوشش و استگی اتحاد مقدس تحت سلطه سلاطین استفاده شدو بدین ترتیب و از اعتبار پاپ کاسته شد.
- ۸۵- "کلیسا و دولت پس از گذشت و قایع کلن" اثر ژوزف فن گورس - پاپ ورتسبورگ ۱۸۴۲.
- ۸۶- انجیل - عهد جدید - نامه پولس به رومی‌ها ۱/۱۳.
- ۸۷- انجیل - عهد عتیق - صحیفه بیوش بن نون ، ۱۳/۱۲، ۱۰.

۸۸ - کریستیان ولف استاد ریاضیات و فلسفه در هاله، هوادار روشنگری عقلائی، جانشین لایبنیتس و نظام دهنده فلسفه‌ی لایبنیتس میباشد. بهمین علت نیز آثار و نوشته‌های او از سوی روحانیت پی‌تیست (مکتب مذهبی پروتستان برای نوسازی کلیسا و زندگی مذهبی معتقد به عشق ابدی و تقدس) شدیداً "مورد حمله قرارگرفت؛ او به سبب توطئه‌ای که از جانب یواخیم لانگه استاداللهیات در هاله چیده شد، بنا بدستور فریدریش ویلهلم اول در نوامبر ۱۷۲۳ محکوم به اعدام با چوبه‌ی دارشده و اجباراً خاک پروس را در عرض ۲۴ ساعت ترک گفت . %"